

# سپاروون

شماره ششم - زمستان ۱۳۸۸ - ۱۰۰ صفحه - ۱۰۰۰ تومان  
شماره هفتم - بهار ۱۳۸۹ - ۱۰۰ صفحه - ۱۰۰۰ تومان



Ketabton.com

آواز دریا شعر عاصی

تعمیراتی با فرهنگ دریا و قضاوت عاصی

شماره ۱۰۰

# لکی فائیف



# دہ دہ دہ

دعوتِ خیر اور  
و شخصہ می فرمود کہ شیرازہ شہر ہمارا بلا پس ضرورت ہو کر درمی ناید سالہ  
لکے فائیف ہمیشہ بلکہ شہر پار خاطرہ خواند ہو

۳۰۴۱۰ بہ استثنای روزہای تعطیل از ساعت ۱۱ تا ۱۲ پ ۱۲ رخ دستھا قرار دارد ۰ اد رس : شہر نومقابل مسجد جامع شیرور ۰ تلسفون



# علی کمریز

قرطاسیه و مجلات سیاهون . جوانان امروز و اخبار هفته را به فروش میرساند  
قیمت های مناسب به مناد شمع  
ادرس: متعل کلینیک مرکزی

## قرطاسیه فروشی جمشید

قرطاسیه فروش جمشید که تازه به فعالیت آغاز نموده مجلات و  
قرطاسیه با انواع حلقه، سیاهون و سایر لوازم و مجلات  
را به بهترین قیمت به مشتریان گرامی قرار میدهد.  
ادرس: مارکیته خسرو کتب  
ایند الهیه من

## خوراکه فروشی انوش

خوراکه فروش انوش تازه به فعالیت آغاز نموده انواع خوراکه باب  
را به قیمت های مناسب عرضه می نماید.  
مشتریان دایم خوراکه فروش انوش باشند. همچنان مجلات  
و جراید مورد علاقه تا آنرا از این خوراکه فروش  
در اختیار گرفته می توانند.

آدرس: چوک قلع فتح ر

# تابش ویدیو کست

کست های موسیقی و بیرونی و نحوه تا آنرا از  
آدرس: کست های موسیقی و بیرونی و نحوه تا آنرا از  
آدرس: کست های موسیقی و بیرونی و نحوه تا آنرا از

خوراکه مورد  
نیاز شماراییه  
فروش میرساند  
همچنان بلوزهای  
بهاره هندی و لباس -  
چین از قبیل سیراهن، دامس  
چسهای بزانه، طفلانه و دخترانه  
ساخت وطن را با قیمت های نازل به دسترس میرساند.  
جمعین محبت فرار میدهد  
شما می توانید مجلات و نشریه های مورد علاقه تا آنرا نیز دست آورید.

## قرطاسیه فروشی سید احمد شاه

قرطاسیه فروشی سید احمد شاه  
آدرس: کست های موسیقی و بیرونی و نحوه تا آنرا از  
آدرس: کست های موسیقی و بیرونی و نحوه تا آنرا از

آدرس: کست های موسیقی و بیرونی و نحوه تا آنرا از  
آدرس: کست های موسیقی و بیرونی و نحوه تا آنرا از

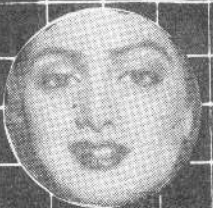
آدرس: کست های موسیقی و بیرونی و نحوه تا آنرا از  
آدرس: کست های موسیقی و بیرونی و نحوه تا آنرا از

## قرطاسیه فروشی اخبار

قرطاسیه فروشی اخبار  
آدرس: کست های موسیقی و بیرونی و نحوه تا آنرا از  
آدرس: کست های موسیقی و بیرونی و نحوه تا آنرا از



صفحه (۱۱۶)



صفحه (۱۰۱-۱۰۲)

# شعر عاصمی

صفحه (۱۱۰)

## په زره پوری

۱۲

## چراغ خاطرات

۵۴

## در عینالوری

۲۴

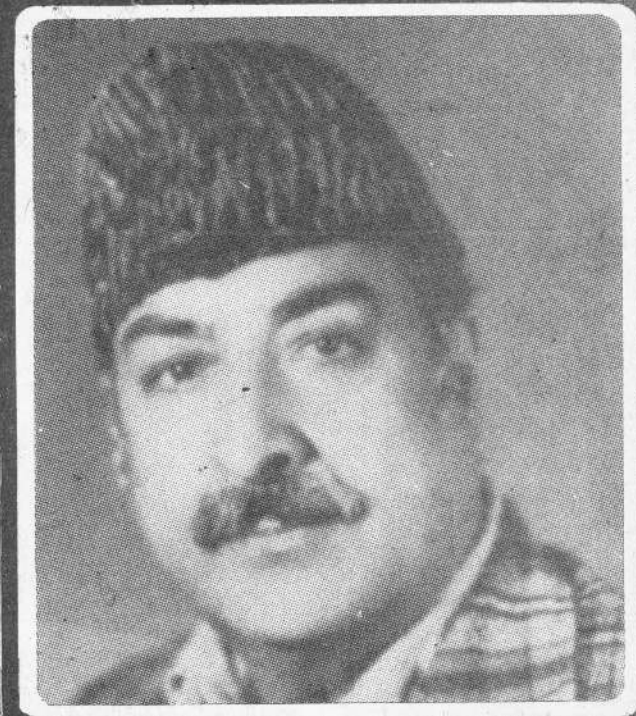
# آواز دریا

## تولوته

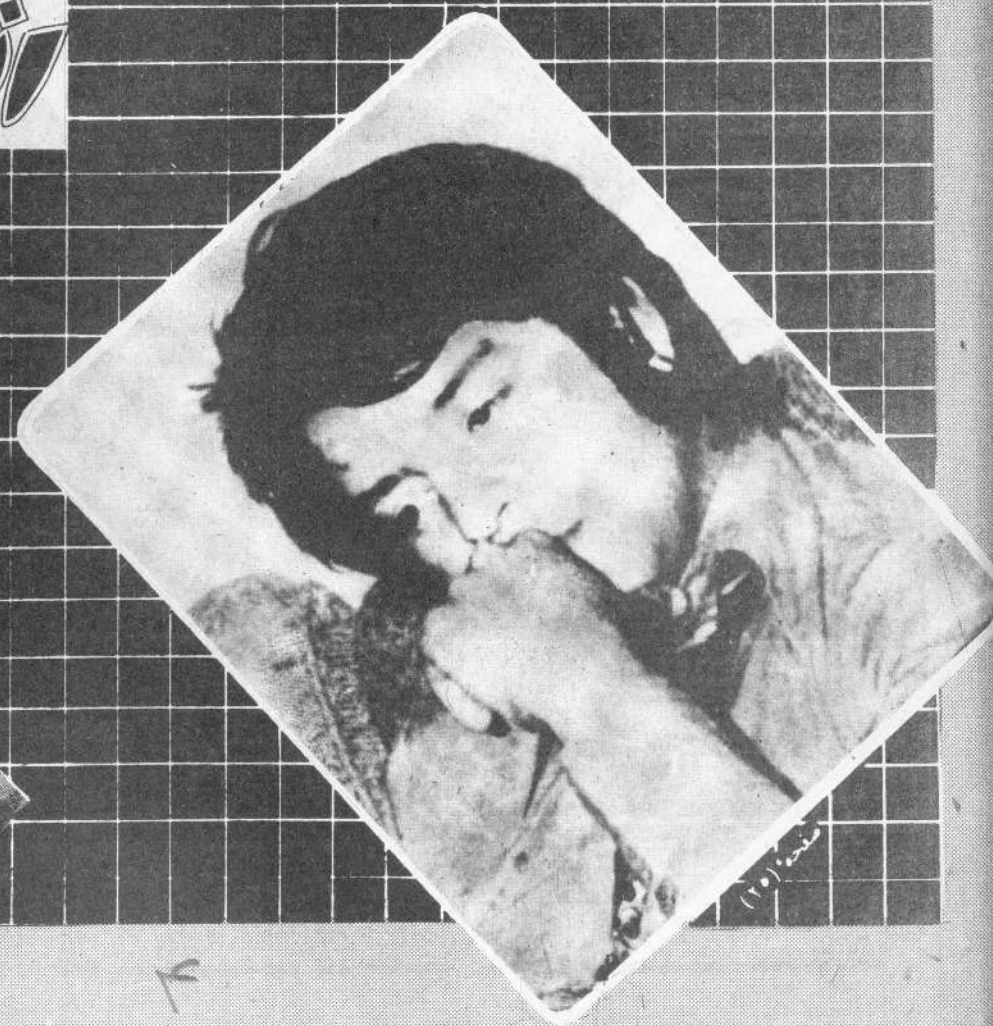
## ارتقا درغلاب

## ناوی

۱۸



صفحه (۱۱۰)



صفحه (۱۱۰)



# سپاهوون

نماره سوم ماه جوزا ۱۳۶۸ شماره مسلسل

نشریه اتحادیه ژورنالیستان ج ۱۰

زیر نظر هیات تحریر:  
بارق شفیع عاصمی  
محمود حمید عاصمی  
عبدالله شمس الدان  
وهبت سورد زریب  
شفیق وجدان

ادرس: مکرورون سم بلاک (۱۰۶)  
مقابل تعمیر مطبعه دولتی  
حساب بانک (۱۰۲۳۳) شمر ۸  
د افغانستان بانک

مدیر مسئول: دکتر ظاهر طین  
تلفون: ۶۱۱۰۴  
معاون: آصف محروبی  
تلفون: ۶۲۷۰۴  
سوپر سورد: ۶۱۸۷۸  
ارتباطی: ۶۱، ۶۸، ۶۶

خطاطی: کبیر امیر وحیدی قانع  
ارت و گرافیک: حمید حلیمی و حمید مسعود  
تایپ: اسحق جلیلی واحد شاه نصیری  
مطبع: محمد گل

اداره مجله در تصحیح و تدقیق مطالب دست آزاد دارد، مضمین وارده در صورت نشر یا عدم نشر مسترد نمیگردد. نظریات ارایه شده صرفاً نظر نویسنده میباشد.



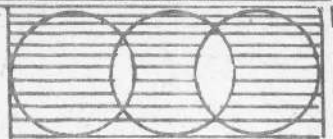
بالاحصار کابل در حدود سال ۱۸۷۰ عکاسی توسط جان بورك .

رازيکه در دل

پيادگان و سواران

شهر ما مدفون است

نوشته نظام



من در الاحصار قرار ام . گرچه اینجاسیماي گذشته را ندانم و از الاحصار باستانی اثری نیست اما نشانه هایی از پیشینه طولانی آن تاکنون باقیست .

من بالاحصار رومی بینیم باشکوه جاود انش که هزاران قصه در خود نهفته دارد . بالاحصاری را که شاهد سه جنگ افغانها علیه انگلیس های اشغالگر بود . و سلسله تفرکات بسوی حوادث این جنگ ها کشیده می شود . بالاحصار این مکان قامت بالابا بسیاری از سالهای تاریخ کشور همراه بوده و سلسله حصارهایی آن هنوز ریشه های استوار پیشین خود را حفظ نموده است . بالاحصار در جنگ اول :

انگلیس ها با پلان ازبیش ساخته شده تسخیر افغانستان مگر به بهانه به تخت نشاندن شاه شجاع راه افغانستان را در پیش گرفتند .

با آنکه شمار زیادی از مردم از اصال توطئه انگلیس آگاهی نداشتند تنها حضور نیروهای مسلح بیگانه در کشور و آتش های فراوانی را موجب گردید . مردم سلاح پدست گرفتند . آنها شاهد آغاز مقاومت همگانی و مخصوصا مقاومت بی مثال اهالی غزنی بودند . سرانجام ((مصلحان ناخوانده)) به همراه شاه شجاع به تاریخ هفتم اگست ۱۸۳۹ به کابل رسیدند .

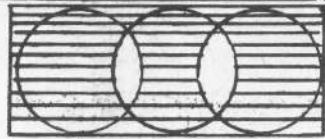
اهالی شهر و اطراف کابل برای دیدن شاه که تازه به کشور باز گشته بود در راه ها و ایالات دیوار ها در انتظار نشسته بودند و همینکه شاه در برابر صفوف مردم ظاهر شد در کنار او جنرال کین و در عقبش قشون انگلیس به نظر رسید . گرمای کوچکی های کابل به سردی گرایید و هیچ صدایی و سلامی از هیچ یک از مستقبلین شنیده نشد

شاه شجاع همراه با قشون انگلیس مگر با یاسرو نامیدی داخل بالاحصار شد با تاشای پر خورده سرد مردم و مشاهده عمارت سلطنتی بالاحصار پس از سی سال سختی گریست .

انگلیس ها پنج هزار سوار و ران شهر و الاحصار جا بجا نمودند . همینکه قشون انگلیس در کابل جا بجا گردید سران انگلیس ، در هند و انگلستان ، امر را با شادمانی استقبال کرده و در مقابل القاب رسمی بارون و سرتیپ اکلند سر جان مکناتن اعطا نمودند . انگلیس های جا بجا شده در کابل با آسوده حالی به تفریح و استراحت پرداختند .

بالاحصار شاهد بود که انگلیس ها چگونه پس از جا بجا سازی قوای شان در نقاط ستراتیژیک کشور چهره واقعی شان را ظاهر ساختند مکناتن عملاً به صدراعظم و نایب السلطنه افغانستان بدل شد . و موقف سیاسی شاه شجاع را ازین میتوان قیاس کرد . حتی برای برون شدن افاق نشیمن خود باید اجازه میگرفت . شاه در بالاحصار از طرف گارد انگلیسی حفاظت می شد و کلیه آموزش تحت کنترل آنها قرار داشت . مکناتن ، که دیگر در امور کشور مادت بازی پیدا کرده بود ، ملاشکور خان ، حاکم کابل ، را خلاف میل و رضایت شاه شجاع معزول کرد و سه عوض او محمد عثمان نظلم الدوله را به این مقام منصوب کرد .

مکناتن با این کار خود ، در واقمیت امر ، خدمتی را به مردم ما انجام داد . اگر ملاعبد الشکور قبلاً انگلیس را دوست مردم افغانستان جلو داده و مهملات موه قتی کابل وانمود می کرد مگر محمد عثمان ، نظلم الدوله



با نحوه امثالش نشان داد که شاه دمت انگلیس ها اسپر است . این مسأله در میدان مردم مسأله ت نموده و واریانت های محاسبات آنها را دقیق تر ساخت .

از آن زمان به بعد مردم با مشاهده اعمال انگلیس ها به نشاندن عکس العمل آغاز نمودند . نام شاه از خطبه انداخته شد .

شهر بالاحصار و اطراف کابل را جشنی فرا گرفت که بزودی در تمامی نقاط کشور سرایت کرد .

بالاحصار حادثه دیگری را نیز در خاطر ها جا داده است . امیر دوست محمد خان که از اسارت امیر بخارا فرار کرده بود در راس سپاه افغان ، که از کوهستان کاپیسا و پروان جانب کابل در حرکت بودند ، قرار گرفت . اما در حالیکه جنگ و مقام به با انگلیس ها ادامه داشت امیر بطور ناگهانی ناپدید شده و جانب کابل بتاخت روز چهارم ماه نوامبر هنگام عصر وارد دروازه بالاحصار شد . مکناتن با گاردش از هواخوری بازگشته بود ، سلطان محمد خان معتمد امیر دوست محمد ، از عقب به مکناتن گفت . (( امیر دوست محمد خان رسید )) این خبر برای مکناتن به اندازه بی غیر مترقیه بود که به تعجب اندر شد و پرسید (( بالشر )) سلطان محمد جواب داد که : (( نسی ))

امیر دوست محمد پس از ملاقات با مکناتن شمشیرش را به او سپرد و موافقت کرد که به هندوستان برود . غایب شدن امیر از اردوی مبارزان کوه دامن بصورت غیر مترقیه و واجب و تسریس انجام گرفته بود . آرامش موه قتی یکساله بالاحصار ، که درهاله بی از باهام کشیده شده بود ، ازین رفت

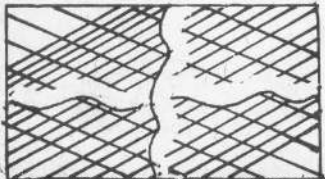
همه روزه به سران انگلیس و شاه شجاع اطلاعات ، نگران کننده می پیرامون آغاز قیام مردم مواصلت می کرد .

گرچه انگلیس ها از نظر نظامی و تسلیحاتی بر قیام کننده گان افغان برتری های زیادی داشتند ، اما آنها در برابر اراده مردم بی باخاسته دارای معنویات قوی قرار گرفته بودند .

هنگاهی که شعله های قیام مردم زیانه کشیدن گرفت ، بیست هزار سوار انگلیس در کابل ، بانزده هزار رکندهار پنج هزار درجلال آباد و ده هزار در غزنی ، قلات بامیان و دیگر نقاط کشور مستقر بود . تعداد مجموعی سوار انگلیس در افغانستان به پنجاه هزار می رسید که باتوپ هایسی مدرن آمرونی ، قوای سوار و توپچی صحرائی و کوهی و دیگر اسلحه های آتش زامجن بود .

در حالیکه سلاح های افغانها را تشنگ های (( دهن پر )) سیلاره ، پیش قبض ، کارد ، تعداد اندکی از توپهای کوچک و شش پونده تشکیل میداد . مواصلت اخبار نگران کننده به بالاحصار ادامه داشت . شدت حملات افغانها شاه شجاع را واداشت تا به پشتیانی از قیام مردم برخیزد . او در خفا با قیام کننده گان ارتباطاتی برقرار نمود .

رهبران قیام شب اول نوامبر ۱۸۴۱ نقشه جنگ و طرح دشمن را به تصویر رسانیدند . با آغاز قیام استقبال مردم به حدی بود که زنان به مصارف خلفوا و هائی خود نان تهیه کرده و در اختیار قیام کننده گان میگذاشتند . قیام مردم بتاریخ دوم نوامبر ۱۹۴۱ آغاز شد و باخبر آخرین فرد قشون آن از افغانستان به پایان رسید «بقیه در صفحه (۶۰)



چیه میگویند؟

# دختر جوان و کسب و کار

موسیقی و وقت

تیموتی

الوان

COMS



## زنده گی رادوست داریم

هماحصل سال چار پوهنځی اقتصاد :  
 زنده گی روڼدي است ازخوبی هاوزشتی ها، ازخوشی هاورنج های بیکران با این همه نسر از ونشیب بازهم زنده گی رادوست میدان وخصوصاً آنوقت زنده گی درنظر خیلی دوست داشتنی وزیاست که در زنده گی ام اشخاص غیر مد اخله ننمایند واز اشخاص غیبت گو و حسود دور باشم .  
 به نظرم در خوشبختی یک خانواده اولاد رول عمد ندارد . من هم آرزو دارم در آینده صاحب پسرک قند ول باشم .  
 - از اینکه پسر گفتید حتماً برایش نام هم انتخاب کرده اید ؟  
 - درین باره برای شما خصوصی گفتم ، آنرا ننویسید ، هنوز خیلی وقت آشت ، شره است اگر بیش از وقت در باره داشتن پسر ویا هم اسم آن چیزی برای نشر شدن بگویم .

تعبیه کند . رهمن



## خانواده ها باید واقع بینانه بیاندیشند

ظاهره از کارته نوکابل :  
 به زنده گی علاقه مند یی و به عشق وفاداری را میسندم . دختران جوان درگزینش عشق شان باید روزگاران بس از ازدواج شان راد نظر داشته باشند باین معنی که مرد زنده گی شان را تنها برای خوشبخت سازی زنده گی شان انتخاب کنند . البته برای این منظور باید همسر خود را معیار دوست داشته و به عشق شان وفادار بمانند . خانواده ها باید در باره جوانان واقع بینانه بیاندیشند . به نظر من دختری شایسته همسری است که در بهترین زنده گی اش صرف برای مردی جای موجود باشد ، و زنی شایسته دوست داشتنی است که زنده گی اش را وقت دوستی شوهر و اطفالش میسازد .



## من به عشق و آینه دارم

عبد الاحد ثابت فارغ التحصیل لیسه عمر شهید (علا سرباز) :  
 عشق مظهر زنده گی است ، عشق چون شعله سوزان آتش در زمستان دلید یرو چون نسیم بامداد بهاران دوست داشتنی است که بدون آن زنده گی تلخ و سوز و چون زمستان سرد و تاریک است .  
 - می توانم بیروم که زنده گی خودتان زمستان سرد است یا بهار یوربار .  
 - زنده گی خودم به فصل خد انضای شیرین و مطبوع دارد . من عاشق ام و به عشق و آینه دارم . خود اضمینان و باور کامل دارم .



# نامزدی یک آزمون است

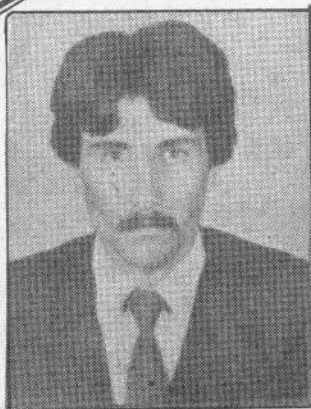
نفسه کار جوان تحصیل  
تخنیک ساختمان و جیو دوجی :  
عاشق شدن عیب نیست چون  
طبیعی است و نیاز اما باید با  
احتیاط لازم با آن برخورد کرد .  
بخش عشق نه آنست از نامه ها  
و دید نهایی نگاهی مانند  
نلمعای هندي آغاز میشود .  
عشق یعنی تعیین سرنوشت  
عشق یعنی راه یابی به همسوی  
انسانیت است . و بهترین  
راه بر آورده سازی این نیاز  
ازدواج است و ازدواج مستلزم  
یک آزمون است و به نظرم این  
آزمون تعاوت نهاد رجرجان  
نامزدی میتواند صورت گیرد و می  
خواهم تعصمی در دست  
آندن مفکوره منفی در این زمینه  
وجود نداشته باشد .



# پشیمانی از ازدواج بدم می آید

بروین شیرزی کارمند افغان  
کارت .

خواست من از همه دختران  
جوان آنست که قبل از رو آوردن  
به ازدواج بایست برای تشکیل  
خانواده صمیمی و سالم آماده گی  
لازم بگیرند ، دختران جوان  
باید شیوه برخورد و اجرای مسوول  
لیت مردم زنده گی شان سرا  
بیاموزند . و بیوسه بگویند  
تا طرف مقابل رادک نموده به  
همه اصول زنده گی زناشوهری  
وفادار بوده تا بای جان به آن  
حرمت بگیرند . بهترین دوره -  
آموزش اصول زنده گی زناشوهری  
و تدبیر منزل روزگاران تجرد  
است . از زمانیکه از ازدواج -  
پشیمان میشوند بدم می آید .



# از ازدواج میترسیم

غلام ذکریا انسر در توتی سف  
انانیه :

از وقتیکه سروکار با متعین  
وزنان هرزه است معتقد شده ام که  
هرگز به ازدواج و عشق بایک زن  
تن درند هم . اینجاقب میله های  
زندان زنانی دیده میشوند که  
در ظاهر قیانه های شان معصوم  
است ، مگر باطن شان از نساد  
اخلاقی انباشته است که این امر  
مرا از قدسیت زن مشکوک میسازد .  
چنانچه یکی شوهرش را کشته  
و دیگری بد زنی را ، دیگری د زدی  
کرده و اندیگری روسی شده است .  
من تلقین شده ام که هرگاه ازدواج  
کم بگونه شماری از مردان ، که  
بدست همسران شان کشته میشوند  
به قتل خواهیم رسید . بنا بر ازدواج  
هراس دانه .



# عشق واقعی نه عشق مد روز

نیلمه نیر و محصل زبان و  
ادبیات :  
در مورد عشق و ازدواج به این  
باور استم که در روزگاران تحصیل  
باید این اندیشه هارا از سر بسدور  
نگهداشت تا هنگام مطالعه کتابها  
و نوشته های درسی مزاحمت ایجاد  
نکنند . البته نوصت عشق فزیندن  
ازدواج کردن پس از ختم تحصیل  
است بنا بران من بعد از تحصیل  
خواهم شد .  
- دوست دانه که دختران  
همیشه در استفاده از مود حد و  
معین معیار هارا در نظر گیرند





# بزرگمردان زمانه‌ها

## به یاد بابای موسیقی استاد سرآهنگ

نوشته: فرهاد دریا



برای حقیقت‌ساز از هنرمند همه زمانه‌ها و بزرگمرد این سرزمین نیابت فقط با ((مرد بزرگی بود)) گفتن بسنده کرد بلکه بیشترش باید شناخت و شخصیت چندین بعدی اش را با معیارها و بد و سیعتر و آگاهانه ای سبک و سنگین کرد . تنها شمار قله ای از نخبه های علم و هنر در زمان حیات خود توفیق آنرا یافته اند تا مورد پذیرش مردم و جامعه فرهنگی قرار گیرند و چه بسا بهترینانی که خیلی دیر حتی شاید بعد گذشت سالها و یا حتی قرن های از مرگ شان در رک و کشف شده اند که استاد ما سرآهنگ استاد بهترین ما سرآهنگ ترنگستان نغمه های لاهوتی صحبت از شمار نخبه گانی این سرزمین بود . حتی امروز هم که ۸ سال از خاموشی اش میگذرد آنچنانکه حقیقت است او را شناخته اند و به شناخت جوهر اصلی هنر و توانمندی دست نیازیده اند . جواب این سوال که ((چرا زوایای اصلی شخصیت هنری استاد در زمان حیاتش برای اکثر مردم مسکون و متاریک ماند)) شاید زیاد مشکل نباشد زیرا استاد فریاد بود بلند تر از صداهای زمانه اش و انسان بود فراتر از همگانیش

زیرا استاد هنرمندی بود یگانه و آراسته با زور دانش اصیل زیرا استاد بهتر از هر کسی د پرتی با زبان بجزبانی های ساز آشنایی داشت . زیرا استاد چنگ جا - دوگر و معجزه آفرین نواهای والا عزیز و شریف بود . در مورد استاد همه چیز از اینجا آغاز می باید که او را با بیست یک موزیسین خلاق به حساب آورد تا یک آواز خوان حرفه ای زیرا به ویژه گیهای مسلکی موسیقی کلاسیک چنان ورود کامل و حیرت انگیز داشت که هرگز عیب بینی را یارای انکار د انشا گاد میکش نبود . از آنجا که با تمام معیارهای بهتر و اساسات و ضوابط سنگین علمی موسیقی کلاسیک دقیقاً آشنایی داشت پس این آگاهی زمینه های اجرای متناسب و باحالات اشکال دیگر موسیقی را (هم از موسیقی های تعمیری - غزل - طرز و محلی) برایش هموار کرده بود . گوهری که استاد آنرا نه را پیکانی بلکه پس از عمر هاریاضت و تحمل شاقه ترین تمرینات جسمی و روحی کامی کرده بود و جوهری که به خاطر رسیدن و دست یافتن بد آن سالها ن درازی زمین اخلاص و اراد تبوشیده و چنان چون مرید مؤمنی خدمت پیرو مراد به جا آورده بود نامش را سنگینی و طهارتی پس بزرگ بخشیده است . او همیشه قدمی فراتر از ذوق و پیش معمول موسیقی عصر خود شراه می سپرد و دستگیر بقیه در صفحه (۹۲)

# تولونه په زره پوری دی

## سید ایروى نڅاه وايى؟

د قونیه د جنازیم د روزي له پاسه د مویو سماع ترسره کیزی هلته د خرخنده غارقانو اوز د ه لاسونه لیدل کیزی چی سمول شیان لکه کتابونه ، پانی او ان سنجاق ، دلستونی تنی اوقا - شق او هرڅه د مولانا په زنجیرونو ټنگلی شوی دی له دغوانخوونو نخه د ژوندانه راز په دی ډول - حکایت کوي :

بریز ده هغه څه چی نه وینو وی نه وینو . او هغه څه چی نه یی اوزو وایى نه اورو . او هغه څه چی نه غواړم یوه شم یوه نه شم . ای زما محبوبه زه یی ستالنه خبرو او سکوت سره جوړوم . میرمن بارد وانگلیسی لیکواله چی په ۱۸۲۶ م کی یی دخر - خید ونکو د رویشانو تکیه لیدلس لیکى :

((دوه واری یی د نڅاه معبد یا داروا دعوامو په قول د خرخنده د رویشانو د معبد زیارت کړی دی . د تکی د ساجی لاره د یوی ټنگلی پاتی په ۸۴ مخ

زین من بشکست ویدرید ان رکاب مازحق رستم ، اول درجهان هم بد وواى . روم از انقلاب بانگ ماهچون جرسون رکاون یا جوړیدی وقت سیران سحاب وایى چی هرکال د سامبر په میاشت کی د مولانا ارادتمندان په قونیه کی په سماع کی گډون کوي اود هغه ورځ نمانځی .

د رویشانو په زندی حقیقیس د رویش هیڅکله نه غمجن کیزی . لکه یوکارنه تکراروي . انسان همیشه د خپلی جاسیریا په جاسیرکی تیرکارنه اونقلونه تکراروي . هغه دام چی پخپله یی غورولی دی لجان په کی ټنگارکوي .

هغه رخت چی د ((هابیل)) جمجمه یعنی د لومړی بنیاد م مری په خاوروکی کیشودل شو . انسان یوسپیڅلی شی خاورو ته وسپاره اود خپلی ازادی نقشه یی بنځه کسه .

د یوسف د لیدلو هغه اودهغه د کمیس په بوی پوهیدل دی . سماع هغه رازدی ، چی د خینو غارقانو په قول محمد (صلی الله علیه وسلم) ویلی دی .

((زه هغه وخت له خدایه سره م چی نه پرسته وی اونه بیغمبر))

سماع قلمی ادراک دی چی بریشی ورته لاره نه لري . د مولانایه وخت کی د سماع په باب زیاتى خبری وی . چی آسا حرامه ده یا حلال ؟ مولانا په دی باب وایى :

هیچ میدانى چه میگوید رساب زاشک چشم واز جگرهای کباب پوستی ام دورمانده من زگوشت چون تنالم در فراق ودر عذاب خوب هم گوید : بدم من شاخ سبز

مولانای بلخ د سماع خو تعریفونه وړاندی کوي : داس حالت دی چی په المی اسرارو باندي پوهیدنه د لاهوت له آسانوونوخه لیدل کیزی . سماع له خانه سره جگره ده . د نیم بسمل مرغه د تیسید لویه خیسر چی په وینواو خاوروکی لوټ ووی .



خونگه چی بی شمیره ستوري  
به لايتناهي فضاکی شته ، نوبه  
دي ټول کولاي شوخيال وکسر و  
چی د دي ټولو په منځ کې يويا  
خو په بشپړه توگه له هره بلسوه  
د حکمي د غونډاړي په شان وي .  
که د ارنگه وي اوپوه سپاره زمونډ  
سياري په خير وجود ولري په  
غوڅه توگه ژوندي موجودات هم  
کيداي شي هلته مناعته راغلي وي  
او وده يې کړي وي .

پوهان عقیده لري چی دمکرو-  
بونو په خير ندره بينی موجودات  
د دي وس لري چی بشپړ روغ رست  
له فضا څخه تير شي . نوبه دي-  
ټول همدغه مسافرين د دي وس  
لري چی ژوند لمبوي نقطی څخه  
بلی نقطی ته يوس . همدارنگه  
ناشونی نه ده نور موجودات چی  
په بشپړه توگه له موز سره  
توپرولري له موز څخه په ميليونونو  
کيلومتره لري . د ژوند اووي وس-  
لري او ان کيداي شي فکروکسر ي  
اوکه موز غوندي همداهوانه تنفي  
کوي او زمونډ په شان په خور و  
بحان نه مړ وي ، بناي په بل ټول  
سره ژوند تيرکاني .



# آباد هستوگنی يوه بله نړی شته؟

پوهان عقیده لري چی دا-  
رنگه کارناشونی نه دي . او گواکی  
نور موجودات وي چی د فکر لسه  
نعمت څخه برخمن او د نړی په بله  
برخه کې ژوند وکړي . هغه توکونه  
چی زمونډ وجود تري جوړ شوي دي ،  
کيداي شي د فضا په يوه بله سيمه  
کې وي . له بلې خوا به پيدا شوي  
نړی کې بی شميره ستوري شته  
چی کت مترلته ورته دي او بايد  
په ميليونونو ستوري د يو بل غوندي  
وي .

# دهرات تاريخی کلا

زمونډ د گران هیواد افغا-  
نستان له تاریخی او ارزښتناکو  
یاد کارونو څخه یوه د اختیارا -  
لدین کلا یاد د هرات ارگ دی چی  
د هرات ښار په شمالی برخه کی  
موقعیت لري . دغه تاریخی کلا  
زمونډ د پلرونو او نیکونو وارښتن  
یاد کار دی چی د پیروکلونو وارښد و  
پیر یوله تیرید وسره سره هماغسی  
جگه غاړه او په ځانگړی یویار او  
برتم ولاړه ده او هر دیوال ،  
هر برخ او هر لویه اوږه یوه یسی  
زمونډ د هیواد د تیر تاریخ حماسی  
اویویار نی منعکسوي .  
تاریخی شمیر ونکی عقیده لري  
چی د هرات ارگ د ارتاکوانا د  
ښار پاتې شونی دی او اوسنی  
کلا د همدغه ښار په کډوالو جوړه  
شوی ده چی وروسته یی دا اختیارا -

رالدین کلا په نامه شهرت مو-  
ندلی دی . ویل کیږی چی دغه  
کلا د ملک فخرالدین کرت له خوا  
بیاله سره ترمیم شوه او تریدلسی  
برخی یی بیا جوړی شوی . خو  
کله چی گوډ تیمور په هرات یرغل  
راوړ او د ښکلی هرات پیری بر-  
خی ورنانی او ویجاړی کړی نو د  
اختیارالدین کلا هم له دغه  
وحشیانه یرغل څخه په امان کی  
پاتې نه شوه . د گوډ تیمور په امر  
د هرات د ښار او سیمیزی د روازی  
چی د غوری سلاطینو او امیرانو  
نومونه اولقبونه پری کښل شوي

وه وایستل شوي او (شهرسیز)  
ته یووړل شوي .  
خو کله چی امیر شاهرخ د  
سلطنت بر تخت کښیناست ، هڅه  
یې وکړه چی د خپل پلار د  
استبداد او وحشیانه اعمالو ننسی  
نښانی د خلکو له زړونو څخه  
پاکی کړی او هغه ځایونه چی  
د دغه په امر له خاوروسره خاوری

شوي او ویجاړ شوي و بیرته له  
سره جوړ او ترمیم کړی . امیر  
شاهرخ د هرات د ښار د نورو تا-  
پاتی په ۸۵ مخ

گفتگوی با مسعود امید

# امید یا رز آینه گلستان ویرانه اش میخورد

## رافهدری کیوان هنر گلستان میرزا

ساخته: کاتب



هرگاه بخواهید میخواند بسته از  
میباشد که حدای نسیم در بهار  
از لایه های شاخه های شکفته  
میگذرد. آن وقت موجی از خوشی  
در رگهای جان آدم میورد.  
اگر همان گونه که مصومانها  
میخوانند با چهره مصومانها مقابل  
خود می یابیم.  
وقتی از روی پرسم این چیست  
که نمیخواهد قدم به کلبه ویرانه  
قلبت رنجه نرود آید و جوابم  
می خندد. حال از نسیم چهره این  
را می پوشانند میگوید: من آنرا  
بعضی ها خوانده ام حدنم کسی  
نموده است.



دریا را به اساسات موسیقی آشنا ساخته است. زیرا قبلاً من عضو گروه باران بودم. شناخت ما از آنجا آغاز شد. در کوشش آموختن هر چه بیشتر استم.

— کی ها آهنگ های شما را میسازند ؟

— بیشتر آهنگ های را برادر من ابراهیم امید میسازد. خودم نیز میسازم.

— کمپوز ساختن مکتب مخصوص دارد آیا شما درین مورد تحصیل کرده اید ؟

— من کمپوز هایم را تحت نظر فرهنگ دریا میسازم، با او مشوره میکنم، او بود که مرا تشویق کرد تا به تلویزیون بیایم.

— فعلاً چه مصروفیت دارید ؟

— سر باز استم.

بقیه از صفحه ( ۸۸ )

— پس چرا این چنین پرسوز

میخوانید ؟

— این فقط یک شعر بود از آن خوش آمد و وقتی آهنگ پرسوز نباشد چی کیفی میتواند داشته باشد.

— این آهنگ اولی تان بود ؟

— نه آهنگ اولی ام ( آغوش

گرم واکن) بود.

— کدام سال بود که یار را به

کلبه ویرانه تان دعوت کردید ؟

— سال ۱۳۶۰.

— تاکنون در لابلای چند

پارچه آهنگ، خواست قلبی تان سرا

گنجانیده اید ؟

— ۷ پارچه.

— خوب بالای اصل مطلب

بیایم موسیقی را چگونه شناختید

که به آن رو آوردید ؟

— چون در یک خانواد ه

هنرمند به دنیا آمدم. لذا همیشه

نوای موسیقی در گوشهایم طنین

داشت. همه وقت آنرا غمگین

زده میشنیدم و اینگونه وارد دنیای

هنر شدم، هنر موسیقی را تحت

نظریه ی استاد غلام علی ( امید )

آموختم.

— آیا موسیقی را بصورت اساسی

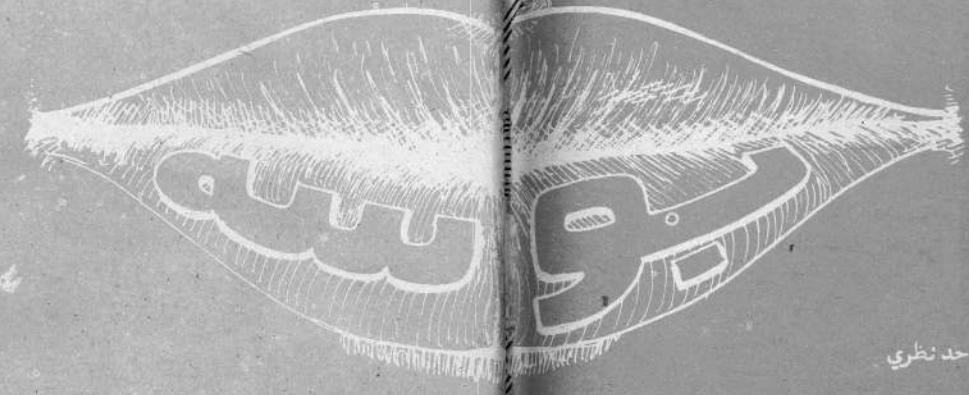
آموخته اید ؟

— در باره موسیقی هر قدر

آموخته شود باز هم کم است. من

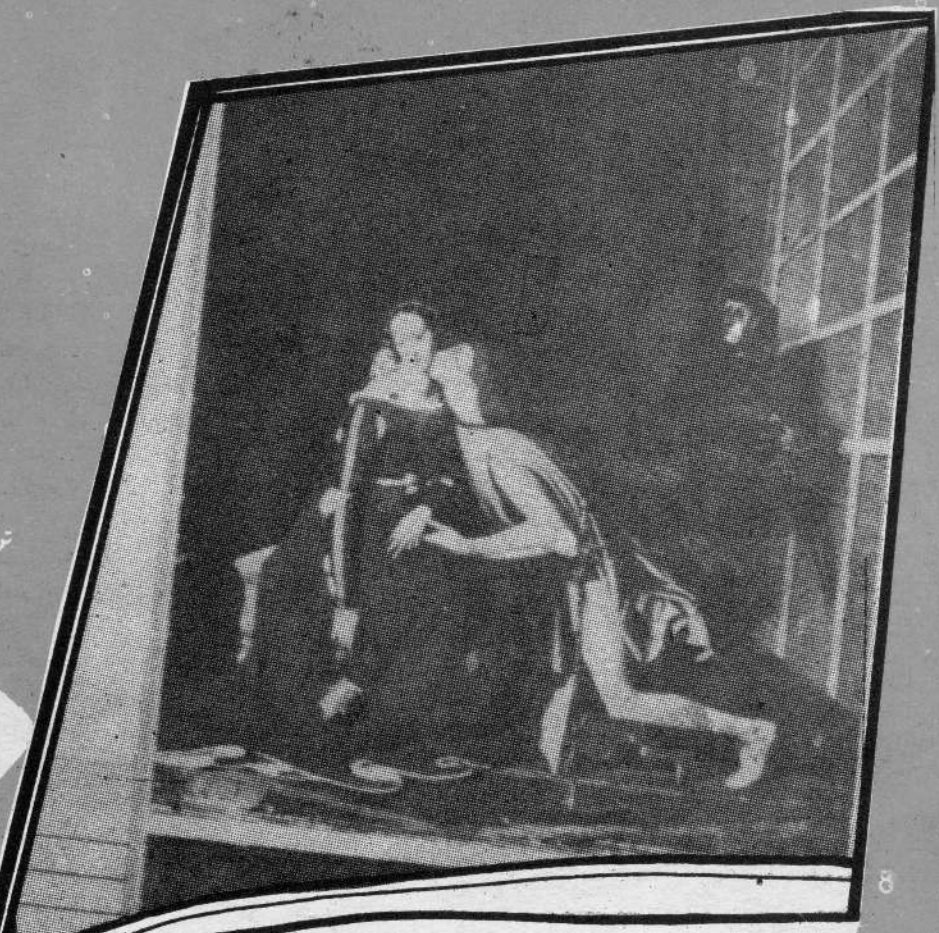
زیاد کوشیده ام که بیاموزم و فرهنگ





ترجمه واحد نظري

# دانشنامه زیبایی



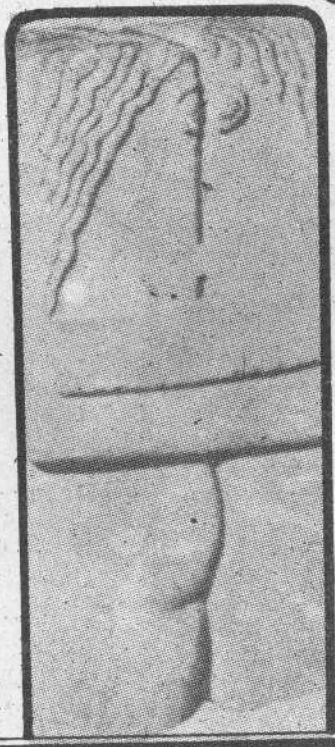
صاحب‌وفراتی که را میخوانیم، بوسه های آنها را حتی در جنت وصال میدهد. در جلوه برای همیشه باید بماند.

در دهه های ۷۰ و ۸۰ قرن گذشته، جای جفت های شاق - ادبی و خیالی را انسانهای کسره خاکی گرفتند. آثار بزرگ آرزوها و خواب و خیال آنها پیش گران خود را نمک ساخت. توجه نقاشان، مجسمه سازان و سینماگران به سوی عشق های جلب گردید که مخلوط از تمایل فنیکی، هیجانانگیزی، حسادت، لذت جویی و آرزوهای ناچای بود. در نقاشی و مجسمه سازی شاق چنان نشان داده شد که توسط بوسه با هم پیوند یافتند. بالاخره باید گفت که تصاویر بدبینانه با هم ناچای بوسه، در آخرین تحلیل نمایانگر این اندیشه است که بوسه بعد روانی دارد بعدی که در کلمات هنرمندان انعکاس یافته است. (یک جسم و یک زندگی استیم...)

مردود اسطوره و انسانه میبند است ولی او به آسانی میتواند از آتش احساس سبشار باشد. بوسه های و نهره (زهره) و کوه بدون از - دوره دوم باروک و مانیزم انگلیس نشاندهنده روابط است که نه مادرانه است و نه پسرانه.

در سده های هفده و هجده بوسه عاشق و معشوق در آثار - آنتیپت گران بزرگ دیده میشود و تم صده آثار آنها را تشکیل می دهد. ولی در قرن نوزدهم بوسه های مشهور شاق بگونه شمال لانسپلوت و کینوا راه، تیمستان و اینزولدا، یا ولوفراتی که از ادبیات اروپایی سوره های بهار دلخواهی برای نقاشان میباشد. بوسه های آنها روانهای شان و زندگی شان را تا دم مرگ صی از آن هم در پیوند نگاهدارد. هنرمندان به تیمستان میگوید: ((ملیک وجود یک زنده کی هستیم، تو و من هر دو برای همیشه یک آنتیپت - جدایی ناپذیر استیم))

وقتی که قصه لانسپلوت و کینوا



## عشق همیشه بوسه تمثیل میشود

است. در مقابل نقاشان رنسانس یک سیکتر رسمی از اشکال آنها عمدتاً با الهام از اسطوره ها (میتلوژی) و قصه های انجیل به وجود آورده اند. با احساسات روتیک (عاشقانه) را بوجود آورده باشند و در همین زمان تا آنرا از تجربه مادی انسان ها مجسزا سازد. با آنهم بوسه سخت در

نکاح، نمایانگر ارتباط روح میباشد. همین ارزش سمبولیک در یک قانون روزگاران امپراطوری نیز آمده که بوسه بی کسر و به نامزدش میداد. حقوق قانونی زن را واضح سازد و هم چنان تادیبه جرمه در صورتیکه مریض صورت نگرفت.

بوسه با وجود سمبولیک بودن آن، در هنر اوایل مسیحیت قرون وسطی کم تر تصویر گردیده

فرانسوا پول در «انترپت» و چینی ها از بوسه اروپایی که دهان یکدیگر را میبوسند، وخت زده بودند و آنرا یک نوع مسهل شیطانی می پنداشتند.

ولی در اروپا بوسه، تاریخ درازی دارد. به گفته پیرلا - یونانی های قدیم توسط بوسه نفس روح و روان را با هم یکسان میکردند. به نظر او شاید بوسه از جای آغاز یافته که نکر میشود توسط آن چشم را نهرونی بخشیدند و ارواح باروان ها را با هم تبادل و هم مرتبط ساختند. بهر صورت اگر بخاطر قدیم بودن و معمول بودن نهاد بوسه آنرا بصفت آنها دهنده روح و معمول آفتش دو وجود میدادیم باید گفته شود که بوسه یکی از مشهورترین اصطلاحات در ادبیات است. ارزش سمبولیک بوسه در آن نهفته است که نیروی پیوند دهنی روانها را دارد. به نظر پیرلا در میان شعاعات مسیحی بوسه معنوی حین مراسم

شان دادن بوسه در - هنرهای زیبای اروپایی فریب معمولاً به کنجوری ارتباط میگردد که نمایانگر یگانگی معنوی و احساس فنیکی میباشد. کلمات یونانی *agape; Philia eros* و کلمات لاتینی *Amor Caritas, del caro* نشاندهنده کنش سه نوع عشق است که بشکل ذیل باید ترجمه گردد: عشق فنیکی، محبت دوستانه و عشق خدایی. هر کدام این عشق ها توسط بوسه سمبولیزه میشود بوسه معمولاً نشاندهنده عشق میباشد که به هیچ صورت یک بعدی نمی باشد. به قول منتقد ادبی، نیکولاس ج. پیرلا در اجتماع - اروپا بوسه بمنزله یک کار مادی قبول شده است. بوسه هم مقدس (آسانی) است و هم زمینی ولی برای مردم قرون اولی و هم چنان برای اکثر کلتورهای آسیایی نا آشنا بود که توسط اروپایی ها به آنجاها انتقال یافت.

در سال ۱۸۹۷ انترپولک



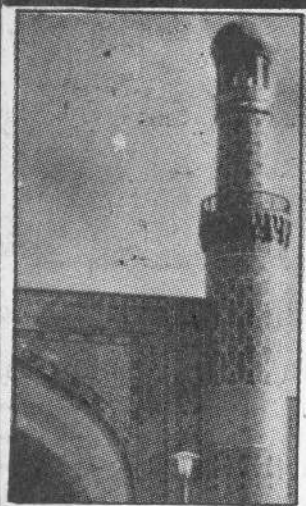
دخونې خاوري ليکنه

پس يوه ننگو او يوه ننگاره . د گلې د پرونه پسه  
 تورو تېکړو کې مخانونه تاوکړي وو او ناوړې نجونې  
 خوښوونکونه اچولي وو او په گونگوس گونگوس مخامخ  
 کلاته روانې وې . خداي شته چې سونامې شوه .  
 تپه مې نېکبڼو کره او د دغو پلغو ناريس کاوه چې  
 چاکره روانې دي . پشان سره مې وويل نن خواخوږه  
 چارښه هم نه ده چې زړې او ناوړې نجونې پسه  
 د له چل گزي بايانه لارې شي . په همدې صبح کې دم  
 چې پشمې د لونگين ماماد کلاتمبونه وروژدې شوې او  
 په کرار کرار يوه په بله پسې د هغه کورته ننوتلې .  
 لونگين ماماد وې مياشتې وړاندې ژوندې تپه  
 غم وړې وو او هلته يې هغه خبره د گلې بازخان کا کا  
 سره لاندې باندې کړه او شخړه يې وکړه . ستاسې  
 نه به يې هغه پشم گونگين گل باز کا کاته پېخوړ وړکړي  
 وچې په ماخه ته د دومره بره بره کيږي که د دوسره  
 نواوښتون يې هغه د زوي هلوکې دې راوره . چېسې  
 چرته خداي خبر په کومه کنده کې يرد پو ليوانوار .  
 سپو وڅوړل . پښتون خوڅيل مړ ښه برد پوطن کس  
 نه برېږدي .  
 د گل باز کا کا يکې يو او نازولې زوي سره خوله  
 اوسپن فا بونه چې مازي به يې شونډه توره نسوي  
 قد وې وه . چرته کې نامعلمې مخاي کې عسکروشې و .  
 اوچې عسکروشې و له هماغې ورځې يې بيا د مړ يا د  
 ژوندې هغه پته نه وه . گل بازخان کا کا پتي گسروکړ  
 قلبه يې خرڅه کړه او پيسې يې توملاکړې . چرته به  
 چې چارو ته کومه پټه روکوهلته به پسې لار . پسته  
 همدې زوي د کا سې د کونډې جارشاو د بولي پر ک  
 ته کيناست خوڅيل عسکروزي يې ونه موند هغه مود ه  
 وروسته خبرشوچې تنکې زوي يې په ماره کې په سوپ  
 الوتې اوچايې ورته خاد راوڅپلې چې د جگر پسه  
 وخت کې يې خپله په خاد رکې تاوې کړې وډراوړل  
 د گل بازخوار دده په يوازې خاد راوڅپليو کله زړه  
 شل کيده . بيا يې چرته قرص روان وکړ او هماغه پ  
 ته لاره چې گيښې کم موتي غوښه يا هډوکي به يې  
 پاشي وې اوڅپل کلي ته به يې راورې . خو هلته يې د  
 خپل زوي هېڅ نښه ونه مونده او تپې تابوت يې بېرته  
 را وړ .

داوړی



# دهرات جامع جومات



دهرات جامع جومات زمور دگران هیواد افغانستان له هغوسپیکه لومړی څخه دې چې اوز د تاریخ لري اود معماري د فن له پلوه یوسترشهار کاربلل کيږي . د پيروپير پورا هیسی د هرات مسلمان خلک په دغه سپیکه معبد کی دلوي خداي په عبادت او لمانځني بوخت دي .

کله چې دعربو په خاوره کی د اسلام بخلنده لمر راوخوت او د جهالت اړنابوهی ، شرک او کفر تورې تیارې یی له منځه یوړې او تیاره زړونه یی د ایمان او وحدانیت په بلوشو روښانه کړل . دغه موده زروسته زمور په سیمه کی هم د اسلام او سلامتیت رسا خوره شوه . اورتونونه (ایستگاهها) یوه بل یسی په مسجدونو او عبادتخانو او نیول ، او په شمانه وخت کی د هرات جومات اسلام مبادتخای په حیث میژندل شوه او دادرب ویشتم جوري کال د پاتی په ۶۱ مخ کی

نولومړي به یی ورته په کرکه وکتل او د ژبی لاندې به یی ویل : پلار خونړي یی فته پت مری وکړ . په سپین زړه او جرګویی جان له مرګه وژغوره او خونړي لور لا ژارې هم . کبرجنی په تانوجاڅه کړې دي چی خلک دې په جان راټول کړې اوته ورته سلګه وهې . خلک شرموي ، قام شرموي ، چوپ شه گیني خوله بهه د ریاندي ماته کړو .

نجلی به دغه خبرې په خپلو غوږونو او ویدلی خسر مجبوره وه چی جان غلی ونیسی اوکه نه نوبیا . . . . کله به چی د پوره تنګه شوه نوبه زړه کی به یی تیرشو چی خدايه ته ولی د هغه جرم سزاچی مانګه ی کړې ماته راکړې . زه داخبل تور وپستان دلته د چایه نامه سپین کړم . د چایه طمع خپله بنګلی محوانی خاورې کړم خدايه . . . .

دلونګین کونډه به دغه ورځ میلنوته توده توده خوزیده . خو کله به یی چی سپرغی ته وکتل کله به یی په سترګوکی د یوې ترخی موسکا څرک وشو او کله به یی هم دغومی اوغم اویسکی په سترګوکی د لسی د لوله شوې .

ماسره نولا اوس هم سوال د اود کلی د ماشومانو خبروچی : ( بچو دلونګین کونډې ناوې راوستی نساوې ) . مې په غوږونوکی انگازې کولی . کله به مې یوه ته کتل او کله بل ته ، او کله هم سپرغی ته چی لایسکی یی پرمخ د اویبچه یی نه وه بیله ، کالی یی هم بنودی وو او د ناوینتوب نسی پکی همدونعلیدل کیدی . دلونګین ماماد بنهسی نه خوزه خبره وم چی همداسی ناوې کونډه شوې وه او هېڅ کوم اولاد یی لانه د ژبیز ولی . د دې سوچونوسره مې سودانوره هم پریده . مالا په همدې چرتونوکی زنگل چی ناخایه خوته سپین زړی اومخورد حجری نه راغلل اوتعبو ته ودریدل ویی ویل : د بازگل کاکا زنانه ورته ووايي چی راووسی ، موز بخور ، او سپرغی ته هم ووايي چی بچی داستاخبل کوردی . ته مه خپه کیزه ستا حیا د دوې حیا ده . ته به د دوې پتساتی . دلونګین کونډه ستالکه مور داسی ده . . . . هو ، دوې نو هغه جرګه ماران د چی سپرغی یی دلته راوستې وه او اوس نو بیرته تلل .

زما زړه نور په جاوړید وشو د موره لویه خبره مې هډو په زړه کی چرته ایسارولی شوه . نویوې زړې - بنهسی ته مې سرورنږدې کړ : ادي : دلونګین ماما کونډې دغه پیغله چاته راوستی د هغی خو کوم زوې . . . . ادي زما په خبره پوه شوه په داسی حال کی چی سترګوکی شاوخوا څارکاره نوبه د پیره عسادي لهجه یی راته وویل . بچی داد بښتو خبرې دي . د غیرت خبرې دي . سپرغی خواره یی په بدوکی راوستی اود یوې بنهسی د لور بیسی یی هم دلونګین ماما کونډې ته ورکړې دي .

نومایا خوله راچوړه کړه او ورته مې وویل نو چاته یی . . . . هغی بیاخبره زماله خولی واخسته او ویی ویل : دلونګین ماما کونډه شکر اومید واره ده خداي خولوې دی بچی ، که د زوې مورسې نوبیا به ورته سپرغی نه نکاح کسړي .

\*\*\*

هو . نو د گل باز کاکا په غیرت دلونګین دغه پېغور داسی ولګید لکه د فرانسې توبک پز . د صبر کاسه یی نسکوره شوه . په ویرجنو سترګوکی یسی د اور بخړي تاو را تاوشول . د جرندې ارم ته یی لاس کړ او لونګین ته یی په کزې داسی گداور کړ چی د یوه گدا سره یی حای په حای کړ . په جرنده کسی ناستوکسانوگل باز کلک پلک ونیو . چونه ته یی خېسر ورکړ . کوتوالیان له چونه نه راکته شول . گل باز کاکا ته یی اترکې په پښو اولاسونوکی واچولی اوسیده . یی چونه ته جګه کړ .

ماته خود لونګین ماماد مې نیی کیمه ټوله مالوسه وه . خواوس د هغه دم مې نیی نه غوټې ورغی تیرې وې . خلو پوښتی یی هم تیره شوې وه . عذراود وایسی خلاصه وه . اختر هم نه د رافلی چی خلک به یی لومړي اختر ته په دواو فاتیئا تلل . اوکال یی هم نه د پوره . نو بکه زماسود ایسی د پوره شوه چی ولسی لونګین ماما کړه د موره بنهسی ورروانی دي . په همدې سوچ کی مې اوله خانه مې پوښتی بیل کړې وې چی د کلی د غونګیو او وړو ماشومانو خبرې مې ترغوزه شوې چی : بچو دلونګین ماما کونډې ناوې راوستی . یو - هیڅی ناوې . چی کوم وړوکی به نوبې د لوی ته راغی بیا به د لوی کوم هلک ورته هماغه خبره تکرار کړه . بچی پوهیږي چی دلونګین ماما کونډې ناوې راوستی ناوې پیرته به ماشومان په لوبو سرشو . بل به بیا غنډ کس راغی هلوکی ناوې وگورو اود دې خبرې سره جوخت به یحینی ماشومان دلونګین ماما په انګر نوتل . هک په پاتی م . د ماشومانو خبرې راتخوشی مسخرې ښکاریدې . خو سودا مې لایسې پریده . زه هم یی واکه شم . غوچل مې په نیما یی کی پریښوده . د سرو سوتونه مې لاسونه ویننعل څکلکی مې له سره ایسته کړ . د کوټی تباب ته مې لاس کړو . خپل بنهسه گری د خاصې تیکری مې ترې راکش کړ . خند مې واهه اوبه سر مې کړ . خداي شته چی کلک تېروزک مې واچاره چی خوک مې هډو ونه بیژنی چی د شیرخان نگر پروښه ناوې وه . لاسونه او پښی یی لاسره وو او بیایی له واره سترمات کړو اود کلی نه بهن پر دغه کلاته لار . خوزیا زړه تردی زیات بارنه شو او اخستلای او تلوسه مې وه نو بکه مې شاوخوا وکتل . جان مې په تور تیکرې کی تاو را تاو کړ او نیخ په نیغه دلونګین ماما کلاته ننوت .

دلونګین ماما کونډې په چوتره پغرغوی ولی د اود پغر په منځ کی یی یوه بر ستن څلور غبرګه اچولی وه او یوه نجلی بری ناسته وه . د نجلی په منځ پیکسې او ویبچه یی نه وه بیله . کله به یی خپلی معصومی - سترګی هاخوا د یخزا وار ولی او کله به یی بیاد موره اویسکی توی کړې لکه د پسرلی باران . گرد چابیر ه ترې بنهسی ناستې وې . یحینو بنهجو به ورته په دلا - سا یی ویل بچی ! لوري مه ژاړه . په دې حال هم شکر ویاسه . داخود پښتو خبرې دي . که داسی نه وای شوې نو خداي خبر نه چی اوس په دې د پلار په خاوره بوټی شته شوې وای . او یحینو نورو بنهجو به ورته په غوصه غوصه کتل . سپرغی ستنی به یی ورته ویلی . یحینی بنهسی به چی هر بلوته تیرسد ی

# مدون زوی فرخوهر سپید

می گذرد

## ده سال از مرگ روز آوازخوان بی بدیل احمد ظاهر

معمود

اولین کسرتش گفتم . احمد ظاهر باید برای رفتن به روی ستیژ آماده میشد . گوینده برنامه با زیباترین و بالترین کلمات احمد ظاهر را به روی ستیژ فرا خواند و او آهنگش را سرود . سپید را کابل ننداری فضا و شور همه گرفت . معمولاً در کسرت های او از همان روز اول گروه علاقمند و گروه مخالف حضور میداشتند شفته گان آوازها را پیش کف میزدند ، فریاد می کشیدند تا مشرق فریاد می کردند و سخا لفا ن اش در میان آهنگش میدادند . پدند و گارا تا جاهای کسرت که احمد ظاهر تحمل راز دست میداد .

از احمد ظاهر قصه میکند که پس از کسرت ها پیش با اقتقاد خاصی به کلام مقدسی که همیشه در گردنش آویزان بود به آن کلام که قران کوچک بود مراجعه می کرد و بار بار آنرا می بوسید و مثل اینکه در دلش از آن کلام مدد میخواست تا موفق باشد . و این کارش همیشه تکرار میشد زیرا همیشه او تشویش داشت و همیشه دلهره پیش از کسرت ها پیش بر جسته بود .

احمد ظاهر از آن گاه که در دنیای موسیقی غرق شد چنان عاشقانه و صادقانه سرود خواند که گاهی در آهنگ هایش غرق میشد و آنگاه برای کمی زودتر بروی نمی کرد . میخواند و میخواند و چی بساکه کلمات را فراموش میکرد . گاهی یکی از نوازنده گان در گوشش مصرع شعر را به یادش میآورد و گاهی هم آن را غلط اد می کرد و همین هم است که در چند آهنگش اشعار بقیه در صفحه ( ۸۱ )

را درست نخواند و در آهنگهای کسرتی اش مصرع های از شعر باقی مانده است . بیشتر از دیوان رهی ، فرخ فرخزاد و مولانا شعر را بر وی گزید :  
 - نه دل مفتون لبندی ، نه جان مد هوش دلخواهی ( رهی )  
 - میروم خسته و افسرده و زار . ( فرخ )  
 - ای قوم به حج رفته کجا بید کجا بید ( مولانا )  
 روزی احمد ظاهر برای بیایسی کسی آهنگ میخواند . نینوا از آهنگساز نامبردار آنوقت در پی خودی برای پیش گفت : احمد ظاهر هنرت را بلند تر نگاه کن ، ضعف تو عشق هایت است این عشق هاترا بر یاد میدهد . و دقیقاً همینطور شد ، احمد ظاهر به خاطر عشق هایش به زندان رفت و سرانجام جانفشرا از دست داد .

احمد ظاهر زنده می بسیار پیچیده و در هم و برهم داشت با آنکه دلش میخواست فضای خانه واداش آرایش داشته باشد و هنرش هنر همه پسند و آرام باشد اما زنده می برای او این اجازه را نداد . همواره در جدال ها بود و در جنجال ها ، گاهی زندان می رفت و همینکه از زندان می برآمد آهنگ های میخواند که در آن بوی آزادی و وارستگی جاد داشت . حتی میگویند وقتی آهنگ لیلی لیلی جان را برای تلویزیون ثبت میکرد همانروز او را از زندان به تلویزیون بردند و شاید تصادفی نباشد که در یکی از مناظر این آهنگ سهیل آزادی بر میزند و برنده های دیروز است .



عکسهای احمد ظاهر هنرمند از ایشان اظهار سپاس مینمایم . مجله سپا وون گذشته است . نقید را تا سه صافی در اختیار

# مرگ



به هر سوسومروم ای شناد رجستجوی ولی از تو سرافی نیست نه درینجانه در انجا ! بیاد بازی ای که میگفتی : من ازین استان غم سفر دم ولی باور نمیکردم بیاد بازی ای که میگفتی : برای ناله ام تنگ است این دنیا چرا بر ما سرود ( بگذرد ) اموختی رفتی و ما را از فروغ داغ حسرت سوختی رفتی

سرورت با هزاران نغمه هستی جهان را برد درستی شکوهت آسمان بود ولی ایندم ز تو جز نغمه و آوازیاتی نیست

بیاد بازی ای که میگفتی : مرا چون قطره اشک ز چشم انداختی رفتی

ولی ای ناجوان این را برای خودی پیش تعمت ساختی رفتی

شبی در خواب خواهد دیدم اگر گویی جواب مرا که تن تیا زادم ، باز اسندم

ولی جای تو اینجا در میان مردم ما خالی است و یادت تا ابد باقی است و باز ای هرگز نمی آیی ، نمی آیی

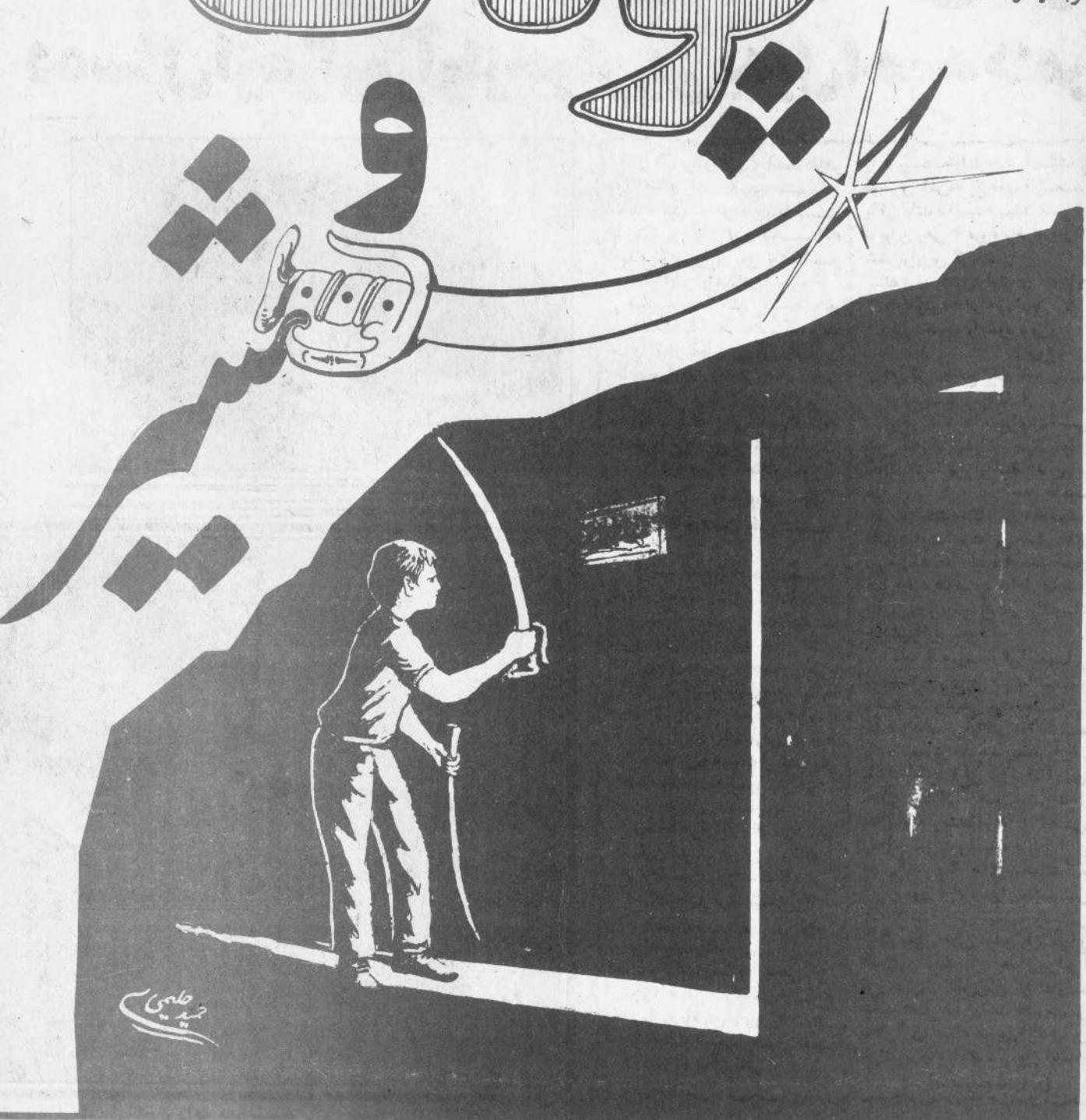
... این مرثیه را یکی از نزدیکترین دوستان یکی از موسیقی مادرکار فعالیت هنری احمد ظاهر بعد از مرگش تهیه نموده بود . هر چند خود او نیز گویا بیاد ای دارد او اینها را است قصه ها و خاطره های در مورد احمد ظاهر هنرمند همیشه جاوید ان موسیقی ماد ریافتیم این قصه ها را یکی از دوستان نزدیک او به ما حکایه کرد :

احمد ظاهر آن مرد پراوازه و خوش صدا که در منطقه از شهرت هنری بلندی برخوردار بود وقتی اولین کسرتش را اجرا می نمود پشت پرده ستیژ کابل نشانداری دلش به سختی می لرزید . بار بار از گوینده پروگرام تقاضای کرد ، تا او را در روی ستیژ همراهی کند و تنها پیش نگذارد چرا که احمد ظاهر حجب معصومانه دل داشت . آنچنانکه میخواند و هزاران تن را به شورش میآورد به همان پیمان کمرو بود لهره بود . همیشه مخصوصاً در کسرت اولش اضطراب می نمود . اب عجیبی داشت که مبادا کسی استقبالش نکند ، مبادا کسی برای کف نزنند مبادا کسی تمسخرش نکند چرا که احمد ظاهر تمام نام و شهرت از کوتاهی قدش نشیج می برد . و بسیار توجه داشت که کسی بر آن خرد نگذرد

داستان کوتاه

# گودگودگ

نویسنده: روزه دینی  
ترجمه: رضا سید حسینی



سید حسینی

است. قدرت کار کردن نداشته  
اما ناچار بود در کارگاه همکارانش  
به او گفتند:

تو بگذار برو  
و سر کارگر که پیوسته بود  
گفت:

وقتی که آدم نصف دلش  
در خانه باشد، دیگر حال کار  
کردن ندارد.

به این ترتیب، اکنون با چهره  
نشوده از رنج و هذاب، در خانه  
است. مادر در آشپزخانه منتظر  
است. روی پای پاک پله ها،  
همسایه های صدا می آهسته حرف  
میزنند و دو بچه کوچکتر را خاموش  
میکنند.

فقط (( بی بی )) بچه  
بزرگتر، با پتلون کوتاهش، بایشان  
پهن، موهای کمرنگ و قیافه  
کودک جدی، همراه داکتر،  
بی آن که دیده شود، روی اتاق  
خزیده است. هر چند که از این  
کار به شدت منعش کرده بودند!  
هیچ سرو صدایی نکرده بود  
پس خانه بی میان جالی های  
ماهیکری و سایبان های پنهان  
شده است. میترسد، زیرا از لای  
در، پدرش را میبیند که با چهره  
گرفته خاموشی حرکت کرده  
میکند. دو قطره اشک آهسته روی  
گونه هایش میچرخد، بعد دو قطره  
دیگر بعد دو قطره دیگر...

صدای بم و مهربان داکتر  
را میشنود که میگوید:  
شماره هستید! زن تانرا  
آماده کنید، چون امشب می آیند  
بچه اش را ببرند.

خانه کارگری روی تپه،  
امشب کودکی را در بردارد که  
میبرد. پرهه رنگ و آرام، مانند  
آدمک چینی بازیچه ها، در  
بسترش دراز کشیده است. دیگر  
به اسباب بازی هایش دست  
نمیزند. برادر هایش سخت  
مشاقق آن ها هستند اما پسر،  
خشمگین است. (( این ها خیلی  
گران تمام شده، اسباب بازی  
های بیمار است )) همه آن را  
به آرزوی سلامت و نشاط بچه روی  
لحاف چیده اند. یک اسب  
چرخدار یک دلقک سخ و زرد،  
یک همون مخمل پوش، یک دست  
اسلحه روسی با یک کلاه خود  
واقعی، گل کبری با خورشید و -  
زین و یک شمشیر کوچک.

تتاهیک بازی هنوز سرگرمش  
میکند. گاهی وقتی که مادر هایش  
لرزان به طرف او خم میشود  
کودک بازاری میگوید: بدوز،  
مامان، بدوز!

زن بیچاره با پر روی رکاب  
میگذارد و چرخ خیاطی را آهسته  
به کار میاندازد و چرخ خیاطی  
برای سرگرم کردن کودک او مانند  
حیوان وفاداری خرخر میزند.  
پدر پشت سرداکتر وارد شده.

(( بی بی )) به آشپزخانه  
رفت. مثل این که مادر همه چیز را  
شنیده بود. او بر روی فرش سیاه  
خشتی، در میان تکه های هینز  
پراکنده، زانو زده و سر اراده یک  
قاشق چوبی را در ظرفی میچرخاند.  
بچه بزرگ خانوانه که قدش  
از مادر زانو زده هم کوتاهتر بود،  
دستها را دور گردن او حلقه  
کرد و آهسته گفت:

مامان، چی کسی قرار است  
بباید؟  
آن گاه مادر قدری گریه کرد  
تا تسکین یافت. و پسرش مانند  
مرد بزرگی او را به طور جدی  
بوسید. مادر گفت:

باید هر سه تان قدری عاقل  
باشید و زود بخواهید. قرار  
است یک آدم بد، خیلی بد،  
بباید (( میمی )) کوچولو را ببرد.

(( بی بی )) به اتاق دیگر  
رفت. پدر، همان جاکار بنجره  
نشسته است. آفتاب دم فروب  
بر روی شیشه پنجره میخیزد.  
از شاگان پرده که به طوزه گوش  
بالا کشیده اند، تکه و سیمی  
از شهر آبی رنگ، بر از خانه های  
متعدد دیده میشود.

پدر، مانند کسانی که عادت  
ندارند در جریان هفته، بیکار  
باشند، نمیداند چی کار کند،  
و با انگشتان خشن و سیاهش  
باز بچه هارا روی لحاف زیر  
ونو که گل های قرمز دارد میچیند.  
(( بی بی )) نزد یک میشود، مدتی  
منتظر میماند و سپس میگوید:

- پدر اجازه میدی که شمشیر  
کوچک را بردارم؟ آنرا خودت  
به من داده بود.

مرد که از چنین درخواستی  
تکان خورده است، نگاه خشم  
آلودی به پسرش میاندازد، -  
چنان که گویی بچه کفر گفته است  
غرض می کند.

برو کم شو، دیگر چشم  
رویت نیفتد.

بعد، چون غذای شب هنوز  
حاضر نیست، ساعتی است که  
معمولاً کارگاه ها تعطیل میشوند،  
مدتی کوتاه به میخانه پایین  
می رود تا در باره بدبختی  
با دوستانش صحبت کند.

بعد، شب فرار رسیده است.  
خانه در خواب است و محله  
تاریک کنار شهر نیز در آن به  
خواب رفته است. اما پدر  
و مادر، در دو سوی رختخواب  
شب زنده داری میکنند، گویی  
می خواهند که چو لوی شان  
را از دستبرد آن دزد ناصری  
که قرار است بباید، حفظ کنند.

و بیچاره ها که غم و اندوه خروشان  
کرده است با چهره بی به رنگ  
خاک با گوشه های آویزان دهن  
مانند کسانی که گریه میکنند، بر -  
روی چوکی ها خوابشان میبرد.

در همان لحظه است  
که (( بی بی )) کوچولو، با پیراهن  
خواب بلندش و با پاهای پرهنگه  
به طرف رختخواب میخزد. شعله  
چراغ کم نوری می لرزد. هیچ کس  
از جای خود تکان نمیخورد.

آنگاه کوچولو بی بی چاره دست

به مجموعه اسلحه میرسد، شمشیر  
مورد نظر را از غلافش میکشد و می  
برد (( بی بی )) با شمشیر فرار میکند  
و شمشیر وقتی که از او بر جراح می  
گذرد، برق می زند. به سر هت  
روی صدا به طرف وسایل خودش  
می رود و مشغول لباس پوشیدن  
میشود. اکنون با پیش بند و کلاه  
برو و کفش های بنده بی صدا  
آماده است.

تلفک چوبی دروازه اتاق  
بسته است. روی چهار پایه پسر  
می رود. روی پنجه های پای بند  
میشود و خودش فشار می آورد  
شمشیر کوچک روی دستگیره رو از  
میخزد و صد میکند.

آن گاه، معلم نیست مادر زین  
تا اثر چی احساس از خواب میبرد  
و فریاد میزند:

- برو نگاه کن ببینم بچه ها  
رویشان را باز نکرده باشند! و ما -  
تند دیوانه هابر میگرد و نمیرسد:  
- زان! (( بی بی )) کجاست؟  
در رختخوابش نیست!

و در مثل این که ضربه بی به  
صورتش خورده باشد، از جا میپرد  
و میگوید: بقمه در صفحه (۸۳)



بقیہ صفحہ (۸۰)

+ والدین باید ان قدر قیمتی که  
+ به پسران قایل اند به دختران  
+ نیز قایل شوند وغیره .  
+ توقع هژده ساله گان از اطرا-  
+ نیان به صورت عمومی با تفاوت -  
+ های کوچکی که ناشی از محل  
+ سکونت شان بوده ، همان است ؛

# کتابخانه

نه رتبه گان و نه آینده گان ، نیدانند  
که ترون پسر هنر ما چه سخت و سنگین  
است . امید های نوین با عذاب های  
خوبین است اگر که هانسک در پیروز  
آرزو میکرد به ماه چهره مشرقه یک نگاه  
کتاب جوان هانسک اسرود آرزو مند است  
برای ماه غسل یک سفر به ماه کسند

لین مکاتب و فابریک هاک در سه  
وجود آوردن تضای کاملاً راحت  
روانی بامن همکاری نمودند  
سپاسگذاری نام . اینک نتیجه  
گیری تست را میخوانیم :

دربار پریش (( توقع از  
والدین )) جز چند تن استثنایی  
که از والدین به خاطر عدم ممانعت  
شان در همه امور ، سپاسگزار بودند  
( مانند تیمور از لیس حبیبیه که  
والدینش هیچگاه از اعمال او  
باز پرسش نکرد و در مسایل شخصی  
او مداخله نمی کنند ) دیگر -  
ان یا ساده بگویم نود و هفت در

از متعلم ، محصل ، دکاندار  
کارگر اهل کسبه و منسوب عسکری  
نمودم و آن چه برای ادامه کار  
بیشتر نوزده ام مینمود ، صرا -  
حت یا سخای جوانان بود ، چه  
آنان راهراسی از رویه رشدن  
با یک روز نالیست پیچیده بود ، بل  
که فکر میکردند با آینه شان رویه  
رو حرف میزنند ، به جز اقلیت  
محدود و آن هم در برابر چشمد  
پرسش محدود که بعداً یاد آور -  
خواهم شد بولان میدانم از مسؤ -

تست های روزنی به متابع  
آینه تمام نمای اوضاع مسلط  
روانی یک اجتماع بوده و هجده  
ساله در مالک مترقی جهان -  
نتایج این تست ها به متابع  
شواهد تاریخی ، درج روزگار  
میگردند که با کمال تا سفد روطن  
ما این زمینه ، شاهد کتر کارهای  
بوده که خواستم با امکانات محدود  
دست داشته ، روان جوانان روطن  
خود را به معرض نتیجه گیری بگیرم  
تا سر آغازی به همچو تست ها بوده  
و هم بتواند بحثی بر روان جوانان  
اجتماع ما باشد .  
پازده پرسش همگن از یکصد و  
ده جوان بین سن هفده و نوزده

# از هر کجا

## صبح به خیر! خوب هستید؟

واقعات ترافیک در آلمان غرب، فرانسه و انگلستان سال گذشته به مراتب بهتر بوده به این معنی که در کشورهای یاد شده، شمار کشته شدهگان در اثر تصادمات روی جاده جارمتریه کم شده است. در اتحاد شوروی در سالهای اخیر حوادث ترافیکی رو به افزایش نهاده و در اکثر موارد، رانندهگان مقصر این رویدادها بوده اند.

در قبال همین حوادث شوروی عالی اتحاد شوروی دستور داد در قوانین آن کشور در رابطه با مسؤلیت تخطی از مقررات ترافیک جاده تغییراتی بیاید و موادی - ایجاد شود.

طبق این دستور تعداد تخطی هایی که شامل جریمه میشود به طور قابل ملاحظه محدود ساخته شده است. قابل یاد آورست که در یک سال، پنج میلیون راننده در اتحاد شوروی جریمه شده بودند.

زیاده از سی و پنج میلیون نفر هر سال در شوروی به خاطر تخطی از مقررات ترافیک سوزن می شدند در حالیکه زیاد از نیم آنها مرتکب اشتباهات اندک شده بودند.

بسیاری از اشخاص مسن و سالخورده در ایالات متحد که تنهاویک زنده می میکنند صبحانه این جملات قبلا ثبت شده تیلفونی را، از کمپیوتر میخوانند.

پول این مکالمات تیلفونی را - شعبه پولیس در هر ایالت آمریکا میپردازد. کمپیوتر طور خود کار به هر مرد یازن مسن که به تنهایی زنده می کند، زنگ میزند و میگوید:

صبح بخیر! خوب هستید؟ اگر پاسخ مثبت شنید، نمره منزل دیگر میگیرد و اگر آواز بلند نشد، کمپیوتر به پولیس خبر میدهد.

این سیستم که توسط بیروس - جانسن یک علاقه مند کمپیوتر - اختراع شده است، یک مرد ۷۳ ساله را که در حالت کوما می ناشی از بیماری شکر رفته بود، از مرگ رها ساخت و نیز بیورود دیگری را که در ستانش روبروده بود کمک کرد.

در حدود ۴۷۰۰۰ نفر کشته و ۳۰۰۰۰۰ در تصادمات ترافیکی طی سال گذشته در اتحاد شوروی زخمی شده اند. این آمار رسمی با ارقام واعداد انشور شده در ایالات متحده آمریکا شاید در ادما

# حیوانات را هم میدزدند

هشت ملیون حیوان قربانی این کاشعهای علمی می شود. به نظر وی باید در قانون فرانسه تغییراتی وارد شود که اجزای تجارب بالای حیوانات زنده را با روش های تحقیقی دیگری عمومی نمایند.

در حدود شصت دانشمند به شمول علمای کانادایی و آمریکایی روی این حیوانات دزدی شده به خاطر یافتن علل بیماری های مانند (ایدز) و حملات قلبی - کار میگردند. سازماندهان این امور تحقیقاتی عمل دزدی را - ترویج در برابر تحقیقات طبی میدانند و میگویند:

(( این عملی برای حیوانات هم زیان آور است. زیرا آنها به مراقبت خاص نیاز دارند )) سازماندهان یاد شده میگویند: حیوانات شامل نادیه ها، سگ ها، پشک و موشها شاید در کدام موترلاری انتقال داده شده باشند.

در لیون فرانسه در حدود یکصد حیوانیکه به منظور تجارب تحقیقاتی و تشخیص بیماریها به شمول بیماری (ایدز) مورد استفاده بودند، توسط گروه طرفداران حقوق حیوانات از یک لابراتوار آن شهر دزدی شدند. این حمله بر انستیتوت تحقیقاتی از سوی گروهی که بیشتر ناشناخته بودند، صورت گرفته است.

کارمندان لابراتوار میگویند: عجلتاً خطر پخش بیماری از این ناحیه وجود ندارد اما بعضی حیوانات مانند موش و شاد بیالقه خطرناکند.

خانمی که تیلفونی مسؤلیت دزدی این حیوانات را فاش ساخته، گفت: این گروه نتوانستند از راه قانونی مانع سوء استفاده های شوند که به نام تحقیقات در عرصه دانش علیه حیوانات صورت میگیرد. او میگوید، هر سال در حدود



## حساسیت به پوست مادر یک

ایجاد میکند بسیاری وحشی در برابر وجود و حرکت مادر یک در خانه شان نوع واکنش روانی نشان میدهند چون عوامل حساسیت زاد پوست و موشهای دیگر جرداشده از بدن حشره قرار دارد. تنها کشتن آن کافی نیست بلکه تمام بقایای آن باید کاملاً از خانه بیرون انداخته شود. همچنین در باره ای از موارد تزریق پادکن مکس است در کا هتس واکنس حساسیت مؤثر باشد.

تحقیقات جدید در انگلین - کنگ از متخصصان مرکز طبی پوهنتون کشتگی به این نتیجه رسیده است که ۲۵ درصد افراد عادی و ۱۰ تا ۶۰ درصد مبتلایان به آسم و موشهای از این ایالت به پوست سخت مادر یک خانگی حساسیت دارند. بدن مواد دفعی حشره پس از مرگ تلاش و در هوا شناور میشود. تنفس این ذرات انگیزه حساسیت را

# کارگر جوانی خود را آتش زد

یک کارگر صنایع کشتی سازی که فریاد میزد: ((زند و پساد کارگران)) خود را در جنس سره کوی در جنوب کوی آتش زد. پارک جین سنک ۲۲ ساله پس

از آنکه تیل خاک بر بدن خود پاشید و و دراد رصحن شرکت کشتی سازی صنایع تملیه آتش زد با وضع وخیم شامل بستن شفاخانه شد.

همکاران او گفتند پارک که شعاریند از زند و باد کارگران پیش از آن که به جان خود آتش زد خواستار ختم ((سرکوی و اختیاق کارگران)) گردید. گفته میشود از او خواسته شده بود به دسته ((نجات کمپنی)) بپیوندد. این دسته به خاطر جلوگیری از اعتصاب کارگران که میخواستند دستمزدها شان ۵۰ درصد افزایش یابد تشکیل شده است.



## برنامه ضد اعتیاد

اتحاد شوروی در پی آن بر سر آمده که یک برنامه ضد اعتیاد به سمکرت راهی سازد. این تصمیم در ارتباط با ریف فارغ از درد تنباکو که به تاریخ دوم جوزا مطابق نیمه سازمان صحی جهان برگزار شد، اتخاذ گردید. این برنامه شامل تحقیقات اساسی، پروگرام معالجه طبی و واکسیناسیون می باشد که کنیا پس تربیتی و آموزشی و معالجه نمودن افکار عمومی را نیز همراه خواهد بود. در برنامه مذکور اطباء دانشمندان سم میگردند. یکی از پیشنهادها این است که پزشکان در تمام نخصت غمخورد، سمکرت را ترک گویند.

توجه بیشتر به پراریم زنیان سمکرت کش معطوف خواهد شد. طبق آمار سازمان صحی جهان، سمکرت سبب مرگ بیش از ۱۰۰ هزار میلیون انسان در هر سال میشود که مخصوصاً برای زنان و اطفال شان خیلی هائیان آور است. مواردی وجود دارد که اطفال هنگامیکه والدین شان سمکرت میکشد، اندک دچار بیماری سرطان شده اند. در اتحاد شوروی تعداد زنان سمکرت کش، روز افزون است به ویژه دختران مکش این مواد خراب را اختیار میکنند. بانسزد در صد زنان در سن سالیکیه برای به وجود آوردن اطفال مساعدترین وقت است، سمکرت میکشد.



## از مردم سال منشی

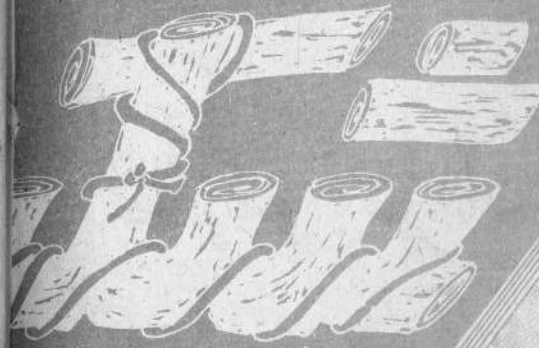
باستان شناسان امریکایی و ویتنامی ثابت ساخته اند در مناطقی که امروز متعلق به شمال ویتنام است ۴۰۰۰۰ سال پیش حیوانات زیست داشته اند. در جریان حفیات در ۱۵۰ کیلومتری جنوب هانوی، آنها به طیفه ضخیم گارین برخوردند که در آن دندان دوانسان مختلف که فکر میشود کوچک و بسیار جوان بودند حفظ شده است. دانشمندان به این یافته ها ارزش فراوان قایل اند زیرا موجودیت انسانهای را ثابت میسازد که بقایای آنان تا انسان امروزی در ویتنام و تمامی منطقه جنوب شرق آسیا میرسد.

## تکنولوژی خنثی سازی

یک شرکت کوچک امریکایی موسوم به "تکنولوژی های خنثی سازی سرودا" برای نخستین باره یک پردازنده "علام" ضد سرودا ساخته است. شرکت مذکور از یک اصل قدیمی فیزیک برای کنترل سرودا و ارتعاش استفاده کرده است. کارشناسان این شرکت از یک سیستم ریز کامپیوتری استفاده کرده اند که از راه تزریق "ضد سرودا" به دستگاه های مانند ماشین های دیسک و ماشین آلات کارخانه ای سرودا را کاهش میدهد. "ضد سرودا" یک موج صوتی است که قدرتش به اندازه قدرت موج سرودا است اما ۱۸۰ درجه با راه تزریق "ضد سرودا" به دستگاه های مانند ماشین های دیسک و ماشین آلات کارخانه ای سرودا را کاهش میدهد. "ضد سرودا" یک موج صوتی است که قدرتش به اندازه قدرت موج سرودا است اما ۱۸۰ درجه با



تهیه کننده: حسن نهر



مباحثه از حساب حافظ

# علم پسران محمد شکسته بند کارپدر را ادامه هند مید



ج: گاهی موثریت کار با پیشتر از طب معاصر است زیرا بعضی از مریضانی دیده شده که بعد از تدای طولانی نزد کشوران نتیجه درست نگرفته نزد ما مراجعه نمودند و تدای ما موثر واقع گردیده و مریض شفا یافته.

س: آیا شفاخانه ها از شما تقاضای همکاری را گاهی نمودند؟

ج: سالها قبل از بدین چنین تقاضا بعمل آمده بود و معاش خوبی برای من تعیین شده بود اما از من چنین تقاضا تاکنون به عمل نیامده.

س: به نظر شما آیا ضرورت است که شکسته بندی علمنبوی را گسترش دهیم؟ پیشنهادات شما در زمین چيست؟

ج: در شرایط کنونی چگون و اقدامات شکسته می زیاد است باید روز تا روز این حرفه تقویت و گسترش یافته و همزمان با همکاری و کمک طب معاصر رشد بیشتر را نصیب گردد.

س: میخواستم در مورد مشکلات و کمبودی های که در کارتان در وقت است از زبان خودتان بشنوم.

ج: مشکلات در کار ما کمترین و زمانی مشکل خلق میگردد که از وقوع حادثه مدتی سپری شده باشد و گاهی اتفاق می افتد که مریضان بعد از اینکه استخوان سیاه شده باشد نزد ما مراجعه مینمایند که بقیه در صفحه (۶۰)

کسر استخوان مراجعه میکنند به همان چانه تدای شان زودتر و موثریت آن زیاد تر است و لکن در حالاتیکه از واقع مدتی سپری نگردد استخوان جوش کرده هم در کار ما وهم در طبابت معاصر مشکلات پیش میشود.

س: آیا جهت تدای آزاد وسیع معاصر استفاده مینمایید یا از ادویه یونانی؟

ج: ما مباحثه شکسته می را با یک نوع مواد که از تیل شترنود ادویه یونانی ترکیب یافته است ما ساز میدهم بعد از همان ناحیه را جی دست باشد یا با زعفران یا راست خود جا بجا کرده بعد از زردی تخم را در ناحیه مذکور میگذاریم و بعد از آن یکسوه سوختانده شده بالای آن میگذاریم سپس با کافور قطعه بی محل شکسته می را استوار نگه داشته با بند از من بندیم.

س: این مدت تدای چند روز را دربر میگیرد؟

ج: اگر من مریض پیشرفته نیا شد یعنی طفل باشد ۴ الی ۵ روز و برای بزرگسالان مدت ۱۰ روز را دربر میگیرد.

س: برای تدای چند افغانستانی افغانی اجرت میگیرید؟

ج: به اساس توان مالی مریض هر قدر که خودشان لازم بینند.

س: به نظر شما تدای طب معاصر موثر است یا از شما؟

از سیارون آمده ام تا حرف و سخنش را برای مجله بنویسم بنا صمیمیت مرا فرامیخواند و بعد از ختم کارش به صحبت آغاز نموده و میگوید:

پدرم محمد علم در شهر کابل یکی از مشهورترین و معروفترین شکسته بند ها بود اما فعلا خیلی ناتوان شده و از عهد این کار بهیچون آمده نمیتواند ولی من و برادر محمد اسلم که فعلا ما مور وزارت مخابرات است از ۲۵ سال بدینسو حرفه پدری را پیش میرسیم.

س: میسر است که شما چگونه تشخیص مینمایید که شکسته می چگونه و در کدام مباحثه است زیرا در طب معاصر از روی عکس شکسته می را تشخیص مینمایند؟

ج: ما به طور علمنبوی در اثر لرزیدن ناحیه بندیده و با درم شده را جستجو مینماییم که البته نه تنها شکسته می را بلکه حالات برآمده می استخوان را نیز میتوانیم هرگاه ناحیه شکسته می را تشخیص نتوانیم مریض را به گرفتن عکس توصیه مینماییم مخصوصا شکسته می قسمی سینه و لگن خاصره را و از تدای استخوان طویل ران عاجز استم زیرا بالنظر تدای مینماییم.

س: تدای تان معمولا چيست؟

ج: است آیا قناعت بخش است؟

س: مریضانی که زودتر در حالات

درد نیای طبابت معاصر و طبابت قدیم مسایلی است که بعضی یکی بود بگر از لحاظ روش رجحان پیدا می کند مثلا شکسته بندی یکی از مواردی است که بعضا طب معاصر به شیوه های شکسته بندی محلی نیز معتقد است و اکثر موثریت کار شکسته بند ها به تراز کار تخنیک طب مدرن میباشد. ما مسایل را در مورد ارتوپدی و شکسته بندی و معنویت استخوانها اینجا و آنجا خواندیم روش های تازه ای که در ارتوپدی و طبابت معاصر است می بیند. دادن معنویت استخوانها طولی ساختن و ضخیم ساختن آن و سرانجام نموی استخوان تجارب جدیدی را به دست آورده است. و در اکثر موسسه روزگ از افغانستان در اکثر موسسه و در از افغانستان در زمین زمینها تجارب جدید را برضه داشته اند اما در نوشته عملی شکسته بندی معمول در کشور حرف های دارم با محمد شمیم پسر محمد علم شکسته بند معروف کشور به محل کارش رفتم در کار مینمایم بعد از درد کانی که بیشتر به یک عطاری مشابه است برخوردیم. انواع ادویه های یونانی در قطعی ها چیده شده و مریضانی زیاد از انتظار میکنند. درد اخل در کان دود و شک برای مریضان اختصاص یافته و شکسته بند لیا من مخصوص به نیند آمدن برای میگویم



# روزگار بیچاره جسور



سازمدها شوق میکند به... شد و هم مردم چی قدر او را دوست دارند که حتی در آن بیویارک کجای (مادر اولادها) خودش به خرید برود... کسی بیاز کچالو و میوه میخورد و میخواهد خانه رفته به اصطلاح بوز بد هد که ببینید چشم بازا را آورده ام... سواد را گرفته برای رسیدن به خانهاش (که در مسجد اتفاق شاه شهید است) به سرویسی سوار میشود... سود را با باد شواری بالا میکند... جایی هم نمی یابد... چوکی ها بر است... نه هلیز موتر بر است و حتی بالای شانه های مردم هم جایی نیست... جسور... عرق ریزان و نفس زنان وارد بر می شود و خود را در گوشه های جامیکند... مرد خیر خواهی که در چوکی نشسته باد شواری را از نزدش طور کدک میگیرد... او هم زیاد خوشحال میشود که هم بارش سبک میگردد!

عظیم جسور هنرمند سابقه دار راهه ماوشما میثنا سم... هم از او را هم تصویرش را... آوازش از روی پارچه های طنزی میزاقلم به گوشه های ما آگناست و تصویرس آواز رفلما و تیا ترهای تلویزیونی زیاد به تماشانشته ام... جسور اکنون مدیور برنامه های نمایشی را در یوفاغانستان است... مرد بیست آرام... متواضع و کم حرف... با استعداد و خوش برخورد!



آخرین میگویم که صدایی میشود... مسجد اتفاق... باین شوید... جسور... بیچاره هر چند زیاد میالد... آن مرد را کمتر مییابد... آن مرد خیر خواه با سود ایچسور آب میشود و در زمین فرو میرود... شاید او چند ایستگاه پیشتر باین شده باشد... و جسور... بلی بیچاره جسور با چهره تماشایی خود راهی خانه میگردد!

# عادله ادیم یک بگششی

## راگم کرد



عادله ادیم هنرمند شناخته شده سینمای ماکه محمصل پوهنتون کابل است... با استقا ده از یک بورس برای مدتی عازم مسکو و صوفیه گردید... بی برای این سفر آماده گسی کامل گرفته بود و چندین روز بختی از آن در شهر نو و کوجه مندی کابل دیده میشد که هی خرمه میکرد و دیکس لباس برای خود و تحفه برای دوستانش در آنجا تهیه دید...

بکس را گرفته نزد یک دروازده خولی مید آن گردید... آن را گذارنده دوباره برگشت تا بکس دوی را ببورد که متوجه میشود از آن بکس خبری نیست... آخرین میگویم به دل و گرده عادله ادیم که نه اشکی زینخت و نه داند و نغان را راه انداخت این سووان سو را خوب دید... فکر کرد شاید یکی از دوستانش با وی شوخی میکند اما چنین نبود... سرانجام عادله ادیم بایک بکس خود را گرفته... سوش را با بیسن انداخت و روانه سالون میدان هوایی گردید... ماه عادله ادیم سفر خوشی میخواهم و منتظر برگشتش هستم

روز بروز فرا رسید و او در یک... کسی بیار خود را انداخته به میدان هوایی بین المللی کابل... شتافتن کسی هر دو کس را باین نمود و عادله ادیم بیک



تا اینکه متوجه شد ند که فروشنده... متکرر به جای روغن کچالورا در... بیب انداخته کچالوی جوش داده شده پاک... اطرائی مظلم... دووان دووان خود را به بازار جدد میرسانند و سراغ آن فروشنده ظالم را میگیرند اما نمییابند زیرا فروشنده کد کانی ند اشتاد رکاسوک روغن وارد... میفروخت... سرانجام اطرائی دود مست در از تر از د ونا به منزل بر میگردد و فردایش این حکایت را به من میگوید و میافزاید... به کی نالم... به خدا اوس...

# ماجرای شیرین گل پرسوز و حاجی کامران



## حاجی کامران

حمید عبدالله هنرمند خوب و با استعداد که در جمع هواداران هنرش به نام (شیرین گل پرسوز) معرفی شده است... اکسون مصروف تعبیه سریال را در پیوسته شیرین گل و شبر اقا با حاجی محمد کامران کیدین معروف ما و با جمعی دیگر از هنرمندان مسامیاشند... چندی پیش سریال تلویزیونی آن که مشتمل به بیست و شش بخش است به پایان رسید و سه روزی بیست و شش بخش دیگر آن برای تلویزیون آماده خواهد شد... معمولاً در نمایشنامه های که این دو هنرمند خوب مانعش مقابل یکدیگر بازی میکنند... حمید عبدالله (پرسوز) عادت دارد تا اگر نیلی بی در کار باشد واقعا نیلی ابداری نتار بناگوش حاجی



بقیه در صفحه ۸۳

# حالا که پرسیدید پس بخوائید

بقه هنوز هم جریان دارد... کتر تخم میگذارند... عبدالله ضمیم از شهر نو کابل... س: چندین بار شکم را عملیات نمودند... آنها هنوز هم تکلیف بر طرف نشده... واز میخواستند... هند برای بار سوم شکم بچه چاره را باره کرده... واز بدو... چی کارکم... ج: برای دکتر صالح... بگوئید در شکم تان یک (زنجیر) نصب نماید که به آسانی... باز

بقیه در صفحه ۸۲

# شاهم خبرشویید

# اطراف افی از اطراف روغن خرید



خواست برای خانه واده اش... روغن بخرد و یک راست راهی بازار جدد گردید... در آنجا یک بیب روغن (آسیا) را (دو هزار افغانی) ارزانتر از نرخ تعیین شده... فروشنده گان روغن خرید... بجهت افغانی بیول کرایه تکسی بود... اخذ و بلب بگر خنده و دل امیدوار وارد خانه... گردید... خانمش خیلی خرمند شد... با خود گفت برای دوسه روز دیگر از روغن ذخیره شده (با سره بی) استفاده میکند... سه روز پس از آن... خواستند از روغن تازه استفاده نمایند... اما به هراندازه بی که زیاد تر روغن میباید اخذند... کتر چریس میدیدند

آن زنده می میکند و در رشد رکمی باشد... تلا به دارد که کد و کسر آن هرگز اصلاح نشند... حکیم اطرائی شنیده بود که... بود یک تانک تیل لوگر بیوسنت (بالاحصار)... بازاری اجساد شده که آرد روغن را ارزانتر از نرخ مند وی کابل به فروش میرسانند... بولیرا که باد شواری به دست آورده بود... به جای آن که با آن دارو... برای تسکین درد قلبی خود بخرد

حکیم اطرائی کیدین خوب ما که با در بیخ از مدتی چند سال به این طرف... به بیماری قلبی دچار است... با آن هم با بیشتکارتلاش بیشتر به کارهای هنری خود ادامه میدهد و بیشتر نمایشنامه های کوتاهی را که در آن نقش میداشته باشد... خود شرمینوسد... آواز همه زیاد تر از کوجه بی که در



نوشته کامله (حبیب)

قصه از سن ۲

# مادری می میرد زنی منحرف می شود

هاله بی از درون جهره  
 معتابی دختر را در بر کشید  
 بود زیرا در آرزو بهاران زندگش  
 بزرگ سپه کاری در زمین دست  
 ناخورد و تشنه گناه کشت  
 کرده و گیاهان هرزه آب خورد  
 از هوس در وجب کشتزار بفر  
 ریشه دوانیده بود بهوشان  
 سیاه دل با اطفای آتش نفس  
 آماره خود کشتزار نرسته او را  
 آتش کشید بودند آثار این آتش  
 سوزنده در سراپای وجودش  
 مشهور و یازتاب نفرت زنی در  
 دید گانش ملموس می نمود  
 سوزان این از گون بخت عبرت  
 انگیز تر از کشتزار سوخته پاریسه  
 است.

هنوز هم جهره اش هتایی  
 وزیا بود و بد گانش جاد  
 جاد و کند و داشت و خرمن زلفگان  
 سخن سایش بر نشانه های مرموزش  
 می ریخت به گونه گل آفتاب سوزده  
 باد به سوزانی بزمرد می نمود  
 پیراهن سر به بی گذاره تن  
 داشت و دستمال سبز کان به  
 پیشانی اش بسته بود که زیبای اش  
 را در بالای میاخت.

هنگام صحبت با سرانگشتان  
 موهای آبریشینی را بر پستان  
 میگردید زیرا نمیدانست چگونه و از  
 کجا بیافازد زیاد کوشید مرموز  
 نگه دارد اما کجا رهایش میگرد  
 تشنه شنیدن حرف هایش بودم  
 بعد به نگاه وی مقدمه گفتم  
 تونیدانی وقتی همه امیدها  
 میمیرند وقتی ازوها بر باد  
 میروند آدم چی میشود یک زمین  
 شوهر زاری حاصل و یک کشتزار  
 صاعقه زده

به تن فروشی همه روزه وادارش  
 ساختند گناه دل میخواستند  
 خودم بنویسم بزرگترین تلخترین  
 و تکاندهنده ترین داستان زندگش  
 یک زن تن فروش را زنی که یکسره  
 اخت گناه هوس و شغفوت را در  
 تحمل میکرد

بگذر از شروع همه چیز را بگویم  
 از آغاز بگویم از آغاز بد نامی  
 بیخیز از شانزده ساله انداشتم  
 و در صنف ده هم یکی از لیسه  
 های شعر درس میخواندم از  
 زیبای بهره کافی داشتم این  
 زیبای با پای و معمومیت همراه  
 بود نگاه های ستایشگر همش  
 گرد پهاونگاه های دنیالگر ما برین  
 بازگو کننده این واقعیت بود  
 البته دادگاه آیین بران معسر  
 تا بید میزد من و مادر بس از برگ  
 پدرم هیچکس دیگری را درین دنیا  
 نداشتم با مرگ از نشانی تنها  
 ماندیم هنوز دو سال پوره از برگ  
 پدرم نماندنت که جوانی بیسن  
 سنین ۲۰ تا ۲۵ در خانه مارا هفت  
 را باز کرد نماندتم چرا از دیدن  
 او اینچاره من دست میداد هر  
 باری که پایه اندرون میگذاشت  
 نفرتی به سنگینی جهان بر قلبم  
 من نشستم مگر به عکس من مادرم  
 خیلی به سر وضع خود میرسید و یا  
 پوشیدن پیراهن سخن باز زیباترین  
 قسمت اندامش را در برابر دیدگان  
 در دیده او قرار میداد

دیری از آشنایی او با ما  
 نماندنت که روزی مقامات نامزدی  
 ام با او جیده شد با وجود گریه و  
 زاری من که در دل سنگ مادرم  
 هیچگونه اثری بر جانگذاشت  
 حلقه نامزدی به انگشتم انداخته  
 شد

از آن پس از او از نگاه های  
 گناه آلودش فرار میکردم تا آنکه  
 شهن آن حادثه اتفاق افتاد  
 نیمه های یک شب که عطشم  
 واداشت تا فرض گرفتن آب از اتاق  
 بدرش و وقتی از کار اتاق مادرم  
 میگذشتم صدای صحبت مردی را  
 با او شنیدم حسن کجکوی ام  
 سخت تهریک گردید خود را با  
 آهسته گی با سر بنجه با عقب

در آرزو رساننده چشم به سوراخ  
 کلید گداشتم ای کاش اینکار هرگز  
 صورتش بد برفت زیر نور  
 لرزان شمع دیدم که مردی با  
 مادر در دستر گناه آوریده و تن  
 لغت هوس انگیز مادر جوان زنی با  
 را به آغوش خود میفشرد و لباس  
 گرسته اش را بر لبان مادرم می  
 میاید متن گرم مادر چسبون  
 موس در قالب بدستان او شکل  
 میگرفت از نشانی این صحنه  
 مویز اندام راست شد و کوی در  
 در ریای غوطه ام داده باشنند  
 بر خود لرزیدم

اتاق از نفس گرم هوس و گناه  
 پر بود نور شمع چون رنگین کمان  
 بر تن برهنه مادرم نشسته بود  
 چشمان مردوی آنان در روشنائی  
 شمع میدرخشید و من به چشمانم  
 یاور نداشتم و چنان میزنیدم  
 که دندانهایم به هم میخوردند  
 صدای ضربان قلبم رامیشدیم  
 امواج بیهم اشکهایم را از کرانه  
 های دیده گانم بایست دست  
 پاک میکردم

اگر شباهه حای من بودید چس  
 میگردید ای کاش من توانستید  
 یکبار خود را به حای من فرار  
 بدید تا تلخی شرمگس را کهن  
 با کام جانم احساس میکردم اندازه  
 من توانستید چه آخوزان مسرد  
 نامزدم و همخواه اش مادرم بود  
 آنشب خوابم از دید گانم پریده  
 بود حالت بدی داشتم و سر  
 از شدت درد میترکید جانم  
 در آتش تب میسوختم در هفت تلخ  
 بود مثل آن بود که همه زهر  
 دنیا را در گهای جانم ریخته  
 اند

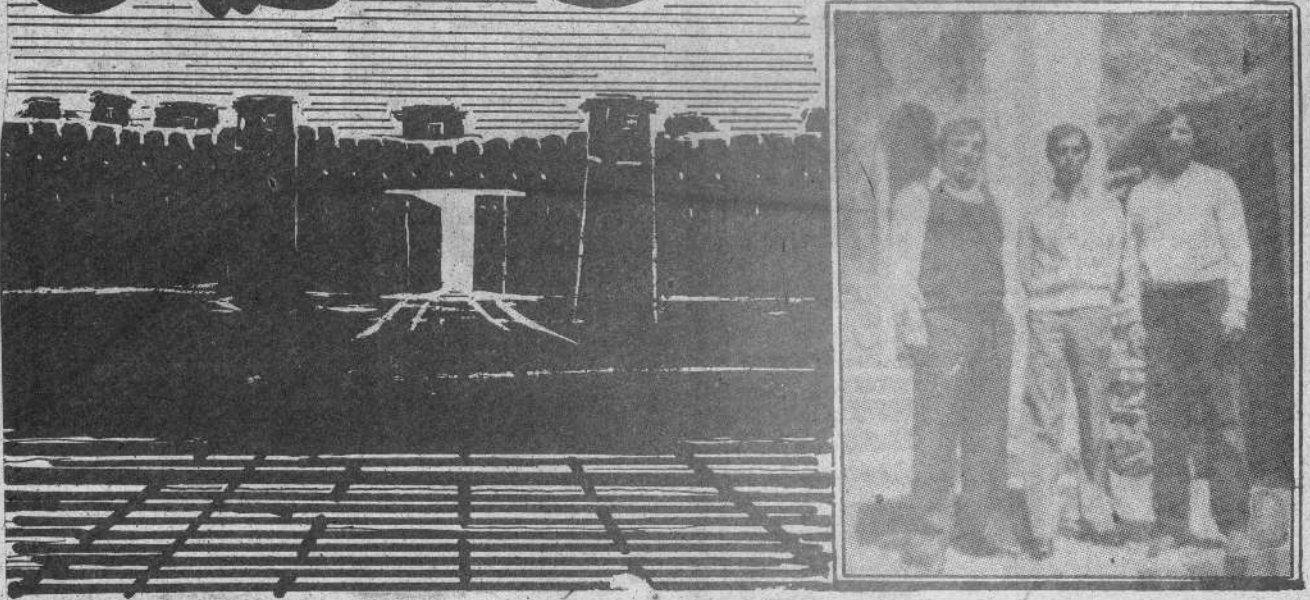
و آنشب از مادر متفتر  
 شدم آنشب چیزی در من تولد  
 شد و آن چیز نفرت بود نفرت  
 از مادر

این صحنه بهما شبها میگرد  
 در آرزو نگاه های کجکویم تکرار  
 میگردید هر باری که نگاه من با  
 نگاه نامزدم گره میخورد چیزی شبیه  
 خار در قلبم فرو میشد چه خاطر  
 فراموش ناشدن آنشب در ذهن  
 زنده میشد و کسی قلبم را در

شده هایش میفشرد  
 یک وقت قسم گرفتم تا از این زندگی  
 را از نامزدم جدا کنم من هم  
 به سان هر دختر دیگر با تن مسرد  
 آندهایم را در سر میبندیدم  
 مردی که برابه خاطر خستودم  
 بخواهد آفت به یاری بدوستی  
 که چون خواهری به من نزد یک  
 بود از راه مکتب روانه محکمه  
 گردیدم ساعتی بعد نامزدم  
 احضار گردید و در برابر قاضی  
 زبانه بازی آنرا نداشتم که مادرم  
 را در دزد خویش های معرزی گم  
 غیرت قربانت نگذاشته بودم مادرم  
 زن فایده نگذرد با دست چه بزنم  
 من دختر یک مادر هرزه هم هرزه  
 تلقی میشد و با هم آن داشتم که  
 میادا آن مرد و مادر دست بدست  
 هم داده و بار گناه شامو بیسه  
 دوش من بیاندازند بنا بر آن  
 تنها همینقدر رگم من قصه  
 عروسی با اولادار میخواستیم  
 تحصیل را به پایان برسانم در آن  
 این وقت آن رویه بکار چهره  
 حق بجانب گرفته در هاله بی از  
 معصومیت رویه قاضی نبود و گفت  
 اینکه کین نیست هرگاه میل عروسی  
 نداشته باشد منم امرواری نخو  
 اهم نبود من هم از روند با ز  
 کردن گرهی به دندان نیست که  
 میشود با انگشتم باز گردن این  
 موضوع است که باید بد و این  
 اعلا لزور از جانب من و طبیعتا  
 رضایت جانب مقابل در خانه  
 حل و فصل گردد

سخنان نامزدم قاضی را  
 مجد و بد ساخت بود بسیار مکت  
 کوتاهی عرفه و نگاه های با لای  
 میز خود را زبر رویه نمود جانب  
 من نگاه انگنده گفت با دست  
 پیگری به تر است یکبار دیگر با هم  
 بنشینید و قسم قاضی اتخاذ کنید  
 هرگاه تعجبتان به فتح نامزدی  
 قرار گرفت در آرزو محکمه به روی  
 تان باز است من از ساد دل  
 یاور کرده بودم که نامزدم واقعا  
 آماده جستجوی راه حلی است  
 از محکمه با او یکبار بیرون رفته  
 اضطرار او سوار موترش گردیدم تا  
 راسا به خانه مارفته برای جلسه  
 بقیه در صفحه (۷۶)

# قلعه افغانی در سوئیس



در این قلعه همچنان مدلهایی از ((خارخانه)) برای ایام تابستان و ((صندلی)) برای ایام زمستان موجود است. در صحن حویلی ((حوضچه)) ذخیره گاه هم وجود دارد. و در قستی از آن چاه آب و چرخ چاه به شکل طبیعی معلوم میشود، مدل های واقع تورخانه برای پخت و پز و ((دیگ انهای گلی)) موجود است.

فاسیل این دو افغان میگزین در این قلعه زنده گسی دارند و همه روزه عده زیادی از سیاحان بایرادت بول بسه دیدن این قلعه میروند در حالیکه آهنگ های ((دوتا رو دایره)) را می شنوند. از نقاط مختلف آن بازدید میکنند.

بوده. عقید رواجه ((تمبه)) چوسی به نظر می رسد. ((صنه)) بزگی در قسمت دهلیز رودی به چشم می خورد که ((گلد انهای تکی)) اطراف آنرا پر نموده، در داخل قلعه دهلیز کوچکی است که چند اتاق ((توشخانه)) و ((پس خانه)) از آن بدر آمده و راه زینسه که باروزه ها نوراند از کورچسک روشن شده و چند ((ارکین)) در آن آویخته شده به منزل دوم که اتاقهای کلان سطح با چوب های دستک است، و به درو دیوار، کلمات مذهبی، شعیرها و خشک های ((جفتی)) و ((دهن پر)) و ((چره)) ایما کمر بند و کارتوسها آویخته شده است. اتفاقاً با کلمه های قدیمی و ((دو شکها)) فرش گردیده.

استهزا گرفت. اما به اثر یافتاری انهارتو- چه اهالی آنجا اجازه تعمیر یک قلعه افغانی از دولت سوئیس اخذ گردید. افغانها با راه اندازی کار گروهی به کار تعمیر یک قلعه افغانی در قطعه زمین خریدگی آغاز نمودند. کار ساختمان قلعه بصورت ((پخسه)) و ((دستک بندی)) آغاز شد، در ورودی - قلعه از چوب های جنگلی بسیار کلان ساخته شد در زاویه های دیوارهای بلند قلعه، سرج های بلند با تیرکشی ها مهار شده و قتی انسان از دروازه گام بداخل بگذارد، کرد های گل و ترکاری آنطرفتر ((طوبه)) و ((خور)) گاو و بز خر جلب توجه میکنند. صحن حویلی همه خامه کاری

زنده گی فلکور افغانی از سالیان متبادی مورد توجه و دلچسپی اروپاییان بوده است. سالهای قبل سویی از سیاحان به خاطر بازدید از کلتور، عتقا و مناسبات ویژه افغانها، به کشور میامند و با قبول هزار زحمات راه نقاط باستانی کشور ماراد - پیش میگردند. ابراهیم واسمعیل دو افغانی که متوجه این علاقه مندی ((خارجی)) ها شدند در سال ۱۳۵۵ بعد از مسافرت تیان به شهر نیویورک تصمیم گرفتند تا مدل واقعی یک قلعه افغانی را با تمام ویژه گی های آن طرح ریزی کنند، در اول شهر نیویورک این اقدام شان نه تنها اجازه نداد بلکه انرایبساد

# پسر ششی کیور در کابل



پسر ششی کیور در کابل •• پستو دیگرش در هند

## یک قصه واقعی

خواننده گان گرامی که با نغمه‌های هنری هندي اشنای دارند میدانند که بیشتر آن هابیانگر تصادفات غیر قابل باور و گسر بر انگیزنده میباشند. چنان چه کم شدن کودکان و باز پیدایی آنها در فاصله های یکی دو دهه از تصادفات حتی آن هابیانگر پیدا شده میشود. البته آن چه را که در فم های تماشای نشینند نه رویداد های واقعی بلکه معضلات اجتماعی قالب شده در تیپ های پروریده و تخیل نویسنده میباشند. برای این که این گونه رویداد هاراکاملاً ذهنی تلقی نمایند يك رویداد عینی آن، که ماجرای واقعی زنده گی یکی از ستاره های مشهور سینمای هندي و وجود واقعی فرآورده این ماجرا در افغانستان می باشد، باز بیان خاصه مورد حکایت قرار میگیرد.

هند و پسر، کرکتر مرکزی این نوشته، سرگذشت زنده گیش را این گونه باز گوینماید:

خواهران پر خاشی نبودم، مرا از خانه بیرون رانده و اادای کلمه (( تو حرامی استی، تو هند واسی برو پیش جگنداس، دیگره رایسن جا برای توجایی نیست)) سلسله تعلق خانه واده گی را از من کسبختند. وجودم و زنده گی من دیگر برایم شکل معمای بید اکره و برای حل این معما تصمیم گرفتم تا به خانه کاکا جگنداس بروم.

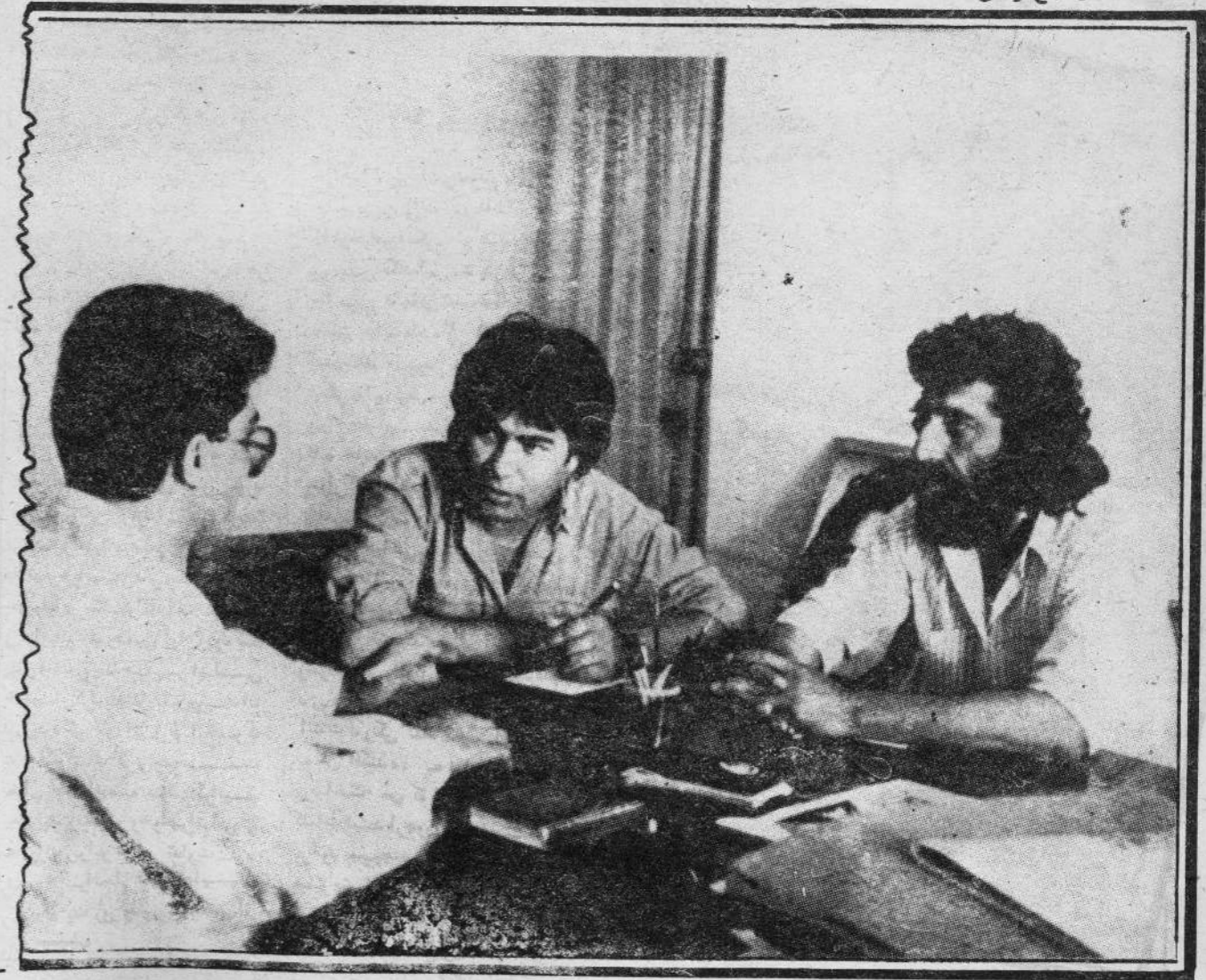
سوار گادی کرده راه خان بابا د راد ریش گرفتم. هنگامی که با چهره عیسو و حواسی بورت وارد منزل کاکا جگنداس گردیدم، او یکسره خورده، جوپای حقیقت ماجرا کردید. وقتی گفته های مادر و خواهران راه او تکرار کردم، در بحراندیشه فرو رفت و پس از اندک درنگی نگاه محبت آمیزی به من انگنده، به دل انهم پرداخت. من که از یاد آوری آن کلمات نشیند ار چون مار زخمی بر خود میچسبیدم و در آتش دلهره میسوختم از او خواستار گردیدم که به من حال سازد که چها بقیه در صفحه (۸۱)



# سینما باید که آزاد باشد

# و باید باشد تصویر کنند

مصاحبه از صباح رهش



و این باز بزم برای سینما مینویسیم ، وقتی از ماهی میگوئیم ، باید از آب بگوئیم ، جلا سخنانی از سینماگری داریم و نقش آفرینی که هر دو جایشان در عرصه کار سینما والا و درخور ستایش است ، سلام سنگی بابای پیش در فلما هنرمندانه نقش بازی کردند و همان یون مروت در نخستین خط های کارش در عرصه کارگردانی به مثابه یک کارگردان و فلانما نویسنده مستعد از کار پرآزموده است .

مروت برای آموزش کارهای سینمایی همین اکنون برای بدست آوردن دکورادرخان مصرف تحصیلی است و آرزو می رود که با ختم تحصیل سلکس یک سینماگر جوان و سرور فشنل در صنف دیگر سینماگران افزود گردد و اما اوتاحالی هم دستاورد های دارد ، فلما های (( آرزو ، پور تریته و خواب )) از کارهای نخستین اوست و در یکی از کارهای بعدی - پیش فلکی دارد به نام (( سرودی از شرق )) ، گفت و گوی مادرخانه سلام سنگی صورت میگیرد .

از همان یون مروت میپرسم : شما وقتی میخواهید به آفرینش دست بزنید ، ترجیح میدهید آن چه رامینید به تصویر آورید یا آن چه رانی بینید و تصور میکنید ؟ پاسخ میگوید : چی قدر عالی خواهد بود اگر این مرد واصل را در نظر گرفته و در یک برنامه علمی تحویل جامعه بدهم . این جا حرف بر سر بدین و ندیدن نیست ، حرف بر سر احساس هنری و عاطفه است ، بگذار با شقیس بودن و این امر که دیده های زشت مثل پدیده های خوب در محیط مأمور است ، آن چه رامینیم و آن چه را احساس میکنیم تصویر نماییم .

سنگی میگوید : چی خوب بود اگر برش دیدن و ندیدن را عوض میکردیم و بیه ( هست ) را باید باشد ) مترجم میشدیم یعنی این که هنرمند صاحب اثر باید دود بداند - برابر مردم به نمایش گذارند نخست این که آن چه را که هست باید بنمایانند ، دم این که آن چه را که باید باشد ، آشکار سازند .

خوشبختانه در نخستین کارهای مروت این منطق وجود دارد ، صرف نظر از این که مروت تازه امپراتوری تراز دیگران عقب هدایت یونت کار ظاهر میشود ، میتوانم امید و اراشم که در آثارش این منطق به یک استنتاج عالی عاطفی و اجتماعی رسیده است بیایید فلم های آرزو - (( خواب طلایی )) این را در نظر

خواهد بود اگر این مرد واصل را در نظر گرفته و در یک برنامه علمی تحویل جامعه بدهم . این جا حرف بر سر بدین و ندیدن نیست ، حرف بر سر احساس هنری و عاطفه است ، بگذار با شقیس بودن و این امر که دیده های زشت مثل پدیده های خوب در محیط مأمور است ، آن چه رامینیم و آن چه را احساس میکنیم تصویر نماییم .

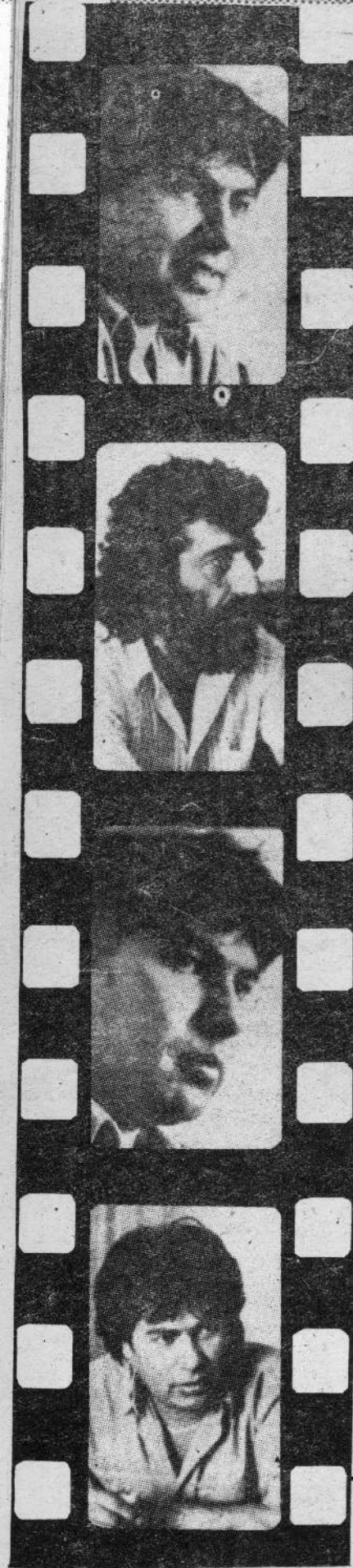
سنگی میگوید : چی خوب بود اگر برش دیدن و ندیدن را عوض میکردیم و بیه ( هست ) را باید باشد ) مترجم میشدیم یعنی این که هنرمند صاحب اثر باید دود بداند - برابر مردم به نمایش گذارند نخست این که آن چه را که هست باید بنمایانند ، دم این که آن چه را که باید باشد ، آشکار سازند .

خوشبختانه در نخستین کارهای مروت این منطق وجود دارد ، صرف نظر از این که مروت تازه امپراتوری تراز دیگران عقب هدایت یونت کار ظاهر میشود ، میتوانم امید و اراشم که در آثارش این منطق به یک استنتاج عالی عاطفی و اجتماعی رسیده است بیایید فلم های آرزو - (( خواب طلایی )) این را در نظر

بگویم : در فلم (( آرزو )) از آغاز - مردمی بروان بیننده تاثیر میکند ، حتی از آغاز نام (( آرزو )) و این همان پدیده بست که هنرمند خلاق میخواهد آن چه را که باید باشد تصویر دهد . آرزو برای نقش زن در کار خیره و اجتماعی و باز صحنه های ازب - دن در این آرزو نهفته است ، این که وضع ترانسپورت شهری وقت آور است ، در این جا مروت آنچه را که هست و آنچه را که باید باشد ، بهلی هم گذاشته و از روش جوانه ( بودن ) میزند . منطقی که در فلم (( خواب طلایی )) این نیز است با این تفاوت که کارگردان زیر تا تیر منطقی سوز این زیاد تر و غالباً برای آن چه است و آن چه در گذشته بوده تکیه زده است .

مروت میگوید : من همیشه از این موضوع در خارج کشور رنج میم که وقتی قرار باشد تصویری از زمین ما بدهند ، تصاویری از برادری ، کثافت و بیروانی را به برد میکشند . کشور ما با همه کمبود های سرانجام یک کشور است ، مردم ما پدیده یافته اند که دوستش داشته باشند ، مظل - هری از مدنیست هم در آن است .

بقیه در صفحه ( ۹۲ )



# بوی بدن را مطبوع سازید



ترجمه ستانک

یکی از برابلهاییکه خیلی زیاد ایجاد مزاحمت میکند واکثر مردان و زنان با آن روبه رو اند عبارتست از بوی بد بدن. روزی یکدانه سبب داکتررا از شما دور نگه میدارد ولی بوی بدن در هر موقع روز میتواند هرکسی را از شما دور سازد. درباره بوی بدن مانند بوی بد دهن کسانی آزادانه صحبت نمیشود. دوستان همکاران و عاشقان از آنانی کسی خیلی زیاد عرق میکنند و بوی بد دارند. با شستن و حتی دوش گرفتن این مسأله غالباً واکش زنجیری دارد چون در فرآیند دارای بوی بد بدن عقده حقارت ایجاد میشود و از زنده گی اجتماعی خارج میگردد. بوی بسیدن را میتوان تا حدود قابل ملاحظه با استفاده درست مواد ضد عفونی و سبزی های ضد عرق و سایر مراعات حفظ الصبحه فردی کاهش داد.

اگر نتوان مطبوع بود، این دوستان، همکاران و عاشقان شما اند که با شرمندگی از شما دوری میگزینند

# صابون‌ها و سپرهای ضد عرق باید بدرستی مورد استفاده قرار گیرند

در این جا آن چه برای دانستن مواد ضد عفونی و سپری های ضد عرق لازمست خدمت شما تقدیم میشود تا بوی بدن را در فصل تابستان و در واقعیت امور در طول دوران زندگی از بین ببرد.

## چگونه می‌توانیم بوی بدن را بشویم

پوست بزرگترین عضو بدن انسان است و در یک مقطع پوستی تعداد زیاد غدوات عرق به مشاهده می‌رسد. هر غده عرقی از لوله های مارپیچ حجرات قسمت خارجی جلد تشکیل شده است. این لوله به مجرای عرق منتهی شده و از آن طریق روی جلد ظاهر میشود. از هر انسان بالغ بین سه تا چهار لیتر تا یک لیتر عرق روزانه خارج میشود و این به ذات خود رطوبت زیاد است. شکر خدا که همه این عرق تبخیر میشود.

در حدود (۱۹۰) درصد تمام عرق بدن از غدوات اکرایین Eccrine که هرگز قشر پوست وجود دارد ترشح می‌شود و شنا نباید در باره آن تشویشی به خود راه دهید. این عرق خویست و به مقابله سیستم سرد کننده بدن فعالیت میکند و بوی نمی‌دهد. در درصد متبانی عرق از غدوات اپوکرایین Apocrine ترشح میشود و این عرقیست که باید در باره آن اندیشید. بیشتر غدوات اپوکرایین در زیر بغل و ماهیجه ها یا کشاله رانها موقعیت دارند. عرق غدوات اپوکرایین حاوی ماده عضویست که در نتیجه یکجاشدن با باکتریای جلد موجب تولید بوی بدن میگردد.

بوی بدن بیشترینه در فصل تابستان مشهود است. البته

# روزانه دو بار استحمام در فصل تابستان در مناطق گرمسیر مطلقاً ضروریست

صابون ضد میکروب‌ها استفاده کرد.

مواد ضد عفونی و سپری های ضد عرق علاوه استحمام، مواد ضد عفونی سپری های ضد عرق در راه مبارزه با بوی بدن شما کمک زیادی خواهد کرد. برای این کار در راه وجود دارد: میتوانست با استعمال مواد ضد عفونی، بوی بدن را به سادگی بیوشانید و یا این که قدمی فراتر میگذارید و واقعاً جریان عرق را با استعمال سپری ضد عرق متوقف میسازید.

زیرا این گونه سپری موجب انقباض منفذ های عرق میگردد. برخلاف عقیده معمول این کار خطری به دنبال ندارد (این قصه پیروزان است که میگویند نباید مانع عرق شدن) عرق باید بگذرد و مسرود رکام جای دیگری در تان وارد غدوات اکرایین میگردد. انتخاب روش ضد عفونی اساساً وابسته به مقدار عرق است. هرگاه صرف کمی عرق میکشد، ضد عفونی ساده کافیست. ولی اگر عرق بیشتری داشته باشید، در آن صورت به سپری های ضد عرق نیاز دارید.

یک فایده ماده ضد عفونی است که آنرا کارمید هد و میتوانید بعد از گرفتن حمام یا دوش در هنگام صبح یا شب از آن استفاده کنید.

اکثر مردم از ماده ضد عفونی تنها روزی یکبار استفاده میکنند. هر چند در صورتیکه خواسته باشید میتوانید روزی چند بار از آن استفاده کنید، سپری ضد عرق برای آن که مؤثریت اعظمی داشته باشد، استفاده از آن، روز جزا بار لازم است، ولی آن را نباید درست پس از گرفتن شاور به کار برد. بعد از گرفتن شاور منفذ های که به مجاری عرق

منتهی میگردد بسته میشوند و بدین ترتیب مواد کیمیای ضد عرق نمیتوانند به داخل راه یا به کاری را از پیش ببرد. پس از گرفتن شاور رطوبت نیز مواد ضد عرق را مشبوع میسازد. ضروریست از مواد ضد عرق هر روز استفاده کرد مگر این که نیازمندی های خود را در سنت تشخیص بدید. بهتر است بیشتر استفاده کنید، نه کمتر.

## لیاسفا

نیلون، ابریشم و تنگ های ساخته شده از مواد ترکیبی، بدترین لباس فصل تابستان است زیرا اینها از تبخیر عرق جلوگیری میکنند و نمیگذارند جلوتان (تنفس) کند و در نتیجه موجب بوی بدن میگردد. کتان، بهترین لباس فصل تابستان میباشد. کتان سرد، سبک و منفذ دار است. لباسهای تنگ را نباید پوشید. لباسهای آزاد و راحت کتان تبخیر عرق روی جلد را سریع میسازد. لباسها باید رنگ سرد و یا مشابیه آبی کرم داشته باشند. پوشیدن لباسهای تاریک، تنگ و سفید اشتباه محض خواهد بود. لباسها را باید در فصل تابستان زود زود تبدیل کرد.

## صابون

انتخاب صابون مناسب کار بستن تعایت مهم و درخور توجه صابون های ضد جراثیم ضد عفونی را می توان در بازار یافت. برای شستن آن قسمت های بدن که قابل دسترس نیستند از سر سمن حمام استفاده کنید. به ناحیه های عرق مانند زیر بغل، ماهیجه های ران پشت و پاها باید توجه بیشتر کرد.

بقیه در صفحه ۸۷



در ارتباط به شعر و موسیقی - نام شهادت و نغز آمدند هر چند آن نیست شعر عاصی را هنگ دریا اغلباً یکجا بوده و در طول زمان از شما شناخت مشترکی بوجود آمده است - من تکریمی کم که سوال اول خود را از کارهای مشترک فرهاد عاصی شروع بکنم - به عنوان دود و ستود و همکار و کسانیکه در عرصه فرهنگ و هنر شهرت مییابند - در کارهای مشترک تا آنچه نوع رابطه وجود دارد - عاصی : تشکر و دست محترم - هر چه بارها توسط خود دریا این مسأله روشن گردیده است باز هم قابل یادآوری میدانم که رابطه من و فرهاد دریا بالاتر از مسایل شخصی بوده است - این مسأله طوری است که فرهاد همیشه اولین شنونده شعر بوده با شعرهای از او به خانه میبرد - ای کرد و ام و شعرهای بیگانه بل ارتباط دوستی و رفاهت من و ایشان میباشند - روی آن عده از اشعارم که زیاد ترغزلواره ها و ترانه های پر زور میگرد آهنگ ساخته اند و آنرا خوانده اند - هر چه آهنگهای را که روی شعرهای بلندم ساخته اند کمتر به شنوندگان هایش رسیده و کمتر به علاقمندان شعر رسیده - مثلاً باد هامی آیند و بگذرند - تا شاکش - به همین گونه من اولین شنونده آهنگهای آقای دریا می باشم چه بروی شعرهای خودم و چه بروی اشعار دیگران و به بعضی آهنگهای که طرف توجه و ذوق و سلیقه خودم واقع شده - تصنیفهای هم ساخته ام مانند آهنگ ((خلوتی کوکه خیالات سو آنجا ببرم)) و یا ((پاراگرسه ویرانه مازند)) و یا آهنگ خود شما بنام ((دریا)) را تصنیف کرده ام - یعنی که در قالب آهنگ مفاهیم و عبارات و جملات را گنجانده ام - علاوه بر فرهاد ام جسوری است در عرصه هنر و عرصه کارش از شما شنیدم از اینجایی که در کارش دوست داشتیش خوش می آید و به نظم فرهنگی اصلی است و هنرمند با حوصله و بر کار است در عرصه آهنگسازی و طوریکه به ما و شما معلوم است که علاوه از



گفتگویی با فرهاد دریا و قهار عاصی

# آواز دریا شعر عاصی

خودش شهرت بسیاری از آواز خوانان ما از روی سرفه آهنگهای او برده داشته شده است - تا کیست می گویم که دریا بیشتر از لحاظ یک آهنگساز خیلی هنرمند تر برایم مطرح است تا آوازخوان و هر دوی ما از یک منبع از یک آفتاب از یک نور بهره میگیریم چیزی که من میگویم شعر من سراج چیزیکه ایشان میگویند آهنگ میمانند - من برای شعر نامی گرفته نمیتوانم اما او آهنگساز ترشته میخواند من به شعر نامی گذارده نمی توانم ایشان آهنگساز لیلی می خوانند و همچنان او آهنگساز را چیز دیگر خواهد خواند - را - بطه من و دریا ازین قرار می باشد - سیاوون : و شما فرهاد جان چی گفتی دارید - دریا : چیزیکه من باید اضافه کنم در همین مجله در شعارهای گذشته گفته ام و آنچه را که اینجا می کرد عاصی محسوس و شریفین گفتند - سیاوون : کپ های عاصی را اینچنین هم میتوانم تعبیر کنیم که وقتی ((یک آفتاب مشترک)) به هر دو بیتان می تابد - یعنی یک فکر مشترک هر دوی تا نرا متحد می کند - و شاید هم اصول این ((فکر)) را عاصی در گیمهای خود نورمولیندی کرده باشد - عاصی : اینجا اصولی مطرح نمیشود - منتها منبع الهامی برای هنرمند طایفه یک است - دریا : بالاخره اشتراک اندیشه داریم - و این بیوند را نباید دست کم گرفت - سیاوون : این اندیشه را تعریف میکنید - در یک جمله - عاصی : بالنده شدن فرهنگ و هنر و اجتماع مان - سیاوون : بسیار خوب ! قبول می کنیم - سیاوون : خواننده ما میخواهد بفهمد که شما چند ساله استید از دواج کردن آید نکرده آید - که ام فاکولته را خوانده آید و در کجا زاده شده آید - فرهاد : من یک شخصی مجرد الاصل استم - لطفاً فوق برگردانید



سیاؤون : ویلک کسی بیشتر درباره خودتان ... دریا : ۲۹ ساله است ، از بوهنسی زبان و ادبیات در رشته زبان انگلیسی فارغ شده ام ، در کابل تولد شده ام ولی ۱۸ سال رادر کد زنده می کرده ام .  
سیاؤون : و شما آقای عاصی ؟  
عاصی : اینجانب ۲۲ سال پیش در قریه ملیه حصه دم پنجشیر زاده شده ام ولیمانی خود را از فاکولته زراعت در رشته علم نباتی در سال ۱۳۶۲ اخذ نموده ام .  
سیاؤون : شروع صحبت ما بسیار خوب بود خواننده های ما از شخصیت شما آشناخت دارند و معلومات فعلی هم کمک بیشتر خواهد کرد تا شما را بیشتر بشناسیم ، وارد بحث میشوم .

\*\*\*

سیاؤون : اگر فرهاد دریا موافق باشد بحث خود را از یک انزبایی موسیقی دهه اخیر در افغانستان آغاز می کنم .  
دریا : با اجازه در آغاز میخواهم بگویم که زنده می مازنده می مدت ما رنگ سیاسی را به خود گرفته و از هر دری که صحبت کنم نمیتوانیم از گریبان سیاست بیرون نشویم و اگر صحبت آتش کشی تند باشد فکر میکنم که ناگرم و شاید راه دیگری وجود نداشته باشد .  
سیاؤون : مهم اینست که آتش صحبتتان ما را گرم کند ، نه اینکه بسوزانند .

دریا : موسیقی ده سال اخیر را ، به عقیده خود میخواهم به دو کت گوری صریح تقسیم کنم ؛ یکی موسیقی که هنر و باطنیات و خواسته های سیمت حاکم برجایمانده است ، دوم موسیقی صرفاً فنی و بدون داشتن این یا آن درونمایه اند پشوی .  
آغاز این دهه با یک تحول سیاسی همراه بود ، و تغییر سیمت جامعه را درسی داشت و سیمت جدید حاکم خود شمرقراط و موزهای مصطفی راد تمام شور و نشاط زدگی ملت وارد ساخت و در زنده گسی مجموعی معیارهایی را وضع کرد که فرهنگ هم بالاخره در همان چوکات قرار گرفت و در نتیجه فقط برای دو تیب هنرمند در جامعه میدان کار مهیا شد ، یکی آنکه مثل خود سیمت می اندیشد ، دوم آنکه نمیتوانست یا نمیتوانست با سیمت باشد و طبق معمول شروع کرد به پی

باد وی بخارخوانی و یا اگر درست بگویم به یاره سرایی - بدون داشتن بار اند پشوی در کارش ، اما هنرمندان خارج ازین دو کت گوری نیز داریم که تا سیر بلند کرده بنا بر موجودیت یک بالیسی نشراتی معین نتوانستند یا نخواستند با سیمت سازگاری داشته باشند و درست از پنجا فرار هنرمند آغاز گشت ، و من مقدم بر همه عوامل ، علت اصلی فرار هنرمند را از کشور تضاد اند پشوی فکری گم بود ر قدم دوم مساله نا

امنی ، جنگ ، توهین شدن ها ، پاسکری و غیره مسایل مایه پد - دیگری هم در موسیقی خود داریم که بنام موسیقی غربت یاد می کنیم یعنی غربت تحصیل شده بالای مردم و نمیخواهم سر اصطلاح تحصیل شده - پیچس یعنی موسیقی در خارج ازین زده هم می فهمم که تعنه غربت همسوا دی - بی ریشه شدن و دور ماندن یک نسل از اصل می باشد .  
بنام موسیقی غربت ما چیزی بیشتر از تکرار مکرر نیست گرچه برای شان زمینه های استفاده از تخنیک بهتر و بیشتر ترمیم بر است و همچنان در زمینه آموزشی امکانات وجود داشته ولی کسی به آن نپرداخته است .

ولی درد اخل کشور کسانی نیز بودند و تا هنوز استند که برای رسیدن به طرح یا راه سوسی مبارزه می کنند که خاک فرهاد دریا از آن جمله



# آواز دریا نسلی که فد بلند

می باشد در آخرین تحلیل برداشت خاص خودم راد ام ... که شاید با من موافق نباشید ، من موسیقی ده سال را به نام ((موسیقی )) می نامم

سیاؤون : بطور کامل ؟ و منظورتان اینست که دهه آخر هیچگونه دست آوردی نداشته ؟  
فرهاد : قطعا راد رجوع سیر ده ساله مطالعه میکنم ، سوال من بیشتر روی رشد مجموعی جامعه فرهنگی است تا بالنده گی های فردی .

سیاؤون : ولی من با اعتقادات شما اینطور هم مواجه شده ام که در دهه آخر میدان فراخی برای کار بوجود آمده است ...  
فرهاد : چنانکه تا حال آدم فکر نمی کنم چنین صراحتی در گفته هایم سراغ شود دست آورد های ده سال متذکره گریبان تمام مردم ما را گرفته و تمام جوانب زنده گی ما را احتوا کرده است .

سیاؤون : در ده سال آخر بزرگترین مصیبت برای ما جنگ است و بسیار طبیعی است که هیچ عرصه نمیتواند از تاثیرات جنگ فارغ باشد . من موافق که علاوه بر اینکه سخن است در طرح سیاست های هنری اشتباهاتی هم رخ داده باشد که موجب محدودیت شده و یا شاید تطبیق این سیاست هم در موارد زیادی با تعصبات و کلیشه گرای ها و برخورد های غیر عملی توأم بوده باشد ، اما همزمان فراموشی نباید کرد که دهه آخر دستاوردهای بزرگ دارد ، مثلاً شما که خود محصول دهه آخر استید .

فرهاد : در سطح نشرات رسمی که برای ملت کارهای من برآید ، هنوز بانیه د پیگرم آشنانیمتند و فرهاد دریا واقعی هنوز تمام قامت عرض وجود نکرده است .  
جوهر اصلی فرهاد دریا در نیمه پست که هنوز ظهور نکرده است . هنوز من آغاز نشده ام و طبیعتاً هر مقطعی خاص زمانی ابتداء و تعالی خود تیرا در عرصه هنر میداشته باشد .

سیاؤون : امید وارم مردم بانیه د پیگرم نیز آشنا شوند و اما موسیقی را شما صرف در چوکات سیاست توضیح ندهید ...  
فرهاد : من همه جوانبش را گفتم چه در اخل وجه در خارج کشور و آناتیک تازه جوانه زده اند و نظر به عوامل سیاسی میدان وسیع ممکن برای شان میسر نیست .

سیاؤون : به نظر شما که ام نقاط سیاست فرهنگی غلط بوده است که در حالی واقعیت اینست که سیاست فرهنگی ما طی دهه اخیر یکمدا د عناصر مهم به مشاهده می رسد ، مانند توجه به رشد موسیقی های



# شعر عاصی نسلی که میکنند

فولکلوری و یا موسیقی ملیت های مختلف ، دروازه های موسیقی به روی هنرمندان بسته نبوده و دولت از فنانی استعداد ها و چهره های هنر موسیقی پشتیبانی نموده و زمینه را مساعد ساخته است ...

فرهاد : بسیار صریح عرض می کنم ؛ در پنجا دو کت گوری یکی همسوا با سیاست فرهنگی سیمت حاکم و دیگری یا وسراها که بار اند پشوی در کار های شان سزاغ نمی شود وجود دارند و من نمیخواهم که یاره سرایی کنم و نمیخواهم که یک مبلغ سیاسی و یک فرهنگی چوکا بشود ، باشم و بر عکس آرزو دارم فراتر از اینها چیز دیگری باشم ، میدان بیشتر برای خود داشته باشم و تمام آنچه را که منحیت یک هنرمند احساس میکنم و به من الهام میشود با در نظر گرفتن ایانت لازم به مردم برسانم .

سیاؤون : شما میخواهید که آزادانه به هنر بپردازید ؟  
فرهاد : مطلقاً بلی !  
سیاؤون : بحيث یک هنرمند در چنین موقعیت به چه چیزهای خود را متعهد میدانید ؟

فرهاد : باز هم میخواهم کلی تر بگویم شاید مساله راحل کشف مساله حزیت به صورت خاص در ارتباط با تعلق به یک حزب سیاسی مطرح میشود و مساله حزیت به صورت عامش در مساله هنر و فرهنگ نیز مطرح است .  
حزیت در ارتباط با سیاست کاملاً روشن است ، با خطوط و موزهای جدا کننده از دیگر اندیشه ها اما بر عکس ، حزیت در هنر تعلق داشتن به جوهر هنر را میسرمانده که من دوس را بیشتر می پذیرم .

سیاؤون : یعنی یک تعهد اجتماعی ؟  
فرهاد : در نهایتش بلی !  
سیاؤون : از نظر شما تعهد اجتماعی برای هنرمند امروز چگونه میتواند مطرح گردد ؟

فرهاد : شاید شما بگویید سوال های وطن ، صلح ، آرامش ، رفاه ، هنگامی و شمار دیگر ، ولی شاید همراهم موافق باشید که هر کدام از این سوالها برای هر کدام ما انتباه جداگانه دارد ، شماره حل رفاه و آرامش را از یک طریق پیشنهاد می کنید ، من از طریق دیگری ، شاید اصلاً با هم موافق نباشیم شاید هم موافق باشیم .

سیاؤون : در اصل قضیه تغییر وارد نمی کند ، اختلاف در شیوه های دستیابی به هدف نباید اهداف مشترک را ضربه بزند ، من فکر میکنم هر افغان هرجایی که است امروز میتواند در مورد منافع وطن در مورد صلح و قطع جنگ و در مورد پیشرفت اهداف مشترک داشته باشد ولی وقتیکه



از تعهد در هنر کم بزنم در پنجا نیز اهداف مشترک بلی مطرح خواهد شد .

فرهاد : فقط یک جانب را من بیشتر و بهتر تراج میگذارم ، ملت افغانستان با تمام ارزش های که به آن تعلق دارد .  
سیاؤون : بهر حال از بیایی شما از موسیقی دهه اخیر چی است ؟  
لطف نموده بگویید که موسیقی ما طی دهه اخیر چگونه از بیایی شده میتواند ؟

فرهاد : در سطح رسمی قبلاً عرض کردم و تا شما را ((موسیقی )) گذاشته روی سیاهی روی سیدی اثر مربوط به حزب دموکراتیک خلق افغانستان یا مجاهد نمی گردد ، در مجموع موسیقی رسمی را موسیقی میدانم ، ولی جنبش های دیگری هم ایجاد شده است که سیر بالنده دارند و تا هنوز مجال برای نفس کشیدن نیافته اند .

سیاؤون : به صورت مشخص کدام رنگ ها ؟  
فرهاد : استند آزاد اندیشانی که میتوانند آغاز جنبش باشند . در اینجا پهلوهای تخنیک کار مطرح نیست بلکه وزنه های اند پشوی آن مسود نظر نیست .  
سیاؤون : منظور شما از نسلی شاید باشد که همراه با چهره های مانند فرهاد دریا قد بلند خواهد کرد ؟

فرهاد : بلی .  
سیاؤون : و شما بیشتر متوجه موسیقی اما تورا استید ؟  
فرهاد : نه ! منظور من موسیقی پست که رنگ تمام انواع موسیقی کشور را داشته باشد ، تقریباً موسیقی آمیخته از تمام انواع و اشکال موسیقی است .

سیاؤون : در ده سال اخیر نقطه نظر تان را در مورد سیاست گذا ری هنری بگویید که کدام ابعاد را از نظر شما داشته است ؟  
فرهاد : سیاست فرهنگی همیشه فقط روی کاغذ مانده است و این به آن معنی نیست که چون کاغذ هاد رست اند پس آنچه که انجام یافته هم مطلوب است ولی از فیصله های کاغذین تا جاییکه عملی شده بسیار تفاوت داشته است .

سیاؤون : یعنی یای عمل لنگیده ؟  
فرهاد : بلی - و بازم اندیشه یک حزب یا نظر حاکم نمیتواند کامل و جامع باشد ، میخواهم به اندیشه ست بیایم که چوکات شده و محدود نباشد و به این توفیق بیشتر در یک پدید ده ، هنری نمیتوان ناپیل آمد .

سیاؤون : روی سوالات ما اکنون به طرف قهار عاصیت و ایشان لطف کنید و بگویید که شعر و شاعر امروز چه شرایطی احاطه کرده است ؟  
عاصی : شرایط حاکم بر اوضاع یعنی شرایط جنگ گرسنگی ، قحطی - مرگ ، آزاره گی - برادر کشی - جامعه گرسنه مثل جامعه من و فقر اقتصادي جامعه من فقر معنوی را بار آورده است ، انسان جامعه امروزی من یا آواره است یا شهید یا هم در جنگ است ، در چنین جامعه که هیچ یک از اعضای بیکر ش در جای معینش موقعیت ندارد و زمان ظالمانه ترین شلاقها را بر گردن هایش فرود آورده معیارها ارزشها و ضابطه های شعری هنر جنگزده اند ، در جریان جنگ اند ، اینکه شعر را چگونه باید ارزیابی کرد و هنر را ، با چه ضوابطی اعتبار بخشید ، دقت خاص و بیبر در کار است شاعر در چنین جامعه هر چیزی را جنگزده خوشنت بارو مطلق در می یابد و به خاطر هویت بخشیدن د دقیق شعر نیو شاعرانه در کار است تا شعر این جامعه تدوین شود و سروده شود .

نوقها - سلیقه ها - زیبایی شناسی مردم نقد و هنگامه است در آواز است ، تم است ، پرمایه گیت ، فکورینسواد پست و دست رسا در کار است تا جریان معنویت سوگوار را که برجایه مصلط است

ادامه دارد

چند ماه پیش متن مصاحبه گوی مارچوک رئیس آکادمی علوم شوروی را از مطبوعات انگلوسوریه دست آوردیم که با در نظر داشت مسائل دلچسپ مطروحه در آن به نلسران السدام میگویم

# انقلاب در علم

چند ماه است که فرهنگستان (آکادمی) علم شوروی دستخوش اصلاحاتی عمیق شده است و به تعبیری پانویس بازاری می تابد. انگیزه های این اصلاحات کدام است؟ علم همیشه در شوروی به منزله نیروی محرک اصلی پیشرفت اقتصادی تلقی شده است. پس از ۱۹۸۵، میخائیل گورباچف بارها بر نیروی با القوه علمی عظیم شوروی تأکید کرده است و مصراً از ملاحظاته است این نیرو را هر چه کار آمد ترسانیم تا توانی، کنده و خلاصه در جای زدن سیستمی که هر روز ناکارآمدتر می شد دیگر بر ایمن تحمل پذیر نبود. یکی از هدفهای بازاری، بسج زاستین علم و تکنولوژی است در خدمت پیشرفت جامعه شوروی. همچنان که می دانید فرهنگستان علم تقریباً مسوول کل پژوهشهای بنیادی اتحاد شوروی است. فرهنگستان علم نفوذ بسیار دارد و سازماندهی دوباره آن، باید در تلاش گسترده استقرار دموکراسی در سرتاسر کشور، الگو قرار گیرد، البته این را نیز نباید هرگز از یاد برد که روند استقرار دموکراسی نمیتواند در سطح ادیان و انکار محدود بماند، بلکه باید به دست آوردن های مشخصی بینجامد.

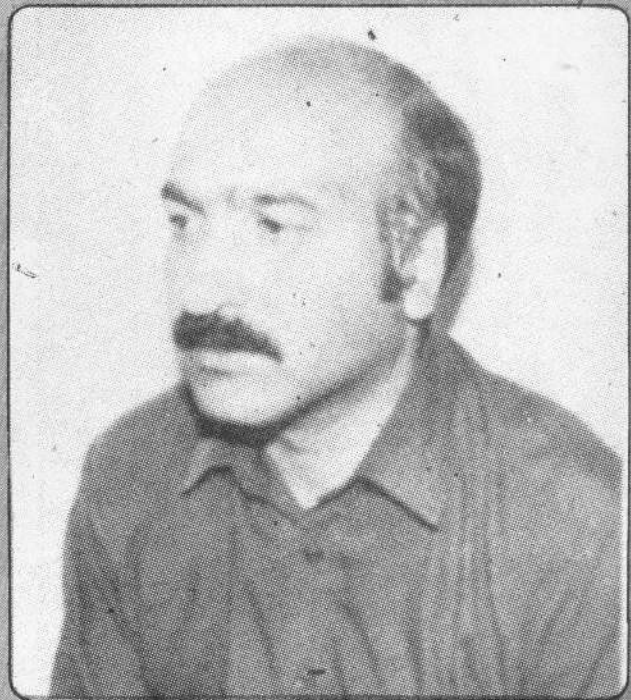
معتبرترین تدبیرهای نمایان سازماندهی پژوهش از چه قرار است؟ تصمیم گرفته ایم در همه سطوح و در هر کجا که لازم تشخیص ستها و ضرورت انتصابهای جدید مطن است، نظام رای گیری راستنفر کنیم. بدین سان بود که چند نفر تازه به عضویت فرهنگستان انتخاب شدند. در این مورد گفتنی است که گاه برای یک سمت تا چهار نفر نامزد بودند. وسط سن اعضای جدید، به نسبت سال با اینتر سالی است. بسیاری از این اعضا، کمتر از ۶۰ سال دارند. از این جمله اند: گونچارا ۵۸ ساله که به جای بولگولویوف ۷۸ ساله انتخاب شد، یا اسکرینسکی ۵۲ ساله و میرزا بیکوف ۵۰ ساله که به ترتیب شانزین مارکوف ۸۰ ساله و یایف ۸۴ ساله شدند. هدف دیگر ما کاهش اختیارات مدیران انستیتوت های پژوهشی است، چه از جنبه اداری و چه نسبت به مسوولان بخشهای علمی. در نظام پیشین، چه بسا افرادی استخدام می شدند که در صلاحیت علمی آنان جای حرف بود. از این رو آزمونهای در همه سطوح برگزار گردید، تا از صلاحیت علمی کارکنان مطمئن شویم. از کارکنان مان ۸ درصد امتحان نداده استعفا دادند و ۲ درصد پس از امتحان برکنار شدند. گذشته از این تصمیم که ۸ درصد مدیران، بی خود مدبر شده بودند چون فاقد عنوان دکتران علم بودند. این اقدامات طریماً باید موجب کاهش اعضای هیئتهای علمی شده باشند. این کاهش به چه میزان بود؟ درست است، و یوای نمونه بگویم که تنها در انستیتوت های فرهنگستان

# انقلاب در تکنولوژی

## دموکراسی از غیب نمی آید باید وضع آزادی بیان از حیه قرار است.

راجع به مدیران انستیتوت تصمیم بگیرد و مدیران راجع به روشهای واحد و همین ورتا آخره البته همیشه توفیق حکومت نمی کند، و اگر نشود بر شالوده عایی علمی به توفیق رسید، هنوز هیئت رئیسه در حالت می کند. اما عجایب آنکه وضع زیاد هم خراب نیست برای نمونه ۱۱۴ نفر جدید به مدیریت انستیتوتها انتخاب شده اند و فقط در مورد ۶ نفرشان درگیری پیش آمده است. ما، در این درگیریها مداخله کردیم تا دانشمندان بهترین راه ممکن را برای رسیدن به توفیق انتخاب کنند. اما نکته ای که وجود دارد این است که در صورت ادامه عدم توفیق، ما برای تصمیم گیری هر چه سریعتر، هیچ فشاری نمی آوریم. البته کار ما در این سادگیها نیست، اما همه تلاش ما این است که بیزم درگیرها، به تدریج امیر را بهبود ببخشیم. برای نمونه مسوولان علم را تشویق کنیم عرگاه که ۶۵ سالشان شده، باز نشسته بشوند. آنان پس از باز نشستی می توانند به عنوان مسوولانستیتوت های پژوهشی در آن کار میکنند فعالیت خود را ادامه دهند و حقوقشان را به طور کامل بگیرند. بدین سان بعضی از مدیران آکادمی که بین ۷۰ سال داشتند، از مدیریت انستیتوتها کناره گرفته اند. سابقاً سفر به خارج برای بسیاری از دانشمندان دشوار بود. حالا وضع چگونه است؟ گذشته گذشته است. امروزه همای فرهنگستان به سفر به گوشه های مختلف جهان تشویق می شوند. البته هنوز دو مورد استثنا هست که امید داریم به زودی رفع شود. ساختار و به تازه گسی

با اکثریت وسیع آراء به عضویت هیئت رئیسه فرهنگستان انتخاب شده و اجازه سفر به خارج گرفته است. اولین سفرین هم به ایالات متحده بود. وضع آزادی بیان از چه قرار است؟ متفرک داشته ایم در هر یک از نشریه های تخصصی فرهنگستان یعنی در حدود ۲۰۰ نشریه ای که فرهنگستان منتشر می کند. چند صفحه را به بحث آزاد اختصاص دهیم و مباحثه هایدون همی. سانسور منقشر شود. و آنکمی حتی سمت مدیریت مسوول را نیز تابع قرار کرده ایم که قبلاً گفتم: همی کن نمی تواند بین از ۱۰ سال مدیریت مسوول یک نشریه باقی بماند. یکی دیگر از هدفهای ما، از بین بردن اسطوره اسناد محرمانه یا (داستویا) است. امروزه فقط چند درصد قلیل از اسنادی که در اتحاد شوروی منتشر می شود در دسترس عموم گذاشته نمی شود. ما، در های ارتش هارا باز کرده ایم و دسترس به اسناد راستهیل می کنیم، برای کاهش مدت انتشار بسج شده ایم. البته مساله ای که از این نظر برایمان ماند، است مسئله فوتوکاپی است زیرا خط تولید دستگاههای فوتوکپی هنوز آن چنان که باید و نشاید سازمان نگرفته است. آیا اثر حرفهای زیبای میخائیل گورباچف چنان بوده است که بودجه فرهنگستان افزایش یابد؟ یقیناً البته اثرات که اکنون به شما خواهیم گفت هنوز مورد بحث اند و بنابراین نباید آنها را قطعی فرض کنید. اما به هر حال همه ما از وضع موجود رایبه شنا نشان خواهند داد. بودجه کار فرهنگستان در سال ۱۹۸۹، حدود ۲۰۰،۰۰۰،۰۰۰ روبل خواهد بود (هر روبل، ۱۰۰ دلار از این رقم، یک میلیارد روبل سهم فرهنگستان اتحاد شوروی در مسکو است و نیمی میان سه شعبه منطقه ای تقسیم خواهد شد. گذشته از این مبلغ قرار است ۶۰ میلیون روبل اضافی نیز برای برنامه های دارای ارجحیت بیشتر به ما بدهند. این اعتبار اضافی معمولاً از حدود ۵۰ میلیون روبل تجاوز نمی کرد. حالا خودتان تصاویر کنید. از اینها گذشته قرار است ۲۰۰ میلیون روبل دیگر هم برای ساختن سازی بگیریم. این رقم به اعتقاد ما کافی است. ما عرهای متعددی داریم. چندین قرارداد هم برای ساختن خانه های دانشمندان و برای معلمان با شرکت های خارجی بسته ایم. قرار است این شرکت ها کل هزینه ها را بپردازند و درآمد حاصل را با فرهنگستان نصف کنند. همچنین قرار شده است یک مرکز بزرگ برای از خارجیان نیز طبق سنتت در های بین الطلی ساخته شود که ظرفیت تا ۱۰۰۰ نفر را خواهد داشت. امید داریم کارهای ساختن ما تا ۱۹۹۵ به آخر برسد. - مشهور است که دستنزد دانشمندان شوروی بسیار پایین است. برای جبران این وضع چه کرده ایم، البته این وضع خاص شوروی نیست و دانشمندان در سراسر جهان از پایین بودن دستنزدشان شکایت دارند. - بدترین بود که برای دانشمندان سابق بر این، دو رده حقوقی بیشتر وجود نداشت. امروز می خواهیم رده های حقوقی را به پنج برسانیم و حقوقها حداق ۱۴۰ روبل واحد اکسیر ۴۵۰ روبل در ماه بشود. بقیه در صفحه (۷۸).



چند شعرازه از قافیه سبز جوانه کوه دامن

### ضربه وزخم تبر

درمن ان شوری که می دیدی نماند  
چهره ای عکین، لبی بی خنده ام  
گور گردان است اری بیگم  
مردم ام، دیری است اما زنده ام

\*\*\*

شام ها تاریک تر از صبح گسود  
روزها انسرده تر از شام ها  
دیگم در دل نیانسد اروز  
نوشخندی از فرغ با م ها

\*\*\*

خوشه ی پروین و ساغ ماهتاب  
در نگاهم تیسره گشت و زرد شد  
کوره ی داغی که عشقش که نام بود  
در دل خاموش گشت و سرد شد

\*\*\*

اختران دردیده ام چون سرب داغ  
کلهکشان چون رشته ی ضحوس در  
اسمان سرداب خالی از نفس  
انتساب محبدم، دود و فشان

\*\*\*

نصی کل شعری بروید بر لبم  
نی طنین ناله را بانسد انسر  
من درخت خشک تنها مانده ام  
اشنا با ضربه وزخم تبر

### قافیه سبز جوانه با

ظلمت زند به شانه ی ما تازیانه ها  
بیدان هر دقیقه کسند نوبخانه ها  
سرمایزه به شیشه و دیوار و پنجره  
رکبار مشت خویش بگوید به خانه ها  
هر صبح دیو مرگ دهن واگسند در پیغ  
از آسمان گلوله بریزد شبانه ها  
دیگر بهار بساور گسندم نفس شود  
در خاک خفته قامت سبز جوانه ها  
پروانه و پرنده ازین دست هر چه است  
دیگر به شاخ و شاخه نیندند لانه ها  
ای باد! ای سم، ای اضطراب نوم -  
یک وحشت است در تو انرها، نشانه ها -  
آوازه تا کجا بنمایی برنده ها  
بر باد تابه چند کسی آشیانه ها ؟

## تنگه

دل تنگ و دل تنگ و دل تنگ و دل تنگ  
 کند هر لحظه غم بر جانم آهنگ  
 نصدانم که تاکی تا کجا همان  
 زند این اسنان بر شیشه ام سنگه  
 صد ام خسته ز خونین و رخس  
 به دار شبا مرا کردند آونگ  
 شبا تاریک من در بند ظلمت  
 سراید عمر من همچون شبا هنگ  
 نیاشم آشنا با خنده هرگز  
 نمی خیزد سرود من از بین جنگ  
 بنرسم از سیاهس از سپیدی  
 به هر رنگی بود صد گونه نیرنگ  
 کند موه راست بز اندامم هر دم  
 اگر از آستی گویند یا جنگ

## تنگه تمینه

به هنگامی که می آید بهاران  
 به هنگامی که گل روید به بستان  
 بعوید ای در سرگه سیاهوش  
 بنالد باد همچون سوکواران  
 بیان قصه ی سهراب تلخ است  
 سرود مرغان بر شاخساران  
 به مرگ آن عزیز رفته از دست  
 فروشد وند همچون پوردستان  
 نمود سوگ رستم ای بر تیغ  
 نشان اشک تمینه است بهاران  
 سراید داستان کین ایمن  
 هزار آوا اگر گردد غزلخوان  
 ز خون رابعه روید گل سخن  
 بفتند سرزند زان زلف افشان

## کابوس

دیشب درون بستر خواب شبانه ام  
 تا صبحگاه ، وحشت و کابوس دیدم ام  
 از لیم ها فتاده و گردیده لال و گنگه  
 بس خواب های ناخوش و منحوس دیده ام

\*\*\*

خورشید همچو اسپ سیاهن گسسته یال  
 بر مرتع کبود فلک راه می سپرد  
 نقش حقیق نوری درین سینه سال را  
 از ذهن هر ستاره ی تا بنسد می ستود

\*\*\*

هر چشبه ، چشم گرگ ، هر جوی ازدها  
 هر شاخه ، چوب دار ، هر باغ چاهسا  
 کسار زبر رود ، هر راه پرتگاه  
 هر لاله ، کوه آتش ، هر سبزه سوکوار

\*\*\*

باران ، نگرگه مرگ ، خونین زبان برگ  
 صحرا ، سواد وحشت ، دریا نهنگ پیر  
 جنگل ، سیاه زخم ، مغلوب نا امید  
 مهتاب ، یاره یار ، هر یاره سنگه قیر

\*\*\*

گاهی ز دورها وز اعناق ابرها  
 می شد یکی سوار سپه پوش آشکار  
 با چهره ی سیاه تر از زلفهای گور  
 با قامتی دراز تر از دود انفجار

\*\*\*

گاهی ستاره همچو یکی دیو می نمود  
 می خست با دونه ی خون سپینه ی سرا  
 من خواب های ناخوش و منحوس دیده ام  
 تمبیر چیست و وحشت و شیشه ی سرا؟



# راه رفتن با بوتها گری بلند برایم مشکل بود



همانشب به اثر حمله ایند سیست در راه شفاخانه چشم از زنده گسی پوشید و فاجعه يك عشق نامراد در قلبم ثبت شد ، و از همان روز همیشه از شروع اول صبح يك شاخه گل ( گلبرگ ) را روی پختم خود اسنجاق میکنم .

— بیایید اندکی بیرومن هنر شما صحبت کنم . از راهیایی نخستین تان به هنر چه خاطر می دارید ؟ به صنف ؟ مکتب بودم که از بالایی سنتر مکتب یام به سوی پوهنی تند آری باز شد و بعد از ترانه خوانی به قالبب نقش ها و اکت ها کشانیدم . ندیم .

— یعنی که از همان خورد سالس به هنر تمثیل علاقمند بودید ؟ — علاقمند بودم ولی انگیزه رفتنم به تیاتر چیز دیگر بود . یکروز نزد مادرم رفتم ، بخاطر دوختن توپ فوتبال از او پول خواستم ، مادرم در جوابم گفت : « لاجرم مرد شدی حالا از خود پیداکن ، برو گلکاری کن هیچ عیب نیست . » مثل آن بودن که چکشی بر فرقم خورد ، باشد . نزد برادر رفتم ، رفتم مراد رصحنه تمثیل شامل کن ، بعد ها هم درس خواندم و هم بول پیداکردم .

خلیل احمد قاری زاده از جمله مستلین خوب و موثق تیاتر تلویزیون است وی در اجرای نکته ها و اسبات هانقش خود را چنان با مهارت اجرا میکند که ( بد را سیاتها ) لقب یافته است .

او بد کمتر جمله آمد ، تا برای خود و همکارانش جمله ببرد ، نگذاشتیم بدون مصاحبه بروم ، بخصوص از بد وقت راجع به گل تازه بی که همیشه به یخن کرتی او سنجاق است ، سوالی در دل من جوشید و آنروز هم که دعوت رابه مصاحبه پذیرفت اولین پرسش راجع به گل سرخ تازه بی بود که بروی یخن کرتی اش سنجاق شده بود .

— این قصه ۲۷ سال قبل است او عشق من بود یک عشق بی آرایش هرد و همبازی دوران کودکی بودیم و یکجا با هم بزرگ شدیم ، قد افراشتیم و مهرورزیدیم ، آنروز یعنی ۲۷ سال قبل در باغ چهلستون باد و ستان واقارب میله داشتیم عصر که بخانه بی آمدیم از جلدان یک شاخه گل کوچک ( گلبرگ ) را کند ، به یخن کرتی ام سنجاق کرد و وقت بعد از مرگ هم این گل را پزوردم ، نکن ، قصارا



— هنر تمثیل را چگونه یافتید یعنی که آسان ؟ — نه ، مشکل . اگر هنر تمثیل آنقدر آسان میبود در هند همه لیب کار میشدند ، من در یک نمایشنامه در بار یک جمله را تکرار و تمثیل کردم که بار یازدهم ضعف کردم و نقش زمین شدم ، ده بار گفتم : ( صاحب برای چاشت چی فرمایش مید هیسد ) بقیه در صفحه ۸۴

## دعوا بر سر سری دیوی بوسه

فلم خواست تا آن صحنه را بردارند و به کارگردان فلم هم تلکسی تقاضایش را ابلاغ نموده گفت در غیر آن مجبور خواهد شد اقدام لازم کند . کارگردان تقاضای سری دیوی را ندادید و گرفت زیرا قانوناً تهیه کنندگان فلم در صورت اقامه دعوی سری دیوی مسؤول می شدند ، محکمه حکم کرد که آن صحنه را بردارند و تهیه بقیه در صفحه ( ۸۲ )

هند سرزمین تعدد فرهنگهاست با وجود آنهم دختران فلم های هندی حاضر نیستند در فلم ها بوسیده شوند ، ولی به قول (( رومیش مهران )) کارگردان فلم (( پرو )) در یک صحنه این فلم متن چکوتی سری دیوی را بوسید ، قبل از به نمایش گذاشتن فلم سری دیوی موضوع را عادی تلقی میکرد ولی وقتی آوازه آن بلند شد سری دیوی از تهیه کنندگان



د مرحوم استاد يعقوب قاسمی  
له د ولسم تلين په مناسبت

# دهيواد د شنه بن بلبل



هغه زموږ د هنراو هنرمند  
روزونکی هیواد پوټلی او ټولټیټ  
گران سندرغاړي و. هغه  
زموږ د وطن د شنه بن یو ناآرامه  
او خوش الحانه بلبل و چې په  
خپلو ترانو او سندرې د پور  
خوږ من زړونه خوشحالول او د  
مینی او محبت تخم یی په خپل  
سخنرانیزه آواز د انسانانو په  
زړونو کې کاره د هغه خوازه  
آواز کلونه کلونه د هیواد په فضا  
کې انگازي خوږي کړي او اوښتم  
غږ د کلونو د گرد جوړ غونډیو  
له شاخه غوږ ونوته راښ او لکه  
د بسرنیو کلونو وزم او لکه  
سهارنی برخه د زړه او دوق  
مراوي شوي بانی تازه کوي او  
شنی یی ساتی.

اوهغه د موسیقۍ د لوی استاد  
قاسم افغان مشر زوي يعقوب  
قاسمی و چې د خپل سمپوزونډ  
په اړوندوکی یی زموږ د موسیقۍ  
مخلفونه او مجلسونه تاون موساتل  
په زړونو حاکم شواوږ زړونو په  
پراخه اوسپنځلی د نیای حکومت  
وکړ.

استاد يعقوب قاسمی په  
۱۲۹۶ کال وزیږید. پلار یی  
هغه ته ځانگړي توجه درلوده  
اوپه داسی حال کې چې د کابل  
په رشد په ښوونځی کې په لوډت  
بوخت و د خپل استاد پلار  
قاسم افغان شاگرد هم شواو د  
بقیه در صفحه (۸۲)



## سپنا در مورد زنده گی اش حکایت می کند

چیزی را که خورد و نمیتوانم  
شعری باب است.  
من کتاب های رادوست دارم که  
کرکرهاورد استانهای واقعی  
زنده گی را بیان کند. از عطریات  
خیلی خوشم می آید بدین خاطر  
یک کلکسیون عطریات دارم.  
استراحت را خیلی خوش دارم.  
من همیشه قبل از خواب در مورد  
این فکر میکنم که من روزی ستاره  
باشم که در داخل و خارج کشور  
دوستداران هنرزم از من همیشه  
یاد کنند.

محب زاده

نام مشهور شدم. یکمقدار دو-  
ستان نزد یک از روی نوازش سرا  
بنام ((دالی)) صدامیزند.  
من رنگ سفید را خوش دارم  
میتواند سفید خالص باشد و یا  
ترکیب سفید با دیگر رنگها. سفید  
رنگ انتخابی فامیلی ما است. بعد  
از اینکه در جهان فلم قدم گذاشتم  
رنگ زرد را هم پسندیدم زیرا  
لباس زرد در فلم ها هم جذابیت  
دارد.

من وقتی از خانه خارج میشوم  
لباس ساری میپوشم. هرغذای  
قابل خوردن را می پسندم صرف

((منجاری د هور)) که در  
جهان فلم بنام ((سپنا)) شهرت  
دارد یکی از چهره های تازه-  
سینمای هند میباشد. این ستاره  
در آرزوی اینکه روزی مانند هانا-  
مالینی ستاره سابقه دار در  
داخل و خارج کشور از شهرت وافر  
بهره دار باشد، به ښماروآورد.  
وی در مورد زنده گی اش چنین  
حکایت میکند: نام اصلی ام  
((منجاری د هور)) است اما  
بعد از بازی در فلم ((تلك)) که  
دا یوکر فلم نام سپنار ابالایم  
گذاشت در جهان سینما به این

## دزیسور تیاتر

داشتم، نمایشنامه (نامه نگار شدن.  
وسوگند) را با حمید جلیلاشتراک  
دایرکت کردم، و کار آخری من  
دایرکت نمایشنامه «انگشتر الماس»  
نوشته مهدی دهاکوئی است که  
چندی قبل نمایش آن آغاز  
یافت. این یک نمایشنامه کمیدی  
و انتباهی بوده که در آن مسایلی  
عرف و عنعنات بیجا تقبیح میگردد.  
همچنان در زردی یکی هاد رنسا.

بقیه در صفحه (۸۳)

من در رشته تیاتر در خان  
از کشور تحصیل نموده ام. در سال  
۱۲ بعد از ختم دوره سربازی  
همکاری ام را با کابل تیاتر آغاز  
کردم، که کار نخست من در کابل تیاتر  
دایرکت نمایشنامه ((تحدیق))  
نوشته بشیر سالم بود. بعداً  
د نمایشنامه های اتونومیستی، کام  
به سوی نور در نمایشنامه خاسم  
جان نقش هایی را به عهده

بقیه در صفحه (۸۲)

# فکرشایعه را کرده‌ام

کوکبه: سلك اولی من خدمت به انر نمیگیم رقابت های ناسالم  
بیماران است کم حرف استم نزول سینما را خیره میزند



## ازدواج ژینوس واقعیت دارد

نزدیکش روشن سازی شایعه  
به حجله گاه رفتن ویا از خوانس  
وداع گفتنش درین این داعیه  
را بدید آورد تا باوی مستقیما تماس  
حاصل کم

چند روز پیش پسر از تلاش  
خسته گی ناپذیری باوی توفیق  
صحبت دست داد به نمایندگی  
از دستاران اوازش بر من  
های را باوی مطرح ساختم که در  
ذیل بیاسخ های ان یکجا  
میخوانید

س: محترم شمردن این مسرور  
علت دل سردی و دوری گزینی تا ان  
از تلویزیون را در ره لوی موانع  
فاسیلی بن تفاوتی منسوبان  
بقیه در صفحه (۸۸)

کناره گیری اواز هنر به جاهای  
خالی هنرمندان می انزاید

ژینوس هنرمند اماتوری که  
چهره بشاشش برده تلویزیون  
را زحمت و اواز شور انگیز و شادش  
دل ها را فرحت می بخشد از  
عرشه چند ماه است اهنگ جدیدی  
را در راه یو یا تلویزیون ثبت و  
به هوا داران هنرش پیشکش  
نکرده است این امر موجب است  
نشر مضمونی در اخبار هفته را فرد  
اهم ساخت

کسب توضیحات پیرامون گفته  
های محترم شمردن این مسرور  
رهبر ارکستر جامی و همکار هنری

# چهره‌ها و





کوکبه صرف در یک فلم نقش بازی کرده و وانانی که هنگام شوتنگ صحنه های ازین فلم حاضر بوده اند . اورا موفق میدانند . کوکبه در شفاخانه در صد بستش خاریند وی فایسیت است . مسا در شفاخانه به دیدن شرتیم رفتی از او پرسیدم :  
 - چی گونه از لایه لایه دیا و درمان بیماری به سوی سینما راهش را باز کرد . ای .  
 - بالیخندی یا ششم داد .  
 - تحقیق میکنید .  
 - نیمه تحقیق و نیمه مباحثه .

کسی ازین خواهش کرد که در فلم (عیرت) نقش را که نزد یک به وظیفه ام است . بازی کنم . بد یعنی که من توسط ضد انقلاب اسپریشیم . بعد اورا که زخمیت درمان میکنم .  
 - پس نقش شما . جالب است .  
 - ولی این طور نبود . فقط خاریند وی در صحن شفاخانه ازین تحقیق میکنم . این بود نقش من . که من سخت از آن ناراضی امستم .  
 - پس حالانستینما قطع رابطه کرده است .  
 - بقیه در صفحه (۸۲)

# در فلم شمال و جنوب ۵۳۳ هنرپیشه نقش دارند

نوشتن این فلم را چهار سال ریست بدو شد . آشتند . که در آن یکبار دیگر خنک بزرگ شمال و جنوب آمریکا به شکل بسیار باشکوه به روی پرده می آید . ساختن این نوع فلمهای پر مصرف و عظیم (سوپر پرودکشن) در تاریخ سینما همیشه ندرت دارد و میشود . جندی پیش یک قسمت از فلم در تلویزیون نماشیش داده شد و پس از نظریات تماشاچیان فلم بازیکران چند سیدو حوادث تازه که بیانگر جنگ شمال و جنوب بود تدفنی ترگشت .

الیزابت تایلر هنرپیشه محبوب سینمای هالیوود در همین تازگی ها بازی در فلم جدید شررا بنام شمال و جنوب به پایان رسانید . فلمبرداری این فلم عظیم آمریکایی به کارگزارانی ریچارد . ت . هافمن دو سال پیش شروع شد . که یکی از پرمصرفترین فلم هایمیا شده اند . تنها بازیگران مرکزی آن به ۳۰۰ نفر می رسد و در نقش های دیگران ۲۰۰ هنرپیشه نقش آفرینی میکنند .

# گویند : من هنرپیشه بودم هستم

برسنر : حربه ای تو نیست . پاسخ : من صوری دیگر فکر میکنم . زمانی من تنها و کورکورانه . غرق کارهای خود بودم . ولسی اکنون فکر میکنم که باید خود را وقف مردم بسازم . زیرا آنها معتقدند . استند که لمسازان کارهای طاقت فرسایی را متحمل میشوند . (مهیش بات) و برادرم بالایی آنچه کارند میکنند . رنج میکنند . آنه ایسه وقت زیاد معتقد نیستند . من کارکردن با ((شیبومیترا)) را دوست دارم . او آنچه را که تو میخواهی انجام میدهد . خود را اینکه بالایی تو امر کند تو بالایی امر کن . به همین ترتیب (ویشوانا) را کار کردی . در حالون بد برای موحی از فعالیتها جریان دارد . بروم یوسران با یک آدم عضلاتی رفت و آمد دارد و من با استفاده از مرصت در این گیرودار ایوای چنین آغاز کردم .

برسنر : حربه ای تو نیست . پاسخ : من صوری دیگر فکر میکنم . زمانی من تنها و کورکورانه . غرق کارهای خود بودم . ولسی اکنون فکر میکنم که باید خود را وقف مردم بسازم . زیرا آنها معتقدند . استند که لمسازان کارهای طاقت فرسایی را متحمل میشوند . (مهیش بات) و برادرم بالایی آنچه کارند میکنند . رنج میکنند . آنه ایسه وقت زیاد معتقد نیستند . من کارکردن با ((شیبومیترا)) را دوست دارم . او آنچه را که تو میخواهی انجام میدهد . خود را اینکه بالایی تو امر کند تو بالایی امر کن . به همین ترتیب (ویشوانا) را کار کردی . در حالون بد برای موحی از فعالیتها جریان دارد . بروم یوسران با یک آدم عضلاتی رفت و آمد دارد و من با استفاده از مرصت در این گیرودار ایوای چنین آغاز کردم .

# نقش ها

سینا وون  
تختة

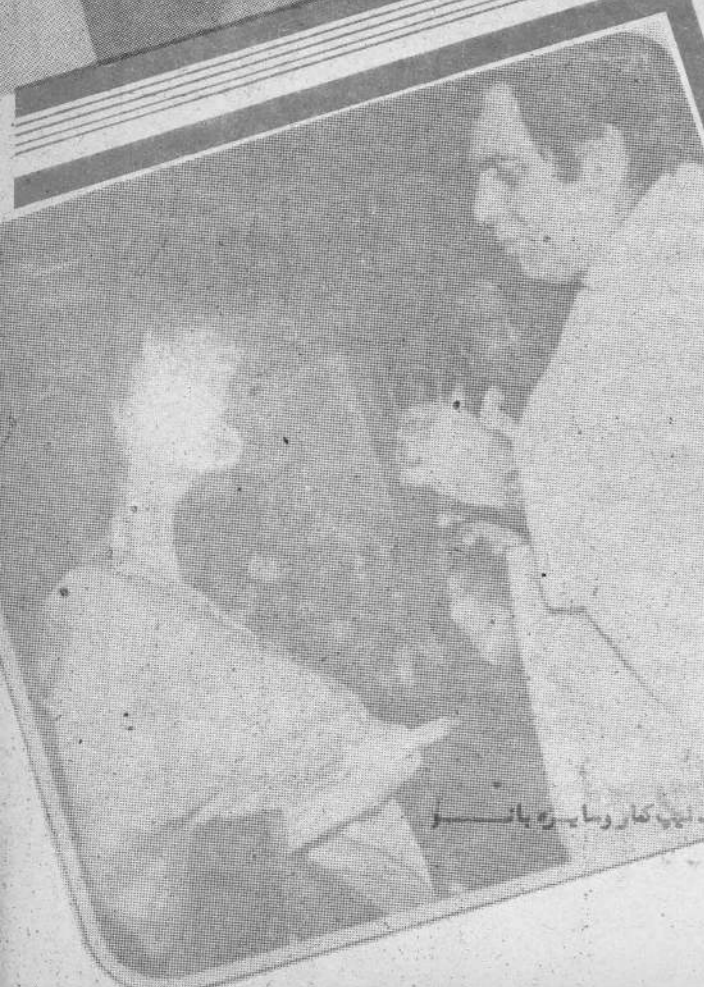
۱۳

۵۲

Govinda  
Kimi Kathar

گووندا هنرپیشه معروف سینمای هند است. صاحب بسیار جالب او را در صفحه ۵۱ این شماره به نشر رسانید. ایم که در آن پیرامون خود و کارهای هنری اش بسته تفصیل صحبت نموده است. در قسمت از - صاحب خود گفته. من بعد از عروسی مکل شدم. در زنده کن دوبار عاشق شده ام.

گووندا  
کیمی کتار



# Ar, Di, Mათე

## Ar, Di, Mათე

### کارگردان و فیلمبردار معروف

### سینمای هند از خاطرات خود قصه

کار است. را جگمار بسیار چانه  
شهامت است. پرتیو راج  
را شانس یاری نکرد

میکند: دلپ کمار عاشق  
میزند. امیتا به بچن با  
باهمت بود. مدهو بالا

مترجم: مهدی دعاگوی

در خدمت بودند که کارمند ان مواد  
مورد ضرورت خود را در برابر بیك  
در دستخط در کتاب فروشات آنان  
تا همین میگردند و سپس در اخیر ماه  
وقتی معاش میگردند، به تصفیه  
حساب میبرد اختمسد  
شعبه بیمه، یکی از فعال ترین  
بخش استود پیوند که برای رفیع  
تکالیف صحی هنرمندان و کارمندان  
آماد خدمت بود و هرگونه معالجه  
و تد اوی را رایگان انجام میداد  
گلوب سپورتی استود پیوند را اختیار  
علاقه مند ان ورزش بود که گروهی  
بقیه در صفحه (۷۰)

روزگاری (بسی تاکیز) بیانه  
منبع تولید فلم هاد رهند بود که  
در آن (د یونگاری) و (هما -  
نسواری) در جوان تحصیل کرده  
در صد رکارها قرار داشتند  
در این استود پیوند هنرمندان  
تکسیمین هارو سایر همکاران همه به  
صورت یک سان استخدام شده  
بودند اداره جیان ایسین  
استود پیوند کلیه حواج و ضروریات  
زیود ستان را در نظر گرفته و تد ابیر  
عاد لانه بیسی گرفته بودند  
در این بیانه استود پیوند تلویز  
داری، مغازه هارو دستگاه های



# شطرنج بیاموزیم چند مشوره میتودیک

تعیه کننده: همایون محتاط



۲- بهای ( پوتانسئل ) های جنگی در شطرنج .

در شطرنج قبل از درگرفتن نبرد هر دو جناح متحارب ، دارای ( پوتانسئل ) ویا منابع ذخیره ی متناسبی با و کار بود معقول و اقتصادی این منابع در تطبیق نقشه های تعرضی و تدافعی بازیکن ، موثر واقع شده و او را در راه نبل به برتری های کمی و کیفی و دست یازیدن به پیروزی نهایی کمک مینماید .

پوتانسئل ( Potentials ) ویا تشکیل منابع جنگی یکی از طرفین در بازی شطرنج عبارت از یک شاه ، یک وزیر ، دو رخ ، دو فیل دو اسب و هشت پیاده است . در ترمینولوژی شطرنج ، رخ وزیر را به نام ( مهره های سنگین ) و فیل و اسب را به نام ( مهره های سبک ) یاد میکنند . وزیر ، قویترین مهره در شطرنج است . بهای آن در حدودی معادل با دو رخ و یا یک رخ با یکی از مهره های سبک و دو پیاده است . ولی یک رخ و دو مهره سبک ، نسبت به یک وزیر ، نیرومند تراند . رخ ، از نگاه نیرومندی ، در صف دوم قرار میگیرد . رخ ، نسبت به اسب و فیل ، پرمهاتر است . یک مهره سبک با دو پیاده در حدودی معادل با یک رخ است . البته این امر منوط به آرایش مهره ها در لحظه معین آن هادروی بحاط است . گاه یک پیاده میتواند حتی زبان از دست دادن یک رخ را تلاشی کند .

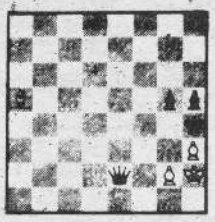
رخ ، در برابر دو مهره سبک ، ناتوان تر است . اسب و فیل دارای عین ارزش اند . یک مهره سبک ( اسب یا فیل ) معادل به

سه پیاده است . پیاده ، ضعیف ترین مغز در تیرو های شطرنج است . ولی نباید آن را همواره محقر و ناتوان شمرد ، زیرا بهای پیاده در انجلم بازی یعنی زمانیکه قوا ی کافی در روی بحاط جهت مات کردن یکی از جوانب موجود نباشد ، افزایش مییابد . در چنین حالت ، طرفی میتواند به پیروزی نایل آید که پیاده ، خود را تعرضی اخیر به جلو برده و بر مسند وزارت تکیه زند .

شاه ، پرمهاترین مهره در شطرنج است ، زیرا نتیجه نهایی نبرد به سرنوشت او بسته گسی دارد . غرض مات کردن یعنی گرفتن شاه مخالف قربانی همه پوتانسئل ها در خور ارزش است . همچنان شاه ، از مهره های دیگر تفاوت دارد ، چونکه وجه تمیز آن در عدم توازن میان بهای و نیرومندی آن نهفته است . در شروع بازی ، یعنی در گشایش بازی و در وسط بازی شاه ، مهره پست ناتوان و پایستی با همه امکاناته از آن دفاع شود ، ولی در انجلم بازی ، هنگامی که هراس مات شدن آن به وسیله شمار مهره های اندکی که باقی مانده اند ، نیرومندی ، نیرومندی شاه به میزان بر شگرفی افزایش مییابد یعنی بهای آن میان رخ و یک مهره سبک سمر میکند .

باید خاطر نشان ساخت که چنین ارزیابی ها و قیمت گذاری ها محصول تجارب و اندوخته های نسلهای استادان

شطرنج است که نباید به آنان به مثابه قواعد مطلق که همواره و تحت همه شرایط ، قابل تطبیق اند برخورد نمود . نه تنها در بازی شطرنج ، بل در مطالعه کلیه پدیده های علمی هنری ، قوانین ، استثنای خود را دارند . به گونه مثال : اگر کسی نمایی ( ۱ ) نظراند ازید ، خواهید پنداشت که سیاه دارای برتری است و موفقیت حتما نصیب او خواهد شد . ولی هم محاسبات چنین ساده نیست . در نمایی ( ۵ ) سفید باد استن این که او دارای برتری یوز میسونل Positionnel یا برتری وضعیتی است ، در فرسوخ گذاشتن تسلیحات خود به زمین از شتابزده گی ، کارنگرفته و عملیات خرد کننده بی میبرد آید .



1- Fe7 حرکت تدارک میبندید . 2- Fg3+ و آن مات را 1- ... Wf2 2- Fd6 ! معطل جمال ! به حرکتی گفته میشود که حرف با حفظ زمان حرکت را به طرف مقابل واگذار میشود . حالا در نمایی ( ۱ ) سیاه بوظه سوگ سوینگ ( Zugzwang ) در اقتاد مات سوگ سوینگ در ادبیات شطرنج به حالتی

گفته میشود که اجرای هرگونه حرکت به زبان طرفیکه آن حرکت را اجرا میکند ، تلم میشود . در ضمن جاوز پرسفید نمیتواند خانه ۲۲ را ترک گوید ، زیرا در آن حال با ( Fg3+ ) ویا ( g3+ ) مواجه خواهد شد ، که در آن صورت نه پیاده سیاه در ( g5 ) میتواند حرکت کند زیرا آن گاه نیز حرکت ( Fe7+ ) تسلیم ایامات واقع خواهد شد .

سیاه وزیر را قربانی میکند تا بتواند حداقل بعد از 3- Fxf4 gx4 بازی را سبای کند ولی 3- g3+ ! Wxg3 4- Fxg3+ و مات .

بدین ترتیب دید بد که موقعیت ناگوار شاه سیاه ، بهای فیل را نسبت به وزیر بیشتر گردانید . لذا چنین نتیجه میگیریم که بهای مهره و سوار را در شطرنج باید با در نظر داشت آرایش سایر مهره ها ، موقعیت ها و مواضع سنجش نمود و در صورتیکه در میدان نبرد توازن کیفی ( و یوز میسونل ) برقرار باشد در آن حال است که میتوان به قیمت گذاری های که در فرسوخ انجام داده شد ، با جدات انکار نمود . ادامه دارد .

# قدیانعلی نقاشی چراغ است من است

مباحثه از لیلی یاری



الی ۲۰۰۰ از تابلو های دارزی  
 امریکا - اتحاد شوروی در کشور  
 های مختلف فعلاً وجود دارد  
 - اکنون چه تعداد تابلو های  
 آماده درد ستبرس دارید ؟  
 - فعلاً در حدود ۵۰ تابلو  
 روغنی خورد وکلان که برای سفر  
 به المان دموکراتیک آنرا تهیه نموده  
 ام در دسترس دام  
 - راجع به سفر های هنری  
 تان اگر بیرس آياگاهی سفري  
 به خارج از کشور برای نمایش  
 تابلو های تان داشته اید یا خیر ؟  
 - نخیر تا کون به این منظر  
 سفر نداشته ام  
 - اتحادیه هنرمندان باشما  
 در این زمینه یاری نرسانده ؟  
 - کاملاً نه، زیرا تابه حال  
 هیچ اثری به حیث یک هنر  
 مند در اتحادیه هنرمندان هو -  
 جود نیست و شاید هم به نظر  
 آنها من اصلاً هنرمند نیستم  
 - به هر صورت پرسیده  
 می توانم بپرو کدام سبک استید ؟  
 - من بهر سبک ماست  
 عبد العزیز خان می باشم  
 - بهترین و والاتر اثر  
 آورده شده شما نظر خود شما  
 کدام اثر تان است ؟  
 - بهترین اثر البته به نظر  
 بقید صفحه ( ۸۱ )

های باشد چه تابلو های رنگ  
 روغنی میتواند تا ۱۰۰ سال  
 کیفیت و رنگ خود را حفظ نماید  
 در حالیکه تابلو های رنگ آبی  
 به ندرت میتواند تا زمان های  
 دیر بدون تغییر باقی بماند  
 مثلاً در اثر شعاع آفتاب تابلو  
 های رنگ آبی تغییر مینماید  
 - منبع العالم برای شما در  
 قسمت نقش آفرینی تان چه بوده  
 طبیعت انسان یاچی ؟  
 - زیاد خوش دام از طبیعت  
 بیاموزم و طبیعت را نقش کم نهرا  
 طبیعت خود استاد است برای  
 آموختن رنگ های برای منعکس  
 ساختن زیبایی های طبیعی باید  
 به عرض برسانم که من از خیال  
 بردازی خیلی بیزارم و از آن هیچ  
 خوش نمی آید آنچه را که نقش  
 میکنم میخواهم بر مینای واقعیت  
 استوار باشد  
 - به چه تعداد از تابلو های  
 شما در گالری ملی کشور و همچنان  
 در خارج و در کدام کشورها آثار  
 هنری شما موجود است ؟  
 - در گالری ملی همین اکنون  
 به تعداد ۸ تابلو من موجود  
 است همچنان در حدود ۱۰۰۰

- در زمان سلطنت امیر امان الله  
 خان در مکتب صنایع شاگرد بودم  
 بعد از سپری نمودن دوره تحصیل  
 از صف ۱۲ شعبه نقاشی همان  
 لیسه در سال ۱۳۱۵ شروع به کار  
 نمودم و از آن تاریخ به بعد تا سال  
 ۱۳۵۰ در مکتب دارالمعلمین  
 همدان و این مکتب من حیث استاد هنر  
 نقاشی ایفای وظیفه نمودم و سر  
 انجام بخدا سال ۱۳۵۰ تاکنون  
 مشغول هنر نقاشی به صورت غیر  
 رسمی در خانه میباشم  
 - هیوه کارتان در هنر نقاشی  
 چگونه است ؟  
 - شیوه کار من شکل روغنی  
 است یعنی تابلو های من رسم  
 نموده ام اکثر آن از رنگ روغنی  
 استفاده شده است  
 - تفاوت های قابل ذکر تابلو  
 های روغنی و رنگ آبی در چیست ؟  
 - مهمترین تفاوتی که بین  
 رنگ روغنی موجود است همانا  
 به کار بردن رنگ ها در تابلو

قربانعلی هنری نقاشی چهره  
 دست کشور ۲۶ سال قبل در -  
 قره بنی حصار کابل متولد گردیده  
 است و از جمله نقاشان ماهر  
 کشور می باشد که تابلو های  
 آورده شده او هواخواهان خود را  
 تا خارج از مرز های کشور در طول  
 سال های سال داشته است  
 اینک برای آشنایی هر چه بهتر  
 بیشتر با این هنرمند توانما  
 مباحثه بی ناری انجام داده ام  
 که با هم میخوانیم

- محترم قربانعلی هنری  
 پرسیده می توانم تحصیلات شما  
 در زمینه هنر نقاشی تا چه حدود  
 است از کدام سال بدین سو  
 روی کدام هدف به این هنر  
 علاقمند شده و دست به کار  
 شدید ؟

# شهبانو تریا:

## اکنون سخن میگویم

# فصله های خصوصی من

مترجم: حسام الدین برومند



Jetzt spreche ich  
Soraya Estandiary

# پیش از ازدواج با شاه ملکه ثریا تلنگار از یاد داشت

## شاه چگونه بعد از طلاق با خانم دیقش ارتباط برقرار می کند

بود. انفاسیون تقریباً سیری شده بود. این زمان مادرم در برلین مکتب میرفت و هنوز شاگرد خوردن سال لی بیشتر نبود. وی ((ایوا کارل)) نام داشت. مادرم آن زمان دختر جالب و شاشی بود. با مسو. های بور جلوه خاصی داشت. وی اصلاً در مسکو به دنیا آمده و اساساً از یک فامیل آلمانی نژاد بود. جد مادرم شغل تفنگسازي داشت که در ۱۸۶۰ به وسیله امپراتور الکسندر دوم به روسیه آورده شد و آمریکا فابریکه تفنگسازي میفرستد. پدر مادرم ((فرانسو کارل)) در شتراسبورگ آلمان غرب متولد شده بود، او که نماینده موسسه صنعتی آلمانی ((او. ا. ا.)) بود بایکی از دوشیزه گان آلمانی بنام ((الماز لرا)) که پیشه رقاصه گسی داشت، عروسی کرد. عروسی سه فرزند بسرايش به دنیا آورد:

در اثنای جنگ اول جهانی، والدین بزرگم برای جارسال به سایرین تبعید شدند و در (زارانسک) سایرین برای بیش از صد فامیل آلمانی بنا هتگرین جای بود و پاش داده شده بود. پس از پیروزی انقلاب اکتوبر، والدین بزرگم با چند فامیل دیگر به آلمان غرب فرار کردند. مادرم که آن زمان سه

سال داشت، در مورد دولت جوان شوروی در یادداشت های چینی نوشته بود: ((وقتی از وقه و خواروبار ما که آنرا به شکال بالش ها آماده و در لاک های بزرگ مخفی ساخته بودیم، به پایان رسید، بایک گادی کوچک که به وسیله اسپ کشیده میشد، در زیر رگبار باران و سرزیر شدن سیلاب، روسیه را عبور کردیم. چندین هفته را در قلعه و استحکامات نظامی و کشتی های جنگی مخفی شدیم تا اینکه به بالتیک رسیدیم. در این میان در (برست لیتوفسک) اتحاد شوروی - آتش بس برقرار گردید. یک کمیسیون نظامی آلمانی فامیل های فراری را دستگیر کرده و یکجایی به برلین فرستاد. آنجا در برلین در محلی بنام ((موا بیت)) والدین مرا تحت بازرسی و بازرسی قرار دادند. اما به زودی رها شدند. مادری کلانم سال بعد به اثر مرضی سرطان درگذشت. پدرم کلانم به خاطر سرپرستی فرزندانم، زن دومی از برلین گرفت.

نام یکروز مادرم در شرکتی موسوم به (هانسرت) بایدیم آشنا گشت. مادرم آنوقت شانزده سال داشت. با جلد قهوه ای روشن، اندام خوش ترکیب و چشمان نافذ، پدرم که در آن هنگام ۲۳ سال

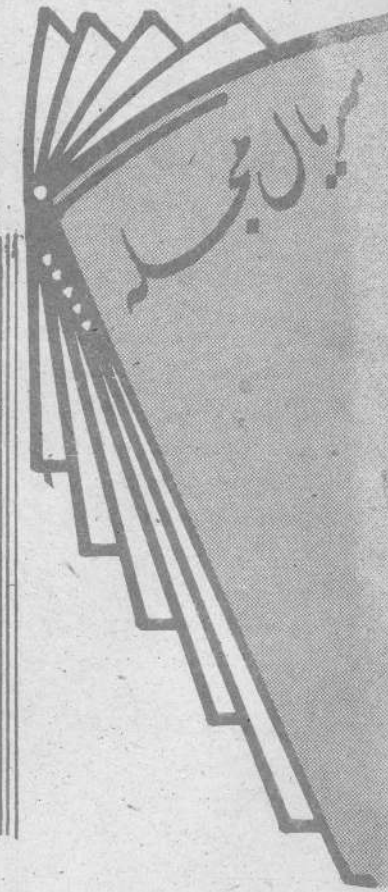
داشت جوانی قوی، هیکل چهارشانه بود. آنسود در نگاه اول عاشق هم شدند. مادرم در او آنیکه هنوز مکتبش به پایان نرسیده بود، باید در خلیل - اسفند یاری نامزد شد. پانزده ماه بعد این جفت جدید در منزل پدر کلانم، طبق احکام محمدی و - عنعنه ایرانی نکاح شده و به خانه شوهر رفت. آن دوده سال دیگر در برلین ماندند، همینکه دوره تحصیلات پدرم به پایان رسید روانه ایران گردیدند در ایران رضاشاه بهلوی افسر سواره، سلسله سلاطین قاجاری را سقوط داد و خود در ۱۳ دسمبر ۱۹۲۵ اعلام سلطنت کرد. وی به شهزاده گان قاجاری، قناعت داده بود که با ایران فقط از طریق یک حکومت مرکزی قوی و نیرومند میتواند مدیریت شود. وی با بایستد. در ایالات گیلان و بلوچستان نیز شورش ها را درهم شکستند. بختیار هان نیز کسی بسرازی برگشت والدینم علیه حکومت جدید شوریدند زیرا آنها دولت تازه به قدرت رسیده را مانع آزادی هایشان می دیدند. مگر پدرم منحیث یک فرد غیر سیاسی روانه دهکده گهواره شده و منتظر جوادت نشست. مادرم مدعی است که پیلوتان آلمان غریب بالای سرشان روزانه به پرواز آمده و اسلحه و پول به زمین فرود میبخشند. رضاشاه

میکشید شورش را به شکل خونین آن فرونشاند. برای مادرم این سالها، دوران هولناک و اندوه باری بود. هنوز مصایب جنگ روسیه را فراموش نمودن بود که اینک شاهد جنگی در زادگاه شوهرش گردید، دوری از وطن و اشتیاق رسیدن محکم به اروپا نیز تا حد ویدی فکرش را مختل ساخته بود. بالاخره رضاشاه با ارسال تلگرامی با کاکام روابط باالنسبه گرگ و میش برقرار کرد. هر باری که از - بختیارها نغری به تهران میرفت، هست های بلند دولتی برایش میدادند. مادرم درست در ششمین سالروز عروسی اش در ۲۲ جون ۱۳۲۲ امرا درزا - یشگاهی، که انگلیس ها در اصفهان برای خا - نواده های خود ساخته بودند، به دنیا آورد.

مادرم در شفاخانه باد کور ((شافر)) که یگانه زن اروپایی در شفاخانه بود، دوست شد و او را در اتاق پذیرایی معاننان آورد. نام را تریا گذاشتند و آنهم به دلیل آنکه تریا از ستاره گان درخشان آسمان است و نزد شرقی های یک مفهوم مقدس.

مادرم در روزهاییکه از شفاخانه مرخص شده بود، به پدرم گفت: بقیه در صفحه (۹۵)

مادر ملکه ثریا چاکر بوده و از ازدواج کرد



# از ادبیات کهن

# قصه‌های خصوصی

بقیه از صفحه (۵۱)

مختلف رایسند. اما بدم آرام نگرفت در خزان سال ۱۹۳۷ ماد دوباره به ایران رفته و از طریق شوروی به اصفهان زادگاه بدم رسیدیم. سرکها بسیار خراب بود و سفر ما روزها به طول کشید. عاقبت مجبور شدیم سبزه‌ای و سنبله‌ها را در زیر شعاع آفتاب روی غروب شامگاهی بدیدار گشتیم. در برلین بدم قصه‌های هزارویک شب را به من مینمود. از بدین ((میدان شاه)) سخت تعجب کردم. بزرگترین ساحه شهر که با موزاییک فرش شده بود، شکوه و درخشندگی عجیبی داشت. بسر کاکام مراد - بازار رهنمایی میکرد. قالین بافان و جواهر فروشانی که بانقره کار میکردند، گم کار یافتیم. آنشب من قصه‌های هزارویک شب را که از بدم شنیده بودم به گدی هام بازگفتم.

آوازخوانی هاوشمروخوانی هاوفان‌تیزی های فنی شرقی درد هنر هنوز هم منقوشاند. بعد ها قصه‌های ایرانی دلچسپ را زیاد میخواندم. مادر کلانم یکی از خانه‌های شهری را در اختیار گذاشت. برادرم نیز آنجا تولد شد. بدم نقشه یک باغ کوچک و یک ویلا را ترتیب کرد. خانه کوچک ما باد یوارهای ضخیم پرانم رویایی و دل انگیز مینمود. چونکه مرکزگرمی هنوز در اصفهان وجود نداشت، زمستان‌ها اتاق‌ها با بخاری گرم میشد. اما چه اتاق‌های لوکسی که در هر اتاق آب گرم جریان داشت. بعد ها بدم خانه بزرگی ساخت که تازمان برگشت ما به اروا، مورد استفاده قرار داشت. بدم رهبری یکی از مکاتب صنایع اصفهان را به عهده داشت. شرایط در سردر سخانه در اصفهان مطلوب نبوده، فاقد حفظ الصحة لازم - محیطی بود. اما زینت خوش یک مکتب برای اطفال آلمانی افتتاح شد و من دروس را تا سال ۱۹۴۱ در این مکتب که ((هلی منتل)) مدبر آن بود، فترا گرفتم. بعد هامردان آلمانی به سوی استرالیا تبعید گردیدند و زنان و اطفال شان دوباره به آلمان فرستاده شدند. یگانه‌کسی که باقی‌مانده فقط (هلی منتل) بود. (هلی منتل) بر علاوه دروس در فراگیری بیانو نیز مرفراوان کد کرد. من نسبت علاقه مفرط توانسته بودم موسیقی را عمیقاً بیاموزم. در روزگاری که من منحیت شهنانو به درکار بودم (هلی منتل) مرا روزی رسماً دعوت کرد و من یاد خاطرات دوره تحصیل رازنده ساختم. هم پروگرام درسی مکاتب آلمانی را تعقیب و هم موسیقی یاد گرفته بودم و از طرفی بدم یک معلمه آلمانی استخدام نموده بود که بعد از ظهر ها به منزل ما می آمد و رشته‌های لازم را به من درس میداد. من معلم رازید آزار میدادم. برشاخه‌های بلند درخت بالا میشدم و خود را در لای برگه‌های پنهان میکردم و بعد به اصرار زیاد وی باین می آمدم. پلان‌های آموزشی هم دقیق بودند. بدینگونه من از دو جهان بهره گرفته بودم. جهان شرقی و غربی تعامل من هم به زبان بدم و هم به زبان مادرم بود. یکی از عوامل مهم رشد شخصیت من طبیعت بود. هنگام تعطیلات و رخصتی‌های دهکده ((گهواره)) میرفتم. آنجا بسیاری از بچه‌های کاکام نیز زندگی میکردند که هنگام بازی مرا از یاد نمیردند. در

خلیل، اینجا طور شاید و باید نمیتوانم طفل را با حفظ الصحة لازم مواظبت کنم. میترسم که به سان بسیاری کودکان ایرانی تکلیف جلدی و یاهم تکلیف چشم پیدا کند. باید به برلین بروم. بدم متذکر شد: متا سفانه من نمیتوانم از اینجا بروم. هرگاه تو مایل باشی، با طفلت برو، من نیز به زودی در نیالت خواهم آمد. هشت ماهه بودم که همراهِ مادرم با عبور از بحیره کسبین به سوی کشتی و بعداً با استفاده قطار، روسیه را به سوی برلین ترک گفتم. شش ماه بعد از اقامت ما در آنجا نزد والدین بزرگم بدم نیز آمد.

در بهار سال ۱۹۳۲ رضاشاه یک قرار داد جدید با کمپنی نفت کش عقد کرد که بیش از ۱۶ فیصد سود خالص متوجه شاه میشد. این قرار داد موقعیت ایران را بهتر ساخت و شرکت‌های زیاد به خاطر استخراج نفت با ایران بروتوکول‌هایی عقد کردند. رضاشاه متذکر شد:

انکشاف سریع ایران می طلبد که من کنترل مجموع مناطق نفت خیز کشور را در دست بگیرم. لذا تصمیم اینست که زمین‌های متعلق به بختیارها را خریدم. اری نام. یکی از کاکاهام که آن زبان وزیر جنگ بود، متذکر شد: جنابعالی، با این خواست شما بختیارها جدا مخالفند. این عمل یکوع سلب مالکیت است.

در نتیجه شاه تمام کاکاهام را به زندان افکند. مدتی بعد وزیر جنگ در زندان جان سپرد و برادر بزرگ بدم محکم به مرگ شد. متعاقب آن فرستاده‌های رضاشاه به حجره کاکام سر رسید و گفتند: شاه از معامله‌ی که با بختیارها صورت گرفته، متا سفاست، ولی چاره نیست. اوراق فروش زمین‌هایتان آماده است. آیا حاضر به امضا کردن نشاستید؟ کاکام هوشیاری را از دست نداد. با آنکه قیمتش را که اکنون دریافت میکرد، به مراتب کمتر از پیشنهاد اولی بود. ولی ناگزیر امضا کرد. موازی با این جریانات، من در برلین بزرگ و وزیر گتر میشدم. به من دختر عصباتی مزاج و جنجالس می گفتند. از کودکی به حیوانات دلچسپی بیش از حد داشتم. بدر کلانم هر یکشنبه مرا در باغ وحش میرد. جاییکه خوراک شادی هاوفیل‌ها را برای شان میدادم.

تایستان‌ها قاعدتاً به سوی ((باترین)) قسمتی از بحیره شرق میرفتم. عکاسان مطبوعات و نشرات به عنوان تمییک بودنم از من عکسبرداری میکردند. من از ریاضه‌های محصور و کم آب خوش می آمدم، آنجا آبشاری کم. زیرا از بحیره‌های بزرگ خسوف داشتیم.

در آغاز سال ۱۹۳۷ بدم مادرم را مخاطب ساخت: ما دیگر نمیتوانیم در برلین بمانیم. بهتر است دوباره به اصفهان برگردیم. کاکام از حق خود به نفع شاه گذشته و در میعاد حبسش تقلیل آمده بسیاری‌های دیگر نیز از حقوق شان گذشتند. بدینگونه رضاشاه گوشید قدرت نژاد هاوقبایل

\* شماری مهمل گوی، پیش از ایشان (جامی) گفت که در وقت خواجه خضر علیه السلام را بخوبی دیدم که آب دهان مبارک را در دهان من انداخت. ایشان گفتند فلط دیده‌ای خضر می‌خواست که بخورد روی و پیش تو افکند. تو دهان باز داشته‌ای و درد دهان تو افتاده.

\* شماری پیش از ایشان (جامی) فرزلی بخواند و گفت میخواهم که این نزل را بدروازه شهر آریزم تا شهرت یابد. ایشان فرمودند: مردم چه دانند که آن شعر تست، مگر ترانه‌ی بزل بملوی شعرت بیاویزند.

\* روزی برف عظیم می آمد و باد سرد خفیف موجست. در چنین وقتی رشید و طوطا را ذوق صحبت ادیب صابر پیدا شد. چه پایک یگر رابطه محبت داشتند و میان ایشان مباحثات و مطالبات میبود. ادیب صابر دانشمند متبحر بوده و در فنون شعر مباحث تمام داشته بود. در زمان سلطان سنجر نشوونما یافته و در اصل از بخارا است. اما در خراسان کسب کمال کرده و انوری او را در شعر می پسندید و خاقانی معتقد او بود و مخالف او رشید را منکر چون در آن برف و سرما رشید بدرخانه ادیب رسید، حلقه بردرزد. کنیزکی بیسر درآمد و گفت کیست؟ گفتم رشید است و ادیب را میخواهد. گفت خواجه ام در خانه نیست. رشید این بیت بر بدیعه گفت: آنکس که برون رود درین روز فرزند تراز او کردم گر نیست ادیب شنید و سراز در پیش بالا خانه که بر پشت الا - بساخه بود. بیرون کرد و در جوازش بر بدیعه گفت: من خود پسر مرا می خوش پیدا است که در برین در کیمت

# شکسته بندها

بقیه از صفحه (۲۹)

در آن صورت ما هیچگونه تد اوی کرده نمیتوانیم اما کسودی در کار ما وجود ندارد زیرا تد اوی ما به شکل عنعنوی بود و موسایل و سامان آلات ضرورت نداریم . هر : آیا به تربیه شاگردان ما در دست ورزیده اید تا این شیوه تد اوی حفظ شود ؟

ج : چون خودم این حرفه را نزد پدرم آموخته ام بنا بر سرانم نیز علاقه مند فراگیری آن اند و این حرفه به شکل فامیلی در آمده که خوشبختانه از بنظر طریق شیوه تد اوی حفظ میگردد .



متد پیوخلکواریان ترسوه کر . خوخلک چی ویش تویونگی جنگیزبه دغه سیمه یوزل واورو او دخیل وحشت اوربریت به نتیجه کی بی د تدین او فرهننگ برتیمی ما نه له خاوروسره خاوری کر یو نو د هرات تاریخی اوید هس عایونه هم له دغو وحشیانه او انسانی غد برید ونوخچه به امان کی باتسی نه شول : له هغی جملی نه یوهم د هرات جامع مسجد دغه د مسلمانانو سترواوسپخیلی عبادت عا یی و چی د چنگیزخان د کتوزوی کجستک تولی او هغه دینسی تویونکی لیکرلخوا وچار اوس او یوه بی رحمی وسزول شو . د مغولو له دغه وحشیانه ار انسان وژونکی یوزل نه وروسته پنهلخس کاله د هرات بنار اود هغه تاریخی اوید هس مقدس مکانونه وزان اوویچار پاتی شول ترخو چی ملک سلطان غیاث الدین کرت به ۷۰۲ کال هرات و نیو او د وزان ویچار بنارسه جو و لو بوخت شو . د هرات جگ مع مسجد هم د ده له خوا بیرته ترمیم اوچو شو . له هغه وروسته بیاهم خو خو جمله دغه مسجد ترمیم شوی د ی چی له هغی جملی نه د سلطان حسین باقرا د سلطنت به وخت کی د امیرعلی شیرنوی لخوا ترمیم د یار و لور د ی . د هرات جامع مسجد اوس هم به خپل ټول عظمت سره همتاس ټیگ ولاړ د ی و زوون د هرات مسلمانو وروندو عبادت سپیخلی عا یی د ی .

وای چی غنجه وخت چی د هرات خلکو تمسم ونیووسی عبادت عا یی جو کر یی : لازمه بی وبله چی د دغه عبادت عا یی د جو و لو باره یو داس عا یی و پاکی چی له هره کبله مناسب اوسم وی ، نوبه عا یی مقصدی د یسونوخلورسونه به بیلا بیلو خلو و عا یی نوکی به خاوروکی خشی کر ی او وروسته له یه مودی بی بیرته له خا وروا یستلی و س لیدل چی د یسونو د ی سرونه و راسته شوی خو یواری یو سر چی د اوسنی مسجد به ناوخوا کی ختی شوی و ند ی وروست شوی ، خلک د ی نتیجی ته ورسیدل چی د هرات به ټول بنارکی د عبادت عا یی د جو و لسو لپاره همدغه محل مناسب عا یی د ی . د هرات د جامع مسجد د جو و لو کار د سلطان بوختی غیاث الدین محمد بن سام د سلطنت به وروستو وختونوکی شروع شو خو خرننگه چی د مسجد د جو و لو کار لانه و ترسوه شوی چی سلطان غیاث الدین مر شو او دوسی چی سلطان شهاب الدین نومیده هم د مسجد پاتی کار ل د ی کبله چی خوارنم شسا و ورسره مخالفت اود بنسلی د ولود سرته ونه شورسولای نوزوی بی سلطان محمود د خپلی پاچاهس به وخت کی د مسجد پاتی برخه جو و کره اوید ی ټول بی هم دخپلی کورنۍ اوهم د هرات

# د هرات د تاریخ د کورنیو د کورنیو د کورنیو

اطراف بیابان ها و صحراها ، هزاران خطر کمین کرده بود . مارها ، عقرب ها ، پلنگ ها آنجا زیاد بود ، لهما من با تهور زیاد وارد آن محیط میشدم . من از کودکی عادت کرده بودم با تفنگ به داخل جنگلا ت بروم . من آنجا بیشتر برای شکار غزال - میرفتم . در ابتدا وقتی کودک بودم ، هنگام جان - کندن یک حیوان ، پس از شکار زیاد میگريستم ، اما با گذشت زمان عادت کردم تا اینکه روز روزگاری - شکارچی شوهم ، این پگانه مرد قدرتمند گشورم بودم .

در سال ۱۹۴۴ والدینم مراد راضفهان به کتب د یگری که فرزندان تبعه خارجی انگلیسی زبان آنجا درس میخواندند شامل ساختند که توسط (مین ری دین ) تدریس میشد .

در این آوان جنگ جهانی دوم تازه با یان یافت و مادرم اشتیاق رفتن به اروپا را داشت . ده سال اقامت در ایران سالهای زیادی به نظرش می آمدند . گذشته از آن وی سیکوتید فرزندان را تربیه اروپایی بد هد ، تا آنکه در آغاز سال ۱۹۴۷ (بدر صادرم موفق شد ند که روانه سوئیس شوند و در سربک (سیکل) - منزلی را به کرا به بگیرند ، آنوقت زمینه راهی ساختن تا فرانسیوی بیاموزم ، آنجا تا خزان ۱۹۴۸ باقیماندم و بعد آ هم در انستیتوت (لیزورین اوکر) سوئیس به تحصیل پرداختم ، هنگام تعطیلات والدینم مرابه (وینگن) و (لوگانور) از منا هق دیدنی سوئیس بردند ، در (گمتاد) و (هرک سوئیتی) توانستم مسابقات د گنسی سکی را راه اندام و خود برنده شوم ، د سوئیس خوشترین دوستان زنده می ام را یافتم : ماریا انتونیا ریلوان برنگال ، ماریا گرایسا - لیگوری از ایتالیا (اکنون مهندس سردرزم) ، گرشن واندا (اکنون باشوهرش د زنیوایوک به سرمیبرد) این دختران هفت سالی را که من در دیربار بودم ، بدون اینکه موقعیت مراد نظر بگیرند ، مرا توحطاب کرد و وصیانه مکاشفه داشتند .

در سوئیس بعد از ظهر یکشنبه ها ، اجازه داشتم برای رقص بروم من حجب و کمرویی د وزان مکتب را ننداشتم ، اما سرنوشت و حوادث چه زود تغییر می یابد منکه بحق دختر قشنگ و خوشگلی شده بودم ، خواستگاران فراوانی داشتم ، بعضاً ایرانی های مقیم سوئیس به خواستگاری من می آمدند ، اما والدینم به خاطر تحصیلات هم را جواب می گفتند که منم چنین میخواستم ، خواستگارانم از هر قمان و هر طبقه ، از فامیل های پایین گرفته تا بسبران سلاطین پاچاری ، بودند .

من به ازدواج اصلاً نمی اندیشیدم ، بلکه میکوس - شیدم به تحصیل تاریخ هنر پرداختم و به لسان های زنده د دنیا تسلط بیام ، در تابستان ۱۹۵۰ به سوی لندن رفتم تا تحصیلاتم را در رشته انگلیسی مطلقاً تکمیل کنم ، در همین زمان حوادثی در حال پستمن بود ، آوای مرزوری د رگوشم زرمه میکرد که با بیست تن به سرنوشت بد هم .

من جرات گفتن آنرا به هیچکس نداشتم ، از شرط ترمیم و وحشت زیاد بعضاً خنده ام میگرفت ، اما یک احساس ناامیدی در من نیرومند تر و زلف ترمی شد ، که گویا دست سرنوشت زنده می ام را دریدم از چندی قرار خواهد داد . ادامه دارد .



## از مطالب ارسال شده شما

نکته

بدره‌های محترمانه، هرگز بشرویی بچه‌هایی که سنشان کمتر از پانزده سال است سگرت نکشید، زیرا ممکن است دود سگرت شما که تنباکوی افغانی دارد آنها را مزاج آنها را سگرت خارج می‌کند سازگار نباشد.

احمد امید انتظار

سه چیز در وجود انسان به ضرورت:

- ۱- نیرنگ
  - ۲- شکر
  - ۳- شکستن پیمان
- سه چیز نتیجه سه چیز است:
- ۱- بی‌وفایی نتیجه شکایا بی‌وفایی
  - ۲- گشایش نتیجه رنج
  - ۳- آسایش نتیجه سخن

مارینا خوشه چین از لیس‌سند پیچ‌جوزجانی

### خوش اشتها

دختری به رستوران گرانقیمتی در هالیوود رفته بود. در آن جا ناگهان متوجه شد که آلن دلون هنریشه معروف فرانسوی پشت میز مجاور نشسته است. دخترک مدت‌ها به او نگاه می‌کرد تا پیشخدمت برای گرفتن دستور غذا سر میزشان آمد و پرسید: «چی میل دارید؟» دخترک آهی کشید و به آلن دلون اشاره کرد و گفت: «اورا با چند دانه تخم مرغ!»

یاسمین صباح لطیفی

### رازمه نقیبت

- یا کیزه باشی تا مردم از شما نگرند.
- موبد باشی تا همه شما را احترام کند.
- خندان باشی تا باری از دوش دیگران بردارید.
- خوش‌قلب باشی تا کسی را نرنجانید.
- راستگو باشی تا تمام مردم بالای شما اطمینان داشته باشند.
- مسلمة سعادت

# چرا در جیبوتی زمین چاک میشود

مانند زخم بریده شده، بزرگی می‌نماید که زهر قشر نازکی از پوست به آهسته‌گی شفا یابد.

چاکه مذکور بازده سال پیش بوجود آمده است. تاریخ ۱ جنوری ۱۹۷۸ وسایل تختکی مرکز زلزله سنج شهر جیبوتی، که معمولاً هر روز ۲ تا ۱۰ تکان زلزله را ثبت می‌کرد، بیشتر از ۶۰۰ تکان زلزله را ثبت نمود. جلو چشمان فرنگدان‌های این مرکز زلزله منطقه یاد شده باهلیکوپتر پرواز کردند، منظره بی‌مانندی، قرار داشت. بسیاری نخستین بار دانشمندان شاهد پدیده بی‌بودند که چی گونه دوخته‌بی‌بزرگی از قشر خارجی زمین از هم فاصله می‌گیرند و قشر خارجی جدیدی بوجود می‌آید. در اثر برودت‌های حرکتی زمین، تخته‌های همجوار کنار هم لغزیده و گاه گاهی شکسته‌گی‌هایی نیز به میان می‌آیند.

مگمای که به سمت بالا راه می‌یابد، هر یک از قطعات را به جهت می‌کشاند، این حرکات افقی تخته‌ها، سبب می‌گردد تا اوقیانوس‌ها سالانه چندین سانتی متر فراخی یافته و بر اعظم‌ها از هم فاصله گیرند، یکی از مراکز این تحریک، منطقه شاخ افریقا است. به عبارتی آید، درین جا تخته‌ها پدید آمده و هلالی زیادی نشا. های افریقای و هریس بایکدی بگردند هنده آنست که افریقای شرقی روه رواند، طوری که کاره‌هایش در امتداد فرورفته‌گی‌های افریقا در اثر حوادث سال ۱۹۷۸ در شرقی از میان‌بری اعظم جسد ا طرف مدت کوتاهی، در حدود خواهد شد. برای امتزاهم در رشتند.

«در زمانه‌های کهن، روی دامنه‌های جنوبی بحیره احمر (بوتی) دختر دریا بی‌همایان گشت و در (سوگه) سرنوشت حزن‌انگیز انسان‌ها که با آخگر خورشید و زمین بایر و بی حاصل می‌زیستند، شکوه سرداد. چنین است روایت کهن در نواحی شمال شرقی افریقا که نام کشور جیبوتی نیز از آن نشأت نموده است. اگر این خان، امروز ببارد بگر پدیده آید، مجزوه بی راتاشا خواهد کرد.

در هر حال، روزنامه جیبوتی به نام لاری ویل نام من مقاله بی‌درمورد چاک شدن زمین در جیبوتی که از چندین سال بدینسو توجه پژوهشگران کشور های زیادی را به خود معطوف داشته است، چنین حدس زده است:

در واقعیت امروز بین فرو رفته‌گی جویب-هرب که مانند اباندکس در کنار خلیج تاجورا قرار گرفته و بحیره ازل که ۵۰ متری زوفا از سطح بحیره عمیق دارد در حدود ۲۵ کیلو متر در زیر ایجا گردیده است. عرض این درز در بعضی جاها به هشت متر می‌رسد. عمق بین دیوارهای سنگی که باز است (سنگ‌های مگمایی) بی‌انتعاب نظر می‌خورد. مگما (ماده آتشفشان از هماغ زمین) خود را به طرف بالا کشانیده و منجمد گردیده است. این منظره



محرقات این تحریک عظیم مثلث انار (قارا) است. مثلث انار، از جانب خشک توسط سطح مرتفع ایتویا و تخته سومالیا و از سوی شمال توسط بحیره احمر و خلیج عدن محدود می‌گردد. یک صحرا و دشت تلم است.

در وظیفه اصلیت مثلث انار مدت زیادی، تناقض و تضاد نظر وجود داشت ولی اکنون روشن است که تخته هریس به سوی شمال شرق نزدیک شد می‌رود و تقریباً در مدت ده میلیون سال خلیج سانقی متر فراخی یافته و بر اعظم‌ها از هم فاصله گیرند، یکی از مراکز این تحریک، منطقه شاخ افریقا است. به عبارتی آید، درین جا تخته‌ها پدید آمده و هلالی زیادی نشا. های افریقای و هریس بایکدی بگردند هنده آنست که افریقای شرقی روه رواند، طوری که کاره‌هایش در امتداد فرورفته‌گی‌های افریقا در اثر حوادث سال ۱۹۷۸ در شرقی از میان‌بری اعظم جسد ا طرف مدت کوتاهی، در حدود خواهد شد. برای امتزاهم در رشتند.

ترجمه: رهتاب

# روزنامه

بقیه از صفحه (۶۷)

تان شوم خیرات تان شوم اینبار از گنایم بگذرین ، ده آیند متکرار نخواهد شد اما رئیس تهرالسود چیغ زرد ، بان گوشک بی کفایت به درد نخور ، و مامور بیچاره کندی عذر و زاری هم جایی را نمیگیرد ناچار قلم و کاغذ برداشت تا مقرب بر طرفی اش را بنویسد . ولی هنوز قلم کنونی نکرده بود که باز هم هوس زاری و التماس و سوس به اش کرد و یا خود اندیشید : بی اغریب شاه خان یک دفعه دیگه هم دل به دریا بزن و بسک زاری نگفته کو اگه خدا که دل سنگ رئیس به رحم بیاید مامور

باز هم تلیفون کرد و وقتی بلی شنید عاجزانه نالید : از برای خدا - رئیس صاحب هفت سریال دارم - اگه بر طرفم کنی بیچاره میشم بر باد میشم اما رئیس اینبار نه چیغ زد ، نه غرزدونه هم فریاد کشید بل صدای از گلوش کشید که بسه انفجاریک بسبب من ماند و بیچاره مامور که صبح جایی هم نخورد بود و از گرسنگی دلش مالش میرفت از شنیدن صدای این انفجار زانوهایش سستی کرد - دلش بیحال شد و چار یلاق نقش زمین گردید .

و اما لحظات چندی نگذشته بود که باز هم زنگ تلیفون رئیس به صدا درآمد و همزمان با این تلیفون باجه رئیس نیز یالب و لوجو کشتال به دفتر رئیس رسید و رسماً شکایت کرد که چرا سرعت معین مورتها را روان نکرده است رئیس

گوشی را برداشت پنداشت باز هم همان مامور غریب شاه خان است که عفو تقصیرات میخواهد و اینبار در حالیکه میخواست مجرم را در حضور شاکی بی آب کند حتی مهیب تر از صدای بسبب فریاد کشید : احق فصول بی همه چیز بان گوشک ( اما اینبار رئیس به جای صدای جریگی مامور صدای شنید که بند دلش پاره شد بلی اینبار مامور نبود بل وزیر بود که با خشم و غضب میگفت : چه بد میکنی رئیس ، تو به توهین میکنی به یک وزیر . . .

اما رئیس نشنید که وزیر گرچه تحت زیر آسمانش سیاهی کرد فشارش که همیشه بالا بود بالاتر رفت و بعد رتبه با تمام طول و عرض و ضخامتش از چوکی پایین افتاد و نقش زمین شد .

## سنجاق

بقیه از صفحه (۶۷)  
تا تکبیک های محیلانه بار فیکس بود ، از همان آغاز مرز یاد تر ساند ، و اما خود را تسکونی میدادم که کم از کم من هم چند بار چیز هایی گفتم .  
آقای بار فیکس گرچه صرفاً چهل سال عمر داشت ، ولی موهایش کاملاً سفید شده بود که بابهنی در از پیش چهره او را نمای میداد .  
ارتوصیه نامه ام را خوانده پس از این که چند لحظه بادقت به سوپ خیره شد گفت : - باشد ، من فکر خواهم کرد ، اکنون جای خالی ندارم

اما برایتان احوال خواهیم داد . تا دروازه مرا همراهی کرد ، اما چون در اتاق انتظار ، د بگسر کسی باقی نمانده بود ، کسار پنجره ایستاد .  
در حالی که به وعده نا - مشخص او فکر میکردم از زبانه پایان شدم ، در واقع این مساله برام چندان ارزشی نداشت . مهم این بود که ملاقات سپری شده بود ، اما کاکا هم چسی خواهد گفت ؟ حتماً باز مرا (( نازدانه )) تنهیل )) خواهد نامید ، در حالی که من هم میخواستم از آقای بار فیکس

جواب قاطع ترداشته باشم ، در این لحظه قصه پس از آلفونس آله در مورد یک جوان به کار کبرای جلب نظر یک بانک دار سنجاقی را از زمین بلند کرده بود ، در ذهنم خطسور کرد ، فکر کردم چرا من هم از این حقه ، موثر استفاده نکند .  
دو هر صورت در این آزمایش چیزی را از دست نخواهم داد ، خوشبختانه در بخن پالتو خود یک سنجاق داشتم ، آنرا بیرون کردم و با دست راست محکم گرفتم به وسط حیاط کیسه رسیدم ، و تظاهر نمودم که سنجاق را از روی زمین برمیدارم . . .  
از این حقه ، زیر کانه نتیجه فوری بدست آمد .  
شنیدیم که کسی صدایم میزند :  
- جوان !  
- بفرمایید !  
- آهالطف کرده ، یک لحظه بالاتر تشریف آورده میتوانید ؟  
این بار با قلب مالا مال از امید ازله ها بالا شدم ، آقای بار فیکس در آستانه دروازه - اتاق کار خود قرار داشت ، او پرسید :  
- آه شما که ام سنجاق

را از زمین بلند کردید ؟ با قاطعیت جواب دادم : - بلی نه باید یک سنجاق هم ببهوده ، روی زمین بوفند .  
آقای بار فیکس حرفم را قطع کرد ، گفت : یک عادت خوب و در - خور توصیف شمارا صد کردم که برای تان پاسخ قاطع را بگویم ، تا دیگر این جا سرگردان نشوید .  
روی من حساب نکنید - شمارا به جهت سگرتز خود استخدا ام نخواهم کرد ، زیرا به نظر من شما آینه چندان خوین در - پشرو نندارید .  
- اما چرا ؟  
- زیرا همین لحظه دستم که شما آدم زهاد قرآن کارسماز کم ادعا و بی نهایت سردرگم و خجالتش هسته ، با چنیوسن خصوصیات کسی در تجارت - نمیتواند به شرفت سر می برداشته باشد .  
بد بمنتزب در فرجام پاسا پاسخ نهایی امانتی از نزد اورقم ، و یا خود گفتم طبعاً آنرا به عین شکل به کاکا بازگو نخواهم کرد ، فکر میکنم بهتر خواهد بود ، اگر اود رمورد تصمیم نهایی آقای بار فیکس ، چیزی ندادند .

## کهای جهان نما

عکسهای محافل خوشی و سرور شما را با کیفیت عالی تهیه مینمایند ، پورتیت های خوب را در همین جا عکاسی نمایید .  
آدرس : شهر مزار شریف متصل شفاخان ملکن شمال روزه شریف



# فداکاری

در محلی که سخن از فداکاری در راه عشق و عاشقی بود . (برنارد - شاو) نیز حاضر بود . هر کسی به نوبه خود حکایتی گفت . مثلاً یکی گفت : مردی معشوقه خود را بی حد دوست داشت . ناگهان معشوقه او در اثر مرضی قلبی وفات یافت . عاشق مذکور به حدی ناله و فریاد کرد که در همان ساعت جان سپرد . شخصی دیگری گفت : منم حکایتی را شنیدم . ام که معشوقی وفات کرد و عاشق گفت به پاس وفاداری در روز سم به تو خواهم پیوست و چنان هم شد . یعنی در روز سم پس از ناله و فریاد زیاد جان به جان آفرین سپرد . به همین ترتیب همه گی حکایتی گفتند تا نوبت به (برنارد شاو) رسید . او گفت : عاشقی بی حد معشوقه خود را دوست داشت که یک لحظه بی او به سربرد . نمیتوانست از قضا بد معشوقه روزی فوت کرد . عاشق بیچاره بی حد بی سررس باشد و بسیار ناله و فریاد کرد . بی حد وفاداری ها از خود نشان داد . سروروی خود را با ناخن کد تا که از همین رنج سرد .

مردم پرسیدند :  
چند ساعت بعد از معشوقه خود مرد  
برنارد شاو گفت :  
هفتاد سال بعد .

فرستنده : نفیسه آرزو صدیقی

# تفریق المثلها

\* دل که تنگ نباشد . سروروی  
تنگ نیست .  
\* باناه نشینی ماه شوی . باقار -  
باز نشینی تباہ شوی .  
\* هر سخن جایی و هر واسطه دار  
خانه . مکرریانی دارد .  
\* بزد رخم جان کندن . تصاب  
در رخم ریشوه . تفتیش .  
\* کابل بی برق باشد . بی آردنی  
نطیه کند . بلیقیس بسل

# رسم و رواج

بسر کوهکی نزد پدرش رفته گفت :  
پد رحان . چرا هنگام نکاح  
مورسود امام دست همد پیسرا  
میگیرند و با هم دست میدهند .  
پد راهی کشید . گفت :  
پسر جان . این یک رسم و رواج  
است . بوکسرها هم قبل از شروع  
مسابقه با هم دست میدهند .  
فرستنده : هوسی حمید



# میراث

شخصی از دست خود پرسید :  
- از پدرت چی میراث ماند .  
دوست وی جواب میداد : هیچ  
نقطه عقل او .  
نفر اول می برسد : پس او چه  
کردی .

ارسالی احمد امید انتظار

# گفتگو

اولی : د پشب خوابیدم  
دومی : بعدش چی شد ؟  
اولی : صبح بیدار شدم .



# مصاحبه با چای

— ببخشید شما خود معرفتی می کنید؟

— پلی چرانی! اسم من چای است و تخلصم هیل دارم.

— معذرت میخوایم، میخوایم ستم از شما درباره سکونت و آدرس تان بپرسیم.

— تشکر از پرسش تان! سکونت فعلی ام که می بینید عبارت از موتر هیل ملی بس است و درین موتر ها خدمت در پیور و نقاشی می کنم و...

— ببخشید کپ تانه گرفته به گل آنتا ب پرست بدل شود، شما غیر از موتر هیل ملی بس در منی بس ها و سه صد و دو هالی ده افغانستانی جرادیده نمی شنید.

— ولا دیگه چه بگویم؟ چسبون آن در پیورها از دل و جان زاننده کی میکنند به خاطر یکس تمام عایدات به جیب خودشان انداخته میشه، ازو خاطر دیگه آنها برای خوردن من بیکسار نیستند. خوب! بیشتره چه بودم؟ — میخواستی درباره سکونت تان بگویی!

— ها! راستی و سکونت اصلی ام دفاتر و ادارات دولتی میباشد و به زینت بخش میزهای پیشروی مامورین هستم، گاهگاهی برای هوا خوری به خانه های میرم که وقتی مهمان از دروازه پیشرا بیرون گذاشت، صاحب خانه میگوید: رفتین! آگه نی چای برایتان دم میگردم و اگر مهمان

شاه باشد و دور بخورد، مسه خدمتش رو میکنم. اس دیگه کارو بام زیاد اس. مقصد خوده میرسانم.

— خواننده های گرامی! محترب چای گهتی های زیاد دارد اما انسوس که آخرین د تایق عمرش رسیده و بیاله رایکی ازاند یوا ل های در پیور در دست دارد و در حال بف کردن است.

صفحات (بومی خنده) را (برای مرتبه) تحت نظر ظاهر اسپرسی

هرگز به طریقی سرمان ننگد تصاب جدا و نازاند اس ننگد تصاب اگر ننگد گومند نیست از نازان بپرسید که چرا ننگد

ارسالی محمد اسحق از چارلز های حاجی پهنوب

می ننگد

## نکته پرانی

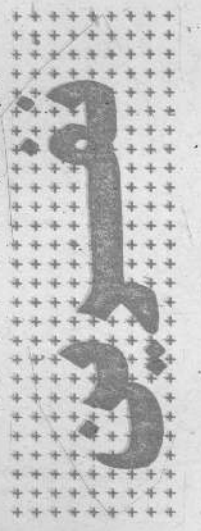
- \* میگویند موسیقی غذای روح - ایمان است. بس وای به حال روح ما مباد ست بخت این آشنیزهای امروزی.
- \* درد نیاد ونوع مرد وجود دارد که زن هاراد رک نمی کنند؛ مجرد هاروماهل ها.
- \* مارعینکی بدون عینک نمیتواند نیش بزند.

ارسالی ریتا ونوزبه خلیلی

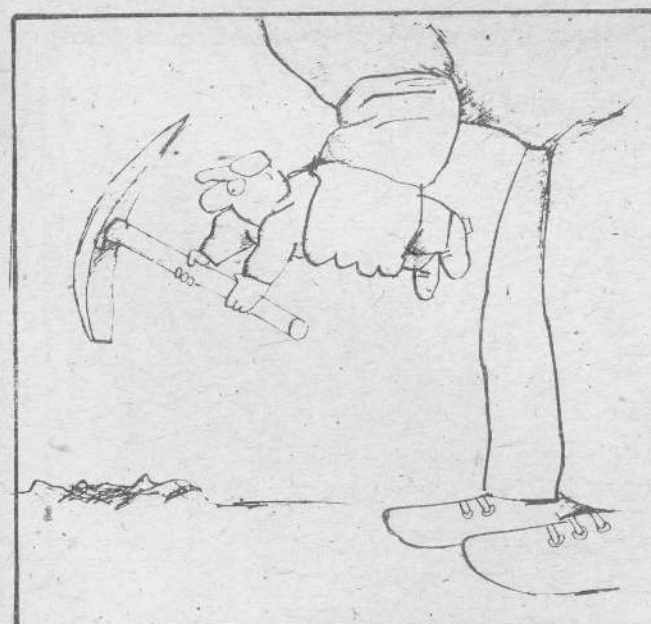
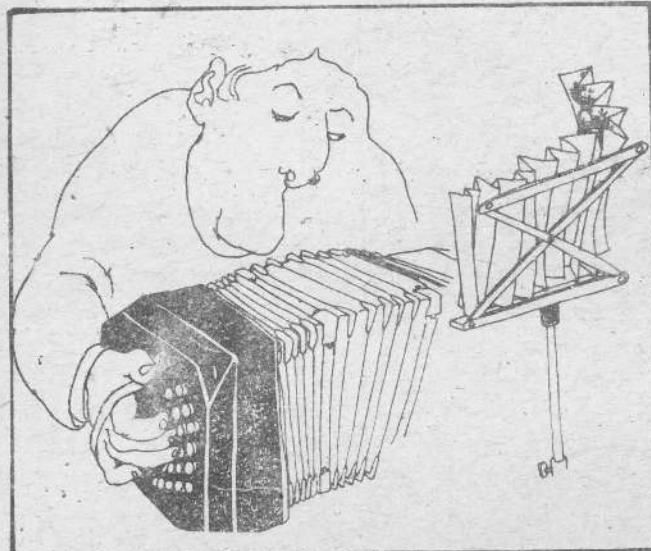


یارب آن شوخ دلا زار شد آزارش ده  
 عوض شیرو شوکر ترشی و آچارش ده  
 زنج بی خرچی من بیند وگرد خوشدل  
 عیش او تلخ کن وضعه بسیارش ده  
 او خورد قورمه جلو هر شب وین نان و پیاز  
 بعد ازین دال خذک هفته یکبارش ده  
 چند روزی جو من غمزه بی آردش کن  
 بهرک نان دوصد گردش بازارش ده  
 تا بداند که مرا عمر چسان میگذرد  
 قرضش از سر بیران دیده بیدارش ده

سید عبد العلی رحمانی



کارتون



# حاضر جوابی ها

حاضر جوابی ریچارد برتون در هالیوود زمانه همه است. روزی که او نمايشنامه (ریچارد سوم) اثر شکسپیر را روی سن بسازی میکند، در موقع ادای این جمله معروف (من کشور را با بسک اسپر عوض میکنم) یکی از تماشاگران چنان گفت: آیا بایک خر حاضر نیستی معامله کنی؟ برتون بدون اینکه خون سردی خود را از دست بدهد، ناگهانی گفت: چرا؟ لطفاً روی من تشریف بیاورید.

## (۲)

یک روز داغ و آفتابی یکی از بچه های محل از پیورمدی داد نایی میبرد. بابا جان از جهنم چه خبر است؟ پیورمد با حاضر جوابی و خوشنودی میگوید: هیچ بسم پدرت را آتش زدند، وملايك بد نیال مادرت رفتند که من از جهنم خارج شدم.

# کمک

بسرک به مادرش میگفت: مادر در ده افغانی به من بد میخواستم به یک پیورمد بد بخت بد هم. پیورمدان مادر: خیلی خوب که به فکر بیچاره ها هستی، این پیورمد چی کاره است؟ آن مرد تکت فروش سینماست. ارسالی احسان الله صادق

# سایه های طلا

۱. مرامورد ملامتی قرار میدهند که با کلمات بازی میکنند، و اما من شمارا میبینم که با انسانها بازی میکنید.

۲. کلاب ریشه خود را بو کرد و گفت:

— ای بد بوی بی حاصل. برای بعضی ها به خاطر میباشی معاش میدهند که بیدار باشند در حالی که آنان اصلاً نمی توانند خوب بخوابند.

۳. مصیبت لکچر دهنده حرفی در این است که باید در مورد مطالبی که چیزی از آن هانمیدانند صحبت کنند.

۴. غلطی هر قدر بزرگتر باشد، با همان قدر با جدیست، از آن دفاع میکنند.

۵. آرزوی داشتن پسر، دختران زیادی را به دنیا آورده است.

۶. بسیاری ها صاحب طفل میشوند، بدون این که هنوز طفل بودن خودشان پایان یافته باشد.

XXX

مترجم حمید خراسانی

نوشتۀ محمد اسمعیل شمس‌غزنوی

# زور بالای زور

تصیرات می‌خواهم. جناب رئیس به خدا از یادم رفت عفو کنید. اما رئیس خشمناک غرزد چتیانه بس کو احق گوش کوچمه میثم ماموزار زد امرکتین ورئیس بازهم غریبند: ده ظرف پنج دقیقه مکتوب برطرفیته نسبت بی کفایتی در امور نوشته میس ویرامعا میاری - نماید یچه گفتم و پیش از اینکه مامور جوابی بدهد باچنان شدف گوش رابه تیلفون زد که مامور بیچاره جتکه خورد ولوزید. بیچاره مامور برسروروی خود میزد وحیران بود که چه کند باخود می اندیشید اگه برطرف شوم بریاد میشم بیچاره میشم. اولاد ایم گشنه می مانن. وضمن این اندیشیدن ناگهانفکری به سرنزد گوش رابردانست به رئیس تیلفون کرد وقتی صد ای رئیس راشنید باهردم شهیدی - تمام زار زد: رئیس صاحب قربان

بقیه در صفحه (۶۳)

نمی گفتند. خوب ماموزور رئیس رابه حال خود میگذارم می برد. زب به شرح واقعه بییکه سرحد رئیس و ماموزور به شفاخانه کشاند. درست سر ساعت یازده بجعه همان روز بود که تیلفون شعبه زنگ زد وهمان مامور پایین رتبه گوش رابردانست وگفت بلس صاحب امرکتین. صدای غسور و وزنگه بی درگوش مامور شنیدن انداخت. بلی صاحب سزته بخوره بی کفایت به درد نخور مه دیوزنگته بود مت که هشت بجعه امروز ده موتره به خانه باجم روان کوکه از گارته سه به مکوربان کوچ کشی میکنند. وتوی کفایت تاحالی روان نکدی. مامسور بیچاره از شنیدن این حرفها جرقمن به پیشانی اش زد ویاخود دقت: ای تن قافل بریاد شدی و آنگاه درحالیکه نفسک میزد عاجزانه درگوشی تیلفون نالید: عفو

خورشید استی رئیس اگه خدا نخواسته چیزی شوی بستم ریاست بی رئیس میشه. رئیس که از این ابراز تسلی مامور موهاش سیخ میشد ملتعب وسر سیمه میفت: نی نی مامور صاحب ای چاره نزن خدا هر دو وچاره صحت بته که به خیر سرکاروزند می خود برم. اما بآنکه این دو فرودست و فرادست در میان - تعجب که حتی خودشان را فرادست گرفته بود صمیمانه از حال یکدیگر جویامیشدند از گفتن اصل مطلب که چرا بیمار شدند خود داری می کردند ولی ضمن این خود داری هر کدام در حصه خود میدانستند که از دست توست ای مامور ((آسمان جل)) لافری که به به ای حال و روز اقتدیم ویا اینکه از دست توست ای رئیس. هشت تن مانند که به مرض شدیم. اما اندازه نگهید داشتند و چیزی

یک روز رئیس ویک مامور یک ریاست در یک شفاخانه در یک اتاقی زیر نظر یک دکتر بستری شدند و امسالموضوعیکه این یک یک هارا به دو مبدل ساخت. همانا نظر دکتر معالج بود که یکی را مضم به بالا رفتن فشار کرد و دیگری را که همان مامور پایین رتبه باشد به پایین رفتن فشار محکوم ساخت. این دو مریض بنا بر مثلیکه میگویند در زندان حسی مثل یکدیگر دوست میشوند پس زودی درسی تسلی و دل داری یکدیگر شدند و با صمیمیت دستا دوست جان جانی از حال یکدیگر می پرسیدند که: مامور صاحب الهی به خیر جور شوی تره چی کند که در نعمت ناچور شدی توخونه فشارت بالا بود و نه زیاد از اندازه چاق بودی. مامور هم ناله کان زار میزد: رئیس صاحب - نصیب دشمنان تره چی که



روز صبح نزد این آدم هولناک حاضر شدم. دفترش در یک تعمیر کوچک در آخرین چهارم بزرگ قرار داشت. در دهلیز با پنج و شش نفر روبه رو شدم. آقای بارفیکس به هر یک از مراجعین دوسه دقیقه وقت میداد. برای اشخاص محترم تر که باید بیشتر انتظار میکشیدند اتاق انتظار جداگانه‌هایی که زیاد بزرگ هم بود وجود داشت. قضایای ساختن و خستنه ساختن قبلی فراتر از یکس از بقیه در صفحه (۶۳)

آقای بارفیکس در پاریس به حیث یکی از هوشیارترین تاجران شهرت داشت. او بسیار چشور بود. با سرعت حساب میکرد و مردم را خوب میشناخت. کاکام بوژون که در فکر یک آینده خوب برای من بود روزی برایم گفت: - حتماً باید به حیث مکتور آقای بارفیکس شامل کارشوی درحالی که توصیه نامه کاکام را باخود داشتیم. بک

مترجم: عبد خراسانی

## تذری از فرانسسه

# خپل فال وگورئ!

(شنبه)

تپه رتبه مامورته توصیه کيزي چي په دغه ورځ دخپل آرمڅي ته ورته شسئ ټخکه چي آرمڅي د جمعې ورځ په کورکي تيره کړي وي اود خپلې بنسټي له بي خايه ناند ريو او نرمايشونوڅخه بي اعصاب نورمال نه وي .

په دغه ورځ به ناخايي خوښي درته پيداشي ټ امکان لري چي دا خوښي به د ناوايي په دکان کي د بي نوميته ډوډي ترلاسه کولوي .

خوښي نجوني دي هونسياري وي ټخکه چي مجرد مامورين به دغه ورځ خړلې زيري اووتوکړي دريشي د فترنوته څي .

نارينه دي د کورله جارو کولوڅخه ډډه وکړي ټ که نو د اوني ترپايه به بي جارويه لاس کي وي .

(پکشنبه)

که په کميسيون پوري دي د کار دخلاصيد وکړم اميد ترلي وي له هغه څخه لاس ومنيځه ټخکه چي له تاڅخه د تيلفون اوپريډ سپارښت مستحقين ډيري .

رسمي کارکوونکي په رسمي وخت کي دليلاي شيانود اخستلوپه چانس ليري .

د آيس کريم خپلويه وخت کي ډيه ډيره مه راباسه ټ هسي نه چسي د آيس کريم په خاي دي مچان ترستوني شيونه شي .

د دي له پاره چي بظلمون د سرويس په گڼه گڼه کي درځني ونه لويږي ټ نوکمريند له ياده مه باسه .

(دوشنبه)

که چيرته دي واوريدل چي يودانه باد رنگه به شيبته افغاني دي نو مه حيرانيزه ټخکه چي يودانه هگړه له ديرشوکه نه ده .

زړه دي غواړي چي رښتيا ووايي ټ خود رواغ دا اجازه نه درکوي چي ډيه دي په رښتيا وچليږي .

د مکرويانو هلکان چي د سروينستان بي په خټ کي د ازيکي جارويه خير بپروي يادي وينستان لنډکړي اويادي د حشراتوڅخه داروواخلي ټخکه چي اوس په مکرويانو کي تودي اوبه نه شته .

هر وخت توره دريشي مه اغونده ټخکه چي خاوري اوډور وي ټ درځني زړنده گڼي جوړ کړي .

(سه شنبه)

که د زړه تکليف لري اويادي اعصاب کمزوري وي ټ نوکچالان مه بيه کوه ټخکه چي د بي بي اوږد لوسره سکه ونه کړي .

په داسي جيب کي پيسې مه زده چي پوستکي ته دي نيز دي وي ټخکه چي جيب وهونکي دي په پاکی باندي ورسره غوڅ اوژور ټ نه کسري .

ژر تر زړه په کورکي بولورپاشي وکړه ټ که نو خسک به دي پوستکس وپاسي .

سرله اوسه د زړي لپاره د سکرو اوډيزلويه ټه کي شه .

(چهارشنبه)

څوک چي غاښونه نه لري ټ د هغو لپاره به غذا پيټه او حلوا ده .

هغه هم د زيارتونو ترڅ .

د عاشقانو لپاره د زيارتونو ترڅ د ملاقات او خيرات به چانس موجود دي .

ټ سلاسي خوښي په ورته پيداشي ټ امکان لري چي دا خوښي به په بناړي سرويس کي د تش څوکي ترلاسه کول وي .

د اختراو وډونو په ورځ دي هلکان کوښښ وکړي چي په کومه نجلسره

## د تظيفا درياست ډېډوم د ميچا نوښت

رارسيدويه درشل کي د دغه  
لهاي مچانويه لاندې شرحه يـ  
پيشام صادرکړي دي .  
د بناړ د تظيفا نوښت رياست قدر  
منو غږ و اوزموږ غمخوږو يارانو !  
ستا پسي له هغې باملرني څخه  
چي زمونږ د ژوندي بائي کيد واود  
نسل د ډيډوالي په خاطر موجوده  
ده ټ د مچانود تولني غږ يد بناړ  
د کوڅو د ټولو مچانويه نماينده گي  
د زړه له کومې مننه څرگند وي ټ موږ  
بنه خبروچي په دي راوروستسه  
وختونو کي د تيلود نشتوالي په نوم  
ستونزه تريو بڼايه ليري شوي ده ټ  
خود اچي ستاسي د پاکولو برسول

د بناړ د کتافوله مند وقونو  
څخه د کتافوډ ارا ليقا ټ خبر  
راکوي چي دروان کال اوږي د



مين نه شي ټ که نووروسته به د مچ غوندي لاسونه مروړي .

(پنجشنبه)

ټ هغه څوک چي په بي لاس ډوډي خوړي ټ نوکيڼ لاس دي د کاسي  
له پاسه ښوړي ټ که نومچان به ورځني په کاسه کي ولويږي .

ټ که پلورونکي (هتيوال) دي پلارهم وي ټ چي په قسمونو ونه لويږي  
ټ بخت دي بيدار دي ټخکه چي خواښي به ميلنه درکړه راشي .

ټ د واکوه چي د بريښنا د برح مامور درباندي مهربانه شي ټخکه چي  
بيگانه ته په تلويزيون کي هندي فلم دي .

(جمعه)

ټ که په کورکي دي زړه په تنکيزي نود سباورن به سچله کي د ښجاره  
له هغه څخه سود اړنيسه .

ټ هغه څه چي له تانه ورک دي بيدابه بي کړي ټ خويه دي شرط چي  
د کهنه فروشي مخه ورته ونيسي .

ټ مالوميزي چي ترکاري ډيره خوړي ټ خودي ته دي پام اوسه چي آيب  
درته په کيڼ کي ناست دي .

ټ که د خپلو دوستانو کره ميله شوي نو ډوډي بي ټوله خوړه ټ خو  
د دنيا په هغه اوډغه سرخښو باندي د جاما غزه مه خوړه .

# دري گونی اتحاد

خه موده بخوازموز به کوچه کی د پاکتر کتنه پراستل شوانه لوجه بی ویکل جی: ((د ماشومانو د ناروغیو معالج)) . پاکتر به دغه کتنه کی یوتن د یانسان او بیچگاری وهلوباره هم شریک کړي و ه خوره خو تیر میاشتوکی هیڅ ناروغ بیدانه شوچی د پاکتر کتنه ته دي ورشی اوبدي حساب د . د کان کرایه هم ورباندې تاوان وه . مگر هغه بله ورځ چی د کتنه ترڅخه تیریدم اوهسی می ورته بام شو چی دننه کتنه له خلکو ډک وه او حتی یوشمیر باندې د بلیو په لاره کی خپل نوبت ته سترگس په لاره وو . کله چی خوقده هاخوا ورځنی تیرش که کیل می چی د پاکتر د کاروبی د آیس کریم دکان خلاص کړي دي او کله مې د پاکتر د کتنه په خپو ورباندې گڼه گوڼه وه . مالا به دي خبره جرت واهه چی ناخپه می پنځه شپږ گاهه ورباندې د پو د رملتون به لوجه سترگی ولگیدي . که کورن چی د همدغه پاکتر بخوا . نی کېو پر اوبانسان والا د میز تر شا په یولاس خلکوته دارو ورکوي او به بل لاس ورځنی پیس را شمیري په د رملتون کی گڼه گوڼه هم له کتنه او ایس کریم فروش څخه که نه وه .

د دغو دریو صحنو په لیدلو سره راته ثابت شوه چی د ایس کریم به د کان کی ناروغان تولید یزي او پاکتر بیاله د غو تولید شویو ناروغانو څخه نیس او درملتون والا د پاکتر له غنی نسخی څخه د پیسو بند لونه تولید وی له هغی ورځی چی دغه دری گونی اتحاد منع ته رافلس دي نو د کوخی د اوسیدونکو په نه د دوه شوي .



لاتراوسه به دغه نوم مو تونه زمون دغذایی زیرمود جوراوتالاکولوسو لپاره نه دي رايستلی . به تاسی باندې نور هم زمون اعتماد له خوا څخه خو خو محله زیات شوي دي . همدغه راز دوي د دغه بیغام په لړکی د مگرو بونود لیز د ولوسه برخه کی له بلان څخه د زیات کار زمه کړي ده او پاپی څرگند کړي دي چی د شرایطو د مساعد والی به صورت کی به د تنظیفاتوله سند و قونو څخه د د اوطلبانو لسی د خلکو کورونو ته هم راستوي . خو د کورونو په پخلنه کی خپل تاریخ ر سالت ترسره کړي .



یعنی کسان د بیچگاری په مقابل کی یا حساسیت لري او یا هم پانیزې . د دي له پاره چی د ونوله بانک سره د ونود مرستی به وخت کی دغو کسانو خپله ونډه ترسره کړي وي نو د ونی بانک ته مشوره ورکول کيږي چی د دي کار له پاره څسک تریه کړي . خو د دغو تعلیمی اوتریه شویو څسکو په وسیله د کورنیو آسانو د بیچگاری په بحای له ونه ورکونکی څخه ونه واخلي .

نوم اومقام ترلاسه کوي . پروانه لري چی سر پوه هر نوم مشهور شی . لکه هدف له نوم ایستلو څخه دي . په دي باب د دي ژبی یو متل دي چی : ((د رجري بنشین نام بکش)) .

همد اطنز لیکونکی دي چی بی نومه بی نښانه خلک د نوم اوبنسان خاوندان کوي ، او همد اطنز او انتقاد دي چی ناپیژندل شوي خپري د امرنو په مقابل کی د پیژندلوي او اعتبار ور گزوي . که چیرته له ماسره د خپلی موسسی په خریداری کی د طنز لیکونکی د انتقاد نوم مرسته نه واي نسو د ریاست خوکی به می په خوب کی هم نه واي لیدلسی .



## د طنز لیکونکو له برکته

تول پیشرفت او ترقی د طنز لیکونکو د انتقاد و نوم حصول بولی . نوموړي به دي نظر دي چی هرڅومره د طنز لیکونکو له خوا څوک انتقاد شی ، هماغومره به تولنه کی شمسو هتر بران چی بخواد گو . لهوتشولواو وجیب ډکولود ریاست د خدمتو د یوز او اوس د دغه ریاست برحال رئیس دي . خپل



بقیه از صفحه (۵۵)

در آن معروف بازی (بدمنتن) و گزوه می به بازی تنیس میر- د اختند و به یک سخن، که ماحولی بود آنگه از صدق و صفا و صمیمیت و یک رنگی، همه یکسان بودند. تبعیض خورد و بزرگ، امرویان و کازگروگان فرماد ران وجود نداشت آن روز راه خاطر دارم کسه (اشوک کمار) آمرلابراتوار بود و حرفی از تمثیل و هنرنمایی نمیید است. آنروز راهم فراموش نکرده ام که (دلپ کمار) در قلم (جوار ناتا) مقابل (مرد ولا) ظاهر شد و بسیاری از مردم گفتند این جوان در دایره، فلم هادیر باقی نخواهد ماند، در حالیکه هیرویین فلم (مرد ولا) بسیار شهرت گرفت.

زمانی راهم به خاطر دارم که برای اولین بار موقع یافتم آزادانه و با استقلال فکری از یک فلم (اد یوکارانی) فلمبرداری نمایم برای این پیش از آن، همه امور تخنکی فلما- به ویژه فلمبرداری به دست خارجی ها بود. زمانی میسر شد که کار فلمبرداری (مغل اعظم) به دست من گذاشته شد. در این فلم (چند روهن) در نقش شهنشا، اکبر- (سپه) در نقش شهزاده سلیم و (نرگس) در نقش انارکلی تعیین شده بودند. کار فلم آغاز شد و هنوز هشت رسل فلم تکمیل نشده بود که (چندر- موهن) ناگهانی در گذشت و کارگردان مجبور شد که در کاست فلم تجدید نظر نماید که این امر مدتها به دراز کشید.

(آر-دی-مات) کارگردان و فلمبرداری نامدار سینمای هند که در هنر پرتوان او چون منبع نور بود رخشنده و خاموشی نداشت نیست میا فریاد:

در سال ۱۹۲۴ وقتی کالج دهلی را تمام کردم برای فراگیری بیشتر معانم آلمان شدم. در آلمان تصویر بر این بود که وقتی میتوانم به موفقیت نایل ام که لسان آلمانی را خوب بلد باشم که این امکانات برام میسر نبود. از آن جا به نیویارک رفتم و به زود ترین فرصت کارهای عملی را در استودیو معروف (فوکس قرن ۲۰) آغاز کردم و در هلهوی اساسات فلمبرداری به تجربه اندویدی در-

بخش لابراتوار نیز برن ا ختم مدت دو نیم سال این فراگیری به طول انجامید و بعد به وطن برگشتم و در استودیو بی بی سی تأکیز شامل کار شدم. چون (اشوک کمار) در بخش لابراتوار تحصیل و تجربه بزرگ نداشت لذا جاییش را برای من واگذار نمود و خود وارد عرصه سینما و تمثیل شد.

در سال ۱۹۴۱ نخستین فلم (اشوک کمار) یوکارانی) را بنام (انجان) فلمبرداری نمودم. مدتی کار من استقبال میشد، تا آنکه (همانسواری) چشم از جهان بست و استقلال کار استودیو بی بی سی تأکیز به پایان رسید.

در این جای برامون چند بازیگر مشهور سینمای هند، صحبت های بی شایه دارم:



حایل بود، شکل یک جهنم راه خود گرفته بود. از این جهت تا پایان عمر، زنده بقی رادر حال مجرد، با مادرش سیری کرد. بزرگترین رنج او، بیماری قلبیش بود و بزرگترین وسیله خوشبها پیش بدی برای از بهمانان در وستان دربارتی ها بود. او بول زیاد به دست آورد و همه را خن کرد و در پایان عمر زنده گسی



... این چه حال است اگر به صحت او آسیب برسد؟ ولی پیش از آن که کارگردان - پاسخ بدهد، برتهوی راج غنید: (تو به تماشای شونتگ فلم آمدی یا به منظور مداخله در کار دیگران؟) ماد رراجیور، سراز نشیدن صدای شوهر، دوباره به چوکسی نشست و دیگر صدای از او بلند

کار یافت و به زود ترین فرصت آوازه قائم کرد و به سکوی بلند شهرت و موفقیت زانو زد و عزت یز هر دل شد. وقتی ما برای تهیه فلم (مغل اعظم) به راجستان رفتیم، در ایستگاه ترن، هزاران هزاران هوا خواه او در ایستگاه گرد آمدند و بودند تا او را از نزد یک ببینند. تلاش های مخفی کردن دلپ کمار از انتظار، چندان مؤثر نشد و پیوسته فریاد میزدند: تا زمانسی او را نبینیم، بر نمیگردیم. چاره نبود جز این که دلپ صاحب ظاهر شود. این منظره در طول عمر بی سابقه است. برای اینکه در حدود بیست هزار بیست زن و مرد کودک بیمار را که آرزوی دیدن او را داشتند، روی چهارپای ها آورده بودند. منظره یک بیوزن بیمار خلی جا -

بول قابل توجه برای بیمارانی که به دیدن او آمده بودند. در لپ کمار در هلهوی استعداد بی نظیری که دارد، هنرمند و وسیع الصدر و وسیع النظر بود. و انسان بی نهایت پاک و شریف و با معاشرت است. او در نقش خود بسیار عمیق فکبر میکند و در کوچکترین رمزی از رموز هنری نقش، تأمل و مداخله فراوان به خرج میدهد. در یک صحنه فلم مغل اعظم، پس از دستگیری انارکلی شهزاده سلیم (دلپ کمار) به ناراحتی تمام نزد مادرش میشتابند و درخواست رهای او را مینمایند. در این صحنه، (دلپ کمار) بعد از یکبار و آراسته گن لباس در گردان استودیو به دیدن آغاز میکند، آن وقت، با وضع آشفته و نفس سوخته وارد صحنه میشوند و صحنه به قدری موافق به خواست کارگردان واقع میشود که کارگردان بیدرنگ برای کف میزند و این کف زدن به خاطر این بود که کارگردان نگفته بود که او چی کند. این خود او بود که صحنه را ساخت و پرداخت.

بسیاری را عقیده بر این است که دلپ کمار در کار کارگردان انسان مداخله میکند. ولی از آنجاییکه من او را نیکو بشناسم، عمل دلپ مداخله، نه بل که منتهای علاقه مندی او را به حرفه و هنرش نشان میدهد چه او در هر رشته بی ارزشته های سینما توگرائی، به حیث یک شاگرد پژوهشگر و کجکا و جستجوگر به کوشش های دقیق پرداخته و سرشته بی به دست آورده است.

من بدون اغماض و اغراض، این موضوع را آشکار میسازم کسه دلپ کمار فلم معروف (اشوک- جنتا) را خودش کارگردانی نمود و ولی بنا بر اعتقاد و اخلاصی که به (نتین بوس) داشت، روی رکلام ها و تایتل فلم، نام او را ثبت کرد. مترجم، این موضوع را تایید میکند برای این که وقتی پای مصاحبه با دلپ کمار نشستم، برادرش (حسن خان) و خواهرش (یاسین) از این موضوع خلاصه بی گفتند، ولی شخص دلپ کمار در حالیکه حقیقت بقیه در صفحه (۸۹)

# برای کارگردان

## موتی لال:

این هنرمند جوان مرد از وستان نزد یک من بود و کارگردانی راهم شوره او آغاز کردم. نخستین فلمی را که کارگردانی و فلمبرداری کردم (گجری) نام داشت که در آن (تویا) و (موتی لال) همبازی بودند. (موتی لال) انسان ظریف طبع بود و با همه همکاران باگشاده روی و صمیمیت برخورد میکرد. او انسان صاحب دست و دل باز بود و در موضوعات بسیار پیشی یاری افتاده هزاران کلد را خرچ میکرد. زنده گسی زناشویی او به علت تضاد های فکری و روانی که فیما بین او و همسرش

او، دچار حسرت و پشیمانی و افلاس و در به در می گردید به طوری که حتی فلم آخرینش نیمه ماند و او چشم از جهان بست. فلم نیمه مکل او به دریافت مد الهای طلایی نایل آمد که متأسفانه این افتخار راه چشم ندید.

برتهوی راج بد رراجیور (برتهوی) یکی از بزرگان سینمای آن روز بود که در فلم (مغل اعظم) او را از نزد یک دیدم و طوریکه لازم بود او را شناختم. این هنرمند خیلی به حرفه اش علاقه داشت. در قلم (مغل اعظم) به اقتضای صحنه فلم، قرار بود

در یک صحنه دیگر فلم (مغل اعظم) در شینر محمل، هدایت چنان بود که برتهوی راج به حیث یک باد شاه از حرکات ناهنجار (انارکلی) باید آن قدر برافروخته شود که در چشمانش سرخی پیدا آید. او به خاطر کاربرد این هدایت چندین بار تنفس خود را عدد بند میکرد. کارگردان استعمال یک نوع آدویه را پیشنهاد نمود، ولی او توسط قید نمودن تنفس خود، سرانجام صحنه را مطابق خواست کارگردان انجام داد. در جریان فلمبرداری همین صحنه همسرش حرکات او را تعقیب میکرد تا آن که کم حوصله شد و فریاد برآورد:

## نشد وید هویالا

(مد هویالا) یک دو شیزه خوش ریخت و صاحب اندام متنا - سب و زیبای در خورتوجه بود. آن روزها موضوع عاشقی او دلپ کمار به چند مورد خاص دیگر بسا افسانه روز بود، ولی به علت سوء فاهمات، ازدواج آنان صورت نپذیرفت و او هم روی یک عقده روانی با کشور کار از و اج کرد. ولی قصه فلم (مغل اعظم) در یک صحنه فلم قرار بر این بود که انارکلی، زنجیرش شود برای حقیقی جلوه نمودن صحنه، کارگردان زنجیرهای زنجیرت نولادی تهیه دیده بود تا آن را

عشق و رزی نارسان نیست این جاست که صحنه خیلی حقیقی جلوه میکند. (مد هویالا) ستاره بی بود. بر استعداد، توان مند و علاقتند به کارهای هنری، ولی متأسفانه روزها موضوع عاشقی او دلپ کمار به چند مورد خاص دیگر بسا کارگردان خوب رویه رو نشد. در غیر صورت بدین ترید او به عنوان یک ستاره افول ناید و صورت خود را در سینمای هند قائم میکرد. پیروان دلپ کمار:

فلم اول این هنرمند (جوار- بهاتا) نام داشت و تا آنکه ل فلم (ملن) در زمین تأکیز معروف کار بود. بعد از یک مبلج

# آشنایی با ستاره‌گان ورزشی جهان

## قهرمان پرتاب گلوله

موترسیکل رانی میناید ۱۰۰ ار در مسابقه بین المللی (مینی موتسر سیکل) به حجم ۵۰ سانتی متر مکعب (سی سی) کوچکترین اشتراک کننده بود. این مسابقه در اطراف شهر بود ایست صورت گرفت.

اولف تیرین از چهره های موفق ورزش پرتاب گلوله از آلمان در ماکراتیک است او در سال ۱۹۸۹ به موفقیت‌های چشمگیری در ورزش پرتاب گلوله دست یافته و به مقام قهرمانی نایل گردید.

## هندبال آبی

تیم ملی هندبال اتحاد شوروی در مسابقات اروپای بر قهرمانان یوگوسلاویا و آلمان قدرال مسبق است. در این ارتباط تیرین تیم در مسابقه خود گفت: هندبال آبی مراحل رشد و تکمیل خوشتر میباید. به نظر من در این نوع بازی روند گولکیر مهتر میباید. گولکیران سرزوب است مسابقه را تعیین میکنند. ضمنا تغییرات در قوانین و مقررات این نوع بازی به میان آمده است. حالا بازی گمان صرف ۲۵ ثانیه توپ رانند خود نگاه میدارند و متخلفین مدت ۴۵ ثانیه اخراج میگردند این گونه نوآوری مجربان مسابقه را فعالتر و پنامیک گردانید است.

اولف که ۲۷ بهار زنده گسی را سپری نموده و در شهر زیبای برلین زنده گسی میکند ۱۹۵۰ (یک متر و نود و پنج سانتی) قد دارد و وزنش به ۱۲۰ کیلوگرم میرسد وی در رشته اکتساب تحصیل میکند چنانچه در سال ۱۹۸۲ او با پرتاب گلوله به فاصله ۲۲٫۶۲ متر و یار دیگر در سال ۱۹۸۹ با پرتاب گلوله به فاصله ۲۳ متر توانست رکورد جهل نی را قام سازد.

اولف تیرین نخستین ورزشکار جمهوری آلمان در ماکراتیک بود که در بازیهای جهانی سولمدال طلا را کسب نمود. او در این مسابقات به شکل غیر منتظره و خیلی در ماکراتیک توانست در فاینل به مقام قهرمانی دست یابد.

اولف تیرین از دوایج نمود. پدر یک بصر میباید و در یکی از معاصبه هایش میگوید: من همیشه کوشش نموده ام تا در همین رشته ورزش به کام ادا به دهم. علاقه زیادی دارم که از تجارب سایر ورزشکاران این رشته نیز چیزهایی بیاموزم تا این تجارت بون را در اجرای مسابقات به کار گیرم.

یونیورسیتی یونیورسیتی ملی واتر پولو اتحاد شوروی میگوید: ورزش واتر پولو یکی از بازیهای سریع و پنامیک است و در آینده در لیگ پرتاب خواهد گردید زیرا با رنگان از نقطه نظر تکنیکی مراحل رشد بعدی خوشتر است به صورت انفرادی و کلکتی میباید.

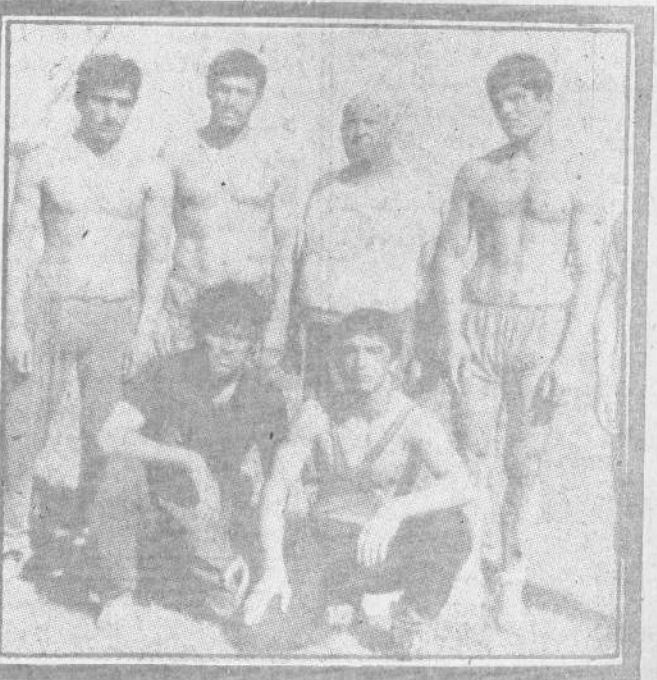
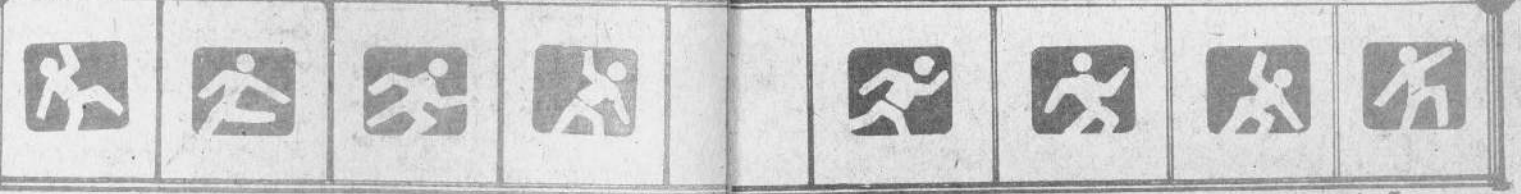
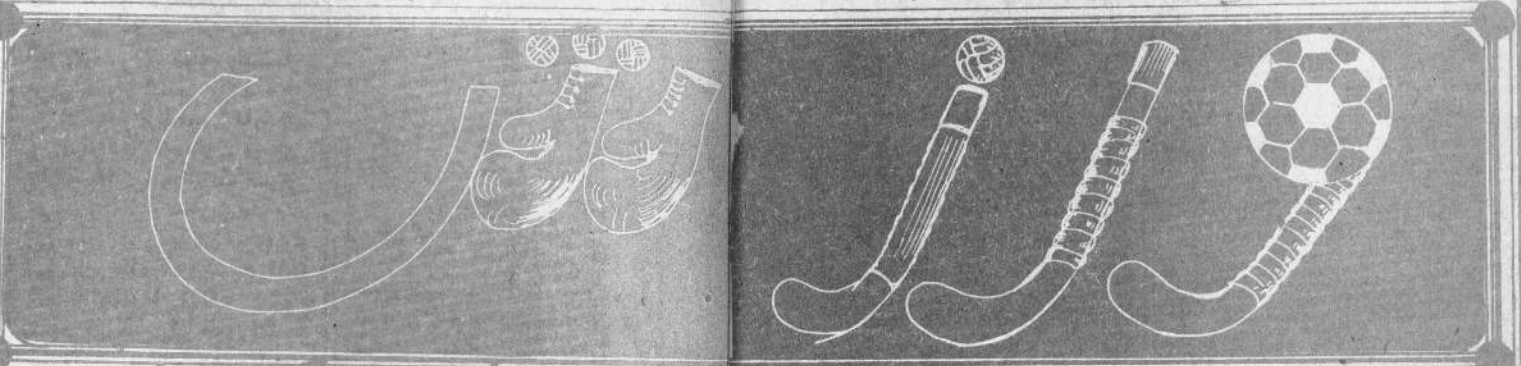
## موترسایکل سوار کوچک



در رکام سن میتوان موترسایکل رانی نمود. گابور تالماسی - کود که پنج - ساله هنگری به بهترین شکل



د ایر گردید. در مسابقات اخیر زنان جود و باز جایانی توانستند در میان دیگر زنان جود و بازمدال طلایی مسابقات را به دست آورند. باید گفت که زنان قادر استند اکنون در این نوع مسابقات همبها مانند اسب سواری، قایق رانی و نشان زنی و شطرنج با مردان مسورانه رقابت نمایند و حتی در برخی مسابقات رقیب جناسیتیکی پیچیده بانگ و اکروباتیک مردان وزنه نان به شکل جوره های ورزشی فعالانه حصه گرفته و همراه مردان افتخارات زیادی را کسب نموده اند.

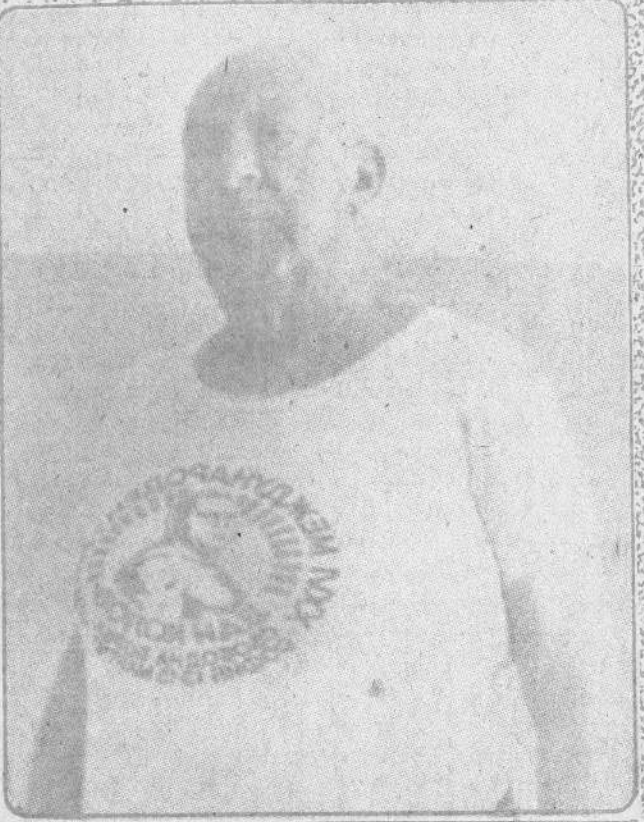


آزاد و تریه شاگردان چنین روشنی انداخت: مدت سی سال میشود که با کمیته دولتی سیورت همکاری دارم. هم اکنون به صفت رئیس فدراسیون پهلوانی و سرترینر ایفای وظیفه مینامم. به تعداد ۶۰ نفر از نوجوانان و جوانان را در رشته پهلوانی تحت تربیه دارم. گذشته از آن با عده ای از کلب های آزاد که تعداد آن به چهارده کلب میرسد، در رشته پهلوانی همکاری مینامم و اگر خود ستایی نشود تا اکنون جمعا به تربیت بیش از هزار نفر شاگرد نیز هست گماشته ام که هر کدام آن ها اکنون پهلوان نخبه و محبوب کشور ما اند که در سطح ملی و بین المللی بحیث چهره های موفق و ممتاز شناخته شده اند. پهلوان نظام به پاسخ این بقیه در ۹۲

تیرین و نام آورترین پهلوان کشور ما که نه تعداد رداخل کشور حتی در خانج هم شهرت و محبوبیت زیادی دارد. زاجع به سفرهای ورزشی خود شرکت در مسابقات جهانی و نتایج آن گفت: در مسابقات بین المللی که در کشورهای جاپان، ایتالیا، اندونزی، هنگری، چکوسلواکیا هند، تایلند، اتحاد شوروی و دیگر کشورهای آسیای دایر گردیده، شرکت نموده و بیشتر مقام دوم، سوم و چهارم را در میان پهلوانان دیگر کشورها احراز نموده ام و در رانزوتتر از صد مسابقه در سطح ملی و بین المللی که نتایج پیروزیندانه و عالی را کسب بدال هاود یلیم همراه داشته است، شرکت نموده و لقب قهرمانی خود را حفظ نموده ام. پهلوان نظام در مورد همکاری های خود با کمیته دولتی سیورت و روی کار آمدن برخی از کلب های

# نخستین زنان جود و باز

کانونیکی از زنان کشور جاپان مؤسس ورزش جود و در -



# نظام - خلیفه بزرگ پهلوانان ما

مترقد و نیم متر عرض خانه هایش در حدود بیست و پنج سیوار را به آسانی بر میداشت و تاد و تیرین مسافتها انتقال میداد. در سن مورد سخنانی هم از خودش می شنوم که میگوید: در گذشته هاد رویدها، میله ها و برگداری روزهای ملی مسابقات پهلوانی در بادام باغ، سیاه سنگ و دامنه علی آباد به راه میافتاد. در آن زمان مسن پهلوان قوی پنجه و شناخته شده می بود. کمتر کسی جرات میکرد با من روی روی مسابقه دهد و اگر هم چنین کسی پیدا میشد، بسر مسابقه برایش دشوار بود. پهلوان نظام این سابقه دار

این بار صحبت از پهلوان شهری است که سزاوار کشتی گیران بوده و هم اکنون نیز خلیفه بزرگ پهلوانان کابل است. کسب یکصد و هشتاد و نه رسته زحمت کشیده و پهلوانی را به حیث پیشه اصلی زنده گیش برگزیده و از نوجوانی زما نیکه هفتاد و یک سال بیشتر نداشتند و ورزش پهلوانی رو آورده است. از پهلوان نظام میگویم: او که ابتدا تمرینات پهلوانی را بر زیر نظر استادش به خلیفه برات شروع نمود و آهسته آهسته نظر به لیاقت و توانندی جسمی خود، پهلوان چیره دستی از رویون بیرون آمد. در آن وقت استاد با یک و نیم

# تاریخ موسیقی ایران

نویسنده آن محترم موسیقی شما زیاد کلمه (سر) (لی) (سوال) را شنیده اید. وقتی کلمه موسیقی به میان آید سه کلمه فوق را با خود دارد. یعنی اجزای هند و وجدان آید بی موسیقی اند اگر سخن از موسیقی کلاسیک است یا لایت و اگر از موسیقی شرق است و یا غربی، عناصر فوق را شامل است. اگر پارچه آهنی (سر) یا (لی) نداشته باشد ویژه گسی موسیقی را از دست میدهد.

سر: کلمه سانگرت است به معنی آواز مؤثر که گوش انسان را را نیک بیندیرد. و یا به عبارتی دیگر: هرگاه شمار اهتزازات یک فرکانسی صدادرنی واحد زمان منظم باشد در نتیجه آواز طنین دار و مقبول به گوش می رسد که آنرا ((سر)) گفته می توانیم و هرگاه ارتعاشات نامنظم باشد آواز بدون طنین و ناخوش آید است که آن را بی (سر) می گویم. مانند آواز مرکب، زاغ و چکش کاری - آهنگران و غیره.

اما در موسیقی آواز بعضی از سرآینده گان یا آله موسیقی بعضی از نوازنده گان یا کم سر و یا نواز که بی سر مطلق به آن گفته می توانیم.

هرگاه آواز یک خواننده معیار تعیین شده فرکانسی یک نوت را بپوشد یا از آن بگذرد یا از آن فرکانسی محدود شده زیاد باشد در نتیجه آواز مؤثریت خود را در گوش شنونده از دست داده و شنونده بی تفاوت به آن گوش میدهد و در بعضی خلق تنگ میشوند طوریست اهتزازات یک سینک یا اکتاو وسطی به اثر تجربه فزونی قرار دین تعیین شده:

- ۱- سا ..... ۲۴۰ فرکانسی
- تانیه
- ۲- ری ..... ۲۷۰ فرکانسی
- تانیه
- ۳- گ ..... ۳۰۰ فرکانسی
- تانیه
- ۴- ما ..... ۳۲۰ فرکانسی
- تانیه
- ۵- ره ..... ۳۶۰ فرکانسی
- تانیه

۶- د ..... ۴۰۰ فرکانسی

تانیه

۷- نو ..... ۴۵۰ فرکانسی

تانیه

۸- سا ..... ۴۸۰ فرکانسی

تانیه

هرگاه آواز یک خواننده با یکی از هشت نوت فوق تماس کند و لی صیارا بپوشد نکند مثلا آواز کم سر باشد چه عوضی ۲۴۰ فرکانسی در تانیه در (سا) ممکن است ۲۳۵ یا ۲۴۰ تانیه باشد

این آواز کم سر است و هر گاه اگر ۲۴۵ یا ۲۵۰ فرکانسی در تانیه باشد سر بالاست که در هر صورت آواز خواننده ضعیف و مستلزم تنه های شاقه می باشد.

تفاوت فرکانسی ها را نظریه به محیار اصلی آن صرف موسیقی دانان یا تجربه و یا آنکه گوش سر عالی دارند تشخیص می نمایند و لی مردم عادی به آن بی تفاوت می مانند و اگر تفاوت زیاد باشد شنونده های عادی را این نوع پارچه های موسیقی خلق تنگ و عصبانی می سازد و موسیقی دانان سر نعم حتی سالون کسرت را ممکن ترک کنند. آواز یک خواننده وقتی سر مطلق پیدا میکند که صدا از خود جوهر یا جواهری تولید کند و شنونده را صرف نظر از آن که امور شعری آن را بداند یا نداند یکی از حالات حزن یا نشاط بدد یا موقع شنیدن شوند و را وجود ثانوی ببخشد. یاد داشت:

فرکانسی های که در بالا مطالعه گردید هرگاه به ترتیب هر کدام آن را در همان زمان یک تانیه ضربه زد و کنید یعنی در چند اهتزازات هر سر سینک ((زیر)) یا بالایی را می دهد و برعکس اگر هر کدام آن را تقسیم دو کنید باز هم در یک تانیه واحد شمار اهتزازات سینک (هم) و یا چپ بپوشد (سا) را که شروع کرد بدیدد شما می توانید به همین ترتیب فرکانسی های سینک های زیر تریوم ترا بپوشد کنید اما به شرطیکه اهتزاز

بطرف هم از ۴۰ فرکانسی در تانیه کم نشود و از ۲۰۰۰ فرکانسی در تانیه زیاد نشود که قابل شنیدن از نظر فزیک صوت نیست.

فرکانسی های نوت ها امروز معمولاً در پروگرام سازی موسیقی توسط کمپیوتر مورد استعمال دارد که امیدوار است در آینده های نزدیک کمپیوترهای خانه هم وارد بروج بیاوند.

در صورتیکه نوآموزان محترم موسیقی از روی تعقیب این سریال تدریسی را داشته باشند باید با حوصله مندی نکات ذیل را در نظر بگیرند تا هنرنمایان (سر) و (لی) را بیابند و بسواد موسیقی را فرا بگیرند:

۱- هارمونی ها و آالات در پیرو موسیقی را اگر آید و یا نومیو خرید باید برای سرکردن به نرفنی آن بدید و بعد از سر نمودن از آن مراقبت جدی نماید.

۲- در آلتای نواختن بکس به اندازه ضرورت بزنید زیرا فشار زیاد هوا داخل دهه هارمونی بهما هارمونی هارزود بی سر می نماید.

۳- آله موسیقی مورد نظر خود را بعد از سرکردن صرف برای خود تخصیص دهید یعنی به اصطلاح (هردسته) نماند.

۴- از شنیدن موسیقی های بلند و گوش خراش که حتما بی سر می را در قیال دارد خود داری کنید.

۵- از شنیدن نیت های کله که کیفیت خود را از دست دادند و تأثیر یکار در های که مؤثر آن سرعت مناسب را ندارد و صدا را بی سر می سازد محلول گوی نماید.

۶- در تمرین روزمره تفاوت سر های کویل و تیور یعنی خفیف و تقیل را با دقت به خاطر بسپارید.

۷- در صورتیکه آواز خوانسی می کنید با حوصله مندی کامل روزمره قبل از ناشتای صبح و شستن دهن آواز را با یکی از آالات سر شده تمرین دهید البته

در نوت های پایین تارشتهای صوتی گلر آماده گردد. با مراعات نقاط فوق هیچگاه

نواوز دل سرد نميگرد و برعكس  
ارتقا مينمايد .

لس :

لي عبارت از حرکات منظم  
اجسام به درجات مختلف سرعت  
ميباشد . و بيايه عبارته ديگر :  
لي پديده طبيعيت است که شما در  
طبيعت زياد آن را پديده وحسي  
نموده ايد . مثلا حرکات منظم  
نظام شمسي يعني به صورت منظم  
تبديل روز به شب ، تبديل فصل  
فصول ، ماه هاي قمری ، حرکات  
منظم قلب ، رفتار يکخواخت ساعت  
و صداها مثال ديگر :

اگر ( موسيقي ) را جسم تصور  
کنيم . ( لي ) روح آن را اگر موسيقي  
را ( روح ) فرض کنيم ، ( لي ) جسم  
آن است .

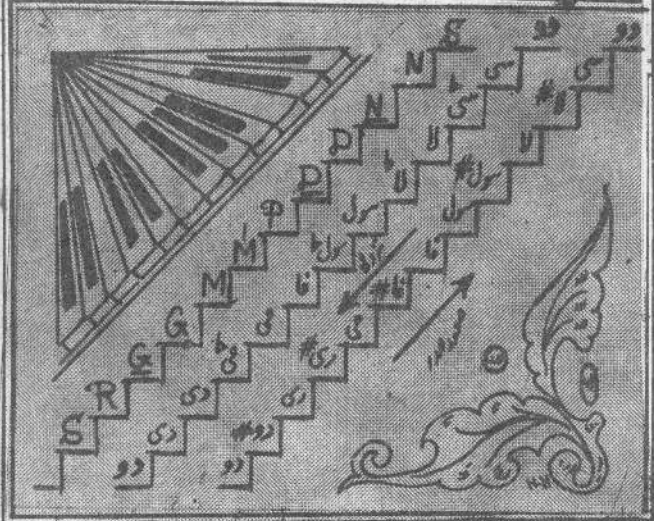
داشتن ( لي ) غالباً در انبسان  
فطريست و کم اتفاق ميفانند که  
کسي باشد ، البته مشوره  
استاد در اول ضروريست .

هر شاگرد نواوز اولين درصوبه  
سپتي را زير نظر استاد بالسي  
شروع ميکند . مثلاً اگر شما به ترتيب  
برده هاي هارموني را از چپ به  
راست شروع از ( سا ) بنوازيد  
به ترتيب صدا صعود ميکند چون  
زمان لازم است که کلک شما از  
يک برده به برده همجوار برود  
ولو هر قدر زمان خورد و لحظه بي  
باشد ، با آن هم وقت ضرورت  
است باد رنظرداشت اين وقفهها  
يا لحظه هاي بسيار کم و بلااشدن  
به برده هاي درسي به گراف  
زير توجه فرماييد :

اگر گراف اين صداهاي بيهم  
را در ذهن تصور کنيم ، در  
نتيجه شکل يک زنبه را خواهد  
داشت زيرا همين لحظات کوچک  
گراف صدا را از خط مستقيم پهنيزده  
تبديل ميکند . پس اگر ارتفاعات  
يا خيز زنبه را سر قبول کنيم  
افتاده هاي زنبه عبارت از ( لي )  
ميباشد ولازم ويلزيم يک ديگر  
اند . لذا به هيچ وجه اگر  
صدا به شکل خط مستقيم نزول يا  
صعود کند ، ويژه هي موسيقي را  
ندارد .

به ارتباط يک پارچه آهننگه  
فرق با لي وي لي قرار ندهي  
است :

وقتي شما هارموني را به ترتيب  
از ( سا ) به سوي راست  
بنوازيد . مثلاً  
سا . ري . مي . ف . سه . رده . ني . سا  
وقتي کلک شما از ( سا ) به ري  
ميرويد و از ( ري ) به ( گه )  
و همين طور تا آخره اگر همين  
لحظات خورد که شما را مجال  
ميدهد که کلک را به سر هلسوي  
آن ببريد ، تا اخير با هم مساوي  
و يکخواخت باشد ، شما با لي کار  
ميکنيد و در ضمن آن بي لي استيد .  
همينطور در يک پارچه آهننگه  
معمولاً شما پديده با شيد که  
نوازنده ها لي را همياري باشم  
ميکنند و بيايه اصطلاح ميگيرند



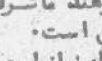
و يا اگر طبله نواز استيد در نظر  
ميگيريم تال تيتال را که داراي  
۱۶ ضرب است :

نا - دن - نا - نا - نا - دن  
دن - نا - نا - تن - تن - نا -  
نا - دن - دن - نا

بين ۱۶ الفاظ فوق پانزده فاصله  
هاي زماني خورد موجود است .  
يعني طبله نواز ( نا ) اول را به  
طبله ميکوبد يک لحظه زماني خورد  
موجود است که ( دن ) را به  
تعقيب آن و به طبله يکوبد . اگر  
همين زمان هاي لحظوي يکوا -  
خت و مساوي در نظر گرفته نشود  
تا اخير طبله نواز با لي است .  
پس اگر نواختن ضربه توسط  
طبله نواز در اول صدم بود ، سا  
اخير به همان حال محکم شود و اگر  
بطي است همچنان بطي و يکوا -  
خت بين ضرب ها نگاه شود .

اين يکواختي زمان با لحظه هاي  
خورد را در نواختن اگر مراعات  
و عادت کيد شما بدون شکل با  
لي خواهد بود .

تال :

صنعت ريتيک است که توسط  
موسيقيدانان قالب شده ميند  
آن از حرکت يک قلب سالم گرفته  
شده . يعني قلب ما داراي تال  
دو ضربی است ( که سه . دُپه )  
واحد قياسي تال در همد ما سره  
يا  و يا ضربان است .  
الفاظي که توسط طبله نوازان  
گفته ميشود ، الفاظ صدا دار -  
استند که مفهومي ندارند .

( تال ) ، خلاف ( لي ) که  
پديده طبيعي بود کسي و -  
صنعتي است که با پديده موخت  
هر ( تال ) در خورد ( لي ) را -  
همراه دارد .

تال ها در شرق اقسام زياد دارد و  
بعضاً نوبق الماده معلق اند که  
اجراي آن بدون استادان فن ،  
توسط اما توران دشوار است . اگر  
شماره هاي ضربان با ما سره تال ها  
طابق باشد ، تال مذکور شکل و  
اگر جفت باشد ، ساده تر است .  
در بخش اينده صورت تدريسي  
طبله تشرح خواهد شد .

# تال و ضرب

ترجمه از: حسن نیر

# سپاس از امیران

## چون بجهت سائپی که امیرانوی بزرگ را بنانجهاد

نوشته ادوارد گونز  
جلد نهم

# نمایشگاه‌های در واشنگتن

درواشنگتن نمایشگاه‌ها و  
تیموریان را به عنوان اسلام با بر  
گذاری یک نمایشگاه بزرگ از زبان  
می‌کنند.

حتی در زمان حیاتش، دست  
آورد ها و بیروزهای تیمور،  
اسطوره‌ی نیا انسانوی بود. مثلاً  
باچه صوت تکان دهنده  
و نیرومندی شکست انگیزان چوبان  
بچه شده چهاردهم از سلاله  
ترک و مثل که فرمانروای فارسی  
شد تیمورهای خود را برف آسا  
ازا تا تولیه در غرب تا مرزهای  
چین در شرق رهبری کرد،  
تا (۱۳۷۰) امیراطوری وسیعی  
شبه قلمرو تحت فرمانروایی  
نیاجدش جنگیزخان را تشکیل





کرده بود.  
 با همان نیرومندی و زرنگی  
 که از خود در میدان نبرد تبارز  
 میداد، تیمور (۱۳۳۶-۱۴۰۵)  
 که بنام تیمور لنگ معروف است،  
 به راههای رو آورد که در سرزمین  
 های تحت تصرف خود، جاودانه  
 بماند.

با ایجاد پایتخت در سمرقند  
 آسیای مرکزی، وی پروژه‌هایی  
 وسیعی را رویدست گرفته  
 از جمله اعمار چندین مسجد که  
 نمونه‌های خوب هنر بهری  
 بشمار میرود.

تیمور به شیوه‌های نیمه چادر  
 نشینی در دامان آسیای مرکزی  
 بزرگ شده بود اما در مقام رهبری  
 مناطق که در آن مسکن گزین شده  
 یعنی در مناطقی که سنت‌های  
 فرهنگی فارسی نفوذ و سنطوره خود را  
 داشته او با نهاد‌های اسلامی  
 به تامل آمد. تیمور ازین هنر با توده سنتی  
 استفاده کرده و از هنر متصرفات

خود بحیث وسایل و ابزار تحکیم  
 قدرت و مشرویت‌جا و جلال  
 خود استفاده نمود. تاثیر ایدار  
 و دوام دار این خانواده به‌ر هنر  
 اسلامی در هنر و فرهنگ فارسی  
 در سده پانزدهم جالب توجه  
 است. موضوع و هدف نمایشگاهی  
 را تشکیل می‌دهد که در همین روزها  
 در گالری ارتو سکس در انستیتوت  
 سمیت سونیاد در واشنگتن  
 در دست تهیه است. نمایشگاه

بتاریخ ۱۲ اگست (۲۲ -  
 اسد) گشایش خواهد یافت.  
 راهی را که تیمور در پیش گرفت  
 چنان معیارهای را ایجاد کرد که  
 برای نسل‌های بعدی معیار  
 های اساسی، تزئین و ساختن  
 و مهندسی در اسلام شد.

در حالیکه در دوره رنسانس  
 اروپا تیمور را فاتحی می‌شناختند  
 ختنند که خوابها و آرمانهای  
 بزرگ را از طریق کار زار بر حمانه  
 نظامی تحقق می‌داد، وی -  
 توانست بر انکار نیکولو ماکیاویلی  
 در رابطه با سیاستمداری اثر  
 گذارد و کرسٹوفر مارلووی را بر  
 انگیزت تا (( تیمور لنگ کبیر ))

میدها اثر دیکره نمایش گدا -  
 شته شده است؛ این کتابخانه  
 شاهي پایه بیان دقیق تشریح  
 و رکشای هنرمندان و صنعتگران  
 شامل آسیای تریخی کتابهای  
 مصور، طرح‌های مهندسی  
 و سایر کارها برای دربار است.  
 در همین جا بود که زبان هنری،  
 رنگ و خط، رشد یافت  
 و چنان گنجینه هنری را بوجود  
 آورد که شایسته حر است و حفاظت  
 است.

گرچه خانواده تیموریان که  
 در سال ۱۲۷۰ بنیان گذار  
 شده بود. بالاخره در ۱۵۰۷ -  
 فروپاشید اما تاثیر آن بر هنر  
 اسلامی تا امروز ادامه دارد.

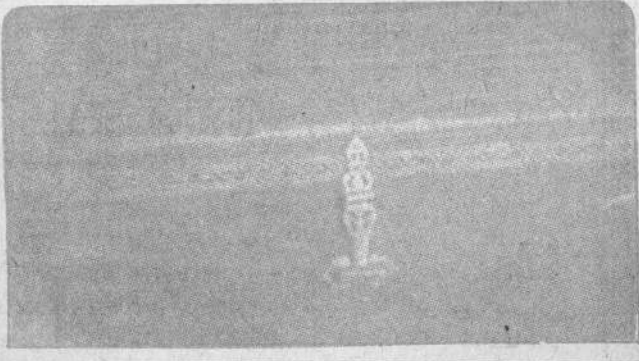
(۱۴۱۱) و یک بکس چوبی  
 ساخته شده از چوب سندل که  
 یکی از طرف ترین نمونه های کندن  
 کاری در مصر حاضر است.  
 از عهد الخ بیک نواسه تیمور  
 که فرمانروای سمرقند بود نیز چنان  
 بدیده های هنری بیجا مانده  
 که نمونه کیفیت عالی صنعت  
 و معیارهای بلند هنر و تصورات  
 هنری جهان اسلام در سده  
 پانزدهم است.

درین نمایشگاه قیمت‌های  
 از دیوار یک مسجد مزین با آیات  
 قرآن نیز چشم بیننده را بخود  
 می‌دزد. نمونه‌های زیبایی  
 خط‌نویس، هنر سرامیک، تصاویر  
 و نقاشی‌ها از کتابخانه فرمان  
 رویان عهد تیموریان در جمله

(۱۵۸۷) یعنی نمایشنامه  
 ایراج وجود آورد که نقش اساسی  
 را در شکل دادن روش‌ها و سر  
 خورد های غرب بسوی جهان  
 اسلام برساند. سایبر  
 هنرمندان غربی مانند جورج  
 فرید ریک هندل و الساندرو -  
 سکالاتی که از آهنگسازان معروف  
 بودند و شعر شناخته شده ادگار  
 آلن پو بعد تر در جاودان شدن  
 تیمور بحیث فرمان‌میدان  
 نبرد و نیز بلای آسمانی که ثبات  
 اروپای غرب را تهدید می‌کرد  
 کمک کردند.

کلن لوچ کارشناس هنر  
 شرق نزدیک در گالری مکلنز  
 می‌گوید: (( تیمور بخش‌های  
 از جهان را با وحشت زیر و زیر  
 کرد، اما هنرمندان را نیز در  
 چنان راهی به کار انداخت که  
 بیان هنری را در همه جهان  
 اسلام تغییر دهد. ))

مظهر این دست‌آورد حیثیت  
 آورا است. صفحات جلد‌های مصور  
 قرآن کریم و تاریخ‌های برآز -  
 تصویر یوسف زلیخا، بوستان  
 سعیدی و تصویرهای از اسکندر  
 سلطان ابن عمر، شیخ شبراز



# مردی می میرد

فدا... محکمه آماده می بگیریم.  
 خیال طرح قصرهای  
 آرزوهارا میبختم و توقع  
 میبرد که بافتح نامزدی ازین  
 حیوان... ند بهزمنه آن برایش  
 می... خواهد شد که مرد آرزوهایم  
 را بیایم... مگر به ناگهان این  
 رویاهای زودگذر که کابوسی میدل  
 شد نامزدم برانه به خانه ما بلکه  
 بجای دیگری بود با توقف  
 موثر در یکی از سرک های فرعی  
 شهرنو سلسله خیالاتم ازهم  
 گسیخت، همزمان با آن دست  
 قوی او گلویم هم را فشرده شد

بقیه از صفحه ۲۳

سرك خلوت بود و هیچکس در آن  
 نزدیکی هادیده نمی شد تا  
 بدادم می رسید و سرخورد سال  
 مکنبی که از کارماد می شدند سر  
 گوشی تکان گفتند: ببین که  
 دختر را در داداد، بعد یکی از  
 آنها به روی سرك تف انداخت  
 و به راه خود ادامه دادند.  
 بر نامزدم. مرابه خانه بی آورد  
 در آنجا در باغچه تن نهال گما  
 را فرس کرد. از درد و غصه  
 بزوک فریاد هانم در دل دیوار -  
 های اتاق طنین می انداخت  
 و نگرهای اشک از گلبرگ های

نوشگفته رخسارم رنگ خوشی را -  
 می شست.  
 او از شام تا بام توسن کامرانی  
 راند سحرگاهان حین ترک گفتیم  
 چند قطعه نوت (۱۰۰) افغان -  
 نیگی را پیش بام گذاشت و گفت:  
 (اینک های درناسته ات) با  
 ادای این گلمات در را عقب سرش  
 بست. سپس با صدای موثرش  
 یکجا در بیخ و خم های کوجه نابدید  
 گردید. در سکوت مطلق اتساق  
 صحفا بد فرجام نامرادی روی برده  
 تصور آن جان گرفت. حرکت قلبم و  
 بویه زمان هر دو به کند می گراید شد

# انقلاب در علم

بقیه از صفحه (۴۵)

گذشته ازین، از دو سال پیش دانشمندان که به نتایج جالبی دست پیدا کنند تا ۵۰ درصد حقوقشان پاداش می گیرند. دستمزدها به طور متوسط ۲۰ درصد افزایش یافته اند.

کدام محورهایناست در شوروی از حیثیت بیشتری داشته باشد؟ همان طور که می دانید جریان پژوهش در سراسر جهان سیسر تقریباً واحدی دارد. ولی ما یک مشخصه خیلی بارز داریم و آن این است که در پژوهش تیوریک و مسائل صیانت و مینیک برخی از شاخه های زیست شناسی و... خیلی قوی هستیم اما در پژوهش تجربی در جامی زمین، ازین رو هدفت ما ادامه تلاش در قلمرو پژوهش تیوریک و تلاش شدیدی در زمینه های انفورماتیگی و مواد و تکنولوژی های زیستی (بیو تکنولوژیها) و منابع زمین و... است. امروزه چهار برنامه برای ما از حیثیت بیشتری دارد که یکی از این برنامه ها را همه می دانند. مریخ.

یکی دیگر از مشغولیت های اصلی ما اکولوژیست ها تا کنون چند بار در فرنگستان درباره مسائل مربوط به مدیریت آبها چشمه های خیلی غنی داشته ایم. تا به امروز تصمیمها را عمدتاً بوروکرات ها می گرفتند و تصمیم شان اغلب با اعتراض شدید اکولوژیست ها مواجه می شد. چون شوروی اکولوژیست های خیلی برجسته و خروشی دارد. اما اکنون اکادمیسین ها هم صدایشان بلند شده است. برایتان مثالی بزنم. لنینگراد بیوسته با طغیان آبهای رودخانه نواووه رومی شود و مدت ها بود که صحبت از این می شد که برای حفاظت از شهر، سد ساخته بشود اما اکولوژیست ها با این برنامه مخالفت کردند. از بیابان های زیانبارین بر تعداد اکولوژیکی ناحیه ایراز نگرانی می کردند. تصور ما بر این است که بشود هم سد ساخت و هم محیط زیست را حفظ کرد. با وجود این ما خواستار آن شده ایم که مهلت بیشتری برای تصمیم گیری داده شود تا اطلاعات بیشتری گرد آید. بعد شرایط مان را بگذاریم.

خواست ما این است تا جایی که ممکن است مسائل اکولوژی را در چارچوب برنامه های بین المللی حل کنیم، زیرا بقای کره زمین به اکولوژی وابسته است. ما پیشنهاد کرده ایم برنامه بررسی اوزون به جنویگان محدود نماند و به شما لگان نیز گسترش یابد. همچنین پیشنهاد کرده ایم در ماهواره های هواشناسی ام نگی دستگاه های شوروی و در ماهواره های شوروی دستگاه های

امریکا بد نیز نصب شود. گذشته از اینها ما یلیم به علم اجتماعی و انسانی توجه بیشتری شود.

ایا سیستم منتهی شوروی که کار بر اساس برنامه های ازینشند - وین شده را مورد تاکید قرار می دهد با حسن کارکرد پژوهش مغایر نیست؟

البته، و این واقعیتی است که همه پژوهشها برنامه پذیر نیستند. از این رو باید به پژوهشگران اجازه ابتکار داده شود. از این رو - تصمیم گرفته شده است که انستیتوهای پژوهشی در چگونگی خرج کردن ۳۰ درصد از بودجه شان کاملاً آزا باشند. انستیتوهای می توانند در موضوعهای پژوهشی ((در ارای رسك)) مسابقه برگزار کنند و از دانشمندی که در این زمینه ها کار کنند خواسته نخواهد شد فوراً به نتیجه برسند. خواست ما استقرار نظام نوینی است که در آن، برنامه ریزی مانع از جوشش افکار نشود.

مسئله مهم دیگری نیز با انستیتوهای پژوهشی داریم. حقیقت این است که تا به امروز انستیتوتی به شیوه خودش کار می کرد، برای خودش قلمرو خاص و ارجحیت های خاص داشت. ما می خواهیم به این بی سرو سامانی پایان دهیم، انستیتوهارا به کار مشترک و حتی رقابت برانگیز و حتی گاه به واحد های کوچکتر و انعطاف پذیر تقسیم کنیم.

ایا منظورتان ایجاد انستیتوهای پژوهشی جدید است که چه از نگاه، شیوه کار و چه از لحاظ موضوع تحقیق بدیعتر باشند؟

عجالتاً نه نخستین هدف ما این است که آنچه راحت از نو سازمان بدیم. اما امکان انستیتوهای فرهنگستان و حتی خود فرهنگستان می تواند از این پس به گروه های از کارشناسان باشد که روی موضوعهای پژوهشی دقیق و مشخص کار کنند. لازم نیست که این کارشناسان رشته شان هر چه باشد، تابع فرهنگستان باشند. درین گونه موارد مدبران انستیتوها قرار داد های بی از نوع حقوقی خواهند بست. از طرف دیگر انستیتوهای اجازه پیدا کرده اند تعدادی دانشجوی محیط بالا بگیرند و در جهت ارجحیت های تازه شان تربیه کنند. این کار قبلاً ناممکن بود و در نهایت این دلیل که هزینه تحصیل دانشجویان را می برداخت

بدنم از خستگی بیخود مینمود و باهام از کزختی دراز شده نمیتوانست سم دور میخورد و همه چیز در نظرم به گونه قیوسیه مینمود، تمیز شب و روز از میسر خود آگاهم زایل شد آنوقت اتاق دور سم چرخید و از هوش رفتم. وقتی که دیده کشودم خود را در یک خانه محقر تاریکی بربک جاریای یافتیم که لحاف چرکین مندرسی را روی آن گسترده بود که دود و تعفن فضایی اتاق را فرسار گرفته بود و در ابتدا تصور کردم که در حالت رویا به سر میهم مگر

با سرفه مردی که در گوشه جلم میکشید حقیقت جانگناه یکبار دیگر در برابر دیده گانم قد برانراشت مرد همینکه متوجه به هوش آمدنم گردید به سویم پیش آمد در برابرم زانو زد و دستش را روی پیشانی تبالودم گذاشت از تمام دستش به پیشانی ام تکان خوردم دستش را پس زد خنده و وحشتناکی لبان کلفتش را از هم جدا ساختند ر آستانه دهن بد بویش رده دندان های زرد و کرم خورده اش نمودار گردید و وحشتزده سویم پیش نگریستم زیرا خود را در جنگ گرازی

افتاده دیدم و اتاق آگنده از بوی جرس بود و دم را به هم میزد. از جام برخاستم و به طرف دروازه راه افتادم مگر لعن امرانه و تحکم آمیز مرد، مراد رجای میخکوب ساخت نزد یک آمد، رویوم قرار گرفت و گفت: (برند گنگ زیبا کجا میخوای بروی به سرت پول داده ام نه سنگدل) آنگاه خود شرابروم انداخت. البته شرح رویداد های این خانه که تم گواه آنهاست مورا بر اندام راست میسازد، این هیولای غرق در نشه جرس به کاشگری خود بسنده نکرد بدو -

ستان جرسی اش را نیز دعوت مینمود تا وحشیانه زمین گام بگیرد. در روزهای اول از نگاه های هوسالود و بد جنسانه آنها سرخ میشدم، عرق میکردم مگر پس از آنکه بیکر برهنه و نیمه برهنه ام از آغوشی به آغوشی کشیده شد شرم و حیا آهسته آهسته از من فاصله گرفت و بگر نه از شرم رنگ سرخ گشت و نه از حیا عرق کردم، محرمیت اصلیت و شخصیت در زیر انبارهای سیا کاری مد فون گردید. بقیه در صفحه (۸۰)

# انقلاب در تکنالوژی

حقانحصاری سمت دهنی آموزشی آنها را داشت. مادر فکر ایچا د احتمالی شبکه ای از پژوهشگران قرارداد ای نیز هستیم. اما در این مورد با مسئله خاصی رویه رو هستیم که در اتحاد شوروی جنبه هام دارد. مسئله مسکن گاه برای یک آبارت نام خموصی باید تا ۱۰ سال انتظار کشید. اما چاره ای جز حد این مشکل تا سال ۲۰۰۰ نداریم.

ناظران خارجی بارها گوشزد کرده اند که آزمایشگاه های شوروی از نظر تجهیزات فقیرند. آیا تصور می کنید بتوانید به سرعت بر این مشکل فایق آید؟

کمبود تجهیزات کوچک و متوسط حقیقتاً یک مسئله مهم است و به پختانه کاری از دست ما ساخته نیست. این مشکل را صنعت باید حل کند. چون از یک طرف تولید خیلی پایین است و از طرف دیگر ما اهل صنعت عادت کرده اند تجهیزات موجود را ولوسه در دستان نخورد برای خودشان نگه دارند. خوشبختانه با پرسترو یکا داریم کم کم به سوی خود کفایی مالی صنعت پیش می رویم و همین قلعه تا باید موجب تسهیل سریع وضع شود. چاره ای هم جز تسهیل وضع نیست، چون ما یلیم در درجه اول وسایل سوخت خودمان را بخوریم.

حتماً سوال جدیدتان راجع به کامپیوتر است. خوب، پیش از آنکه شما سوال کنید من جواب خواهم داد. ما باید در ۱۹۹۰ یک میلیون و یکصد هزار کامپیوتر اختصاصی تولید کنیم (یا کامپیوتر شخصی) و بناست ۴۰ هزار تا از این کامپیوتر ها به دوره متوسط نیز برسد. برای تقسیم بقیه هنوز برنامه دنیقی نریخته ایم. فرهنگستان نیاز مملکت را از این نظر بررسی کرده است. اتحاد شوروی به ۱ میلیون کامپیوتر اختصاصی نیاز دارد و بنا بر این چاره ای جز افزایش تولید نیست.

در مورد کامپیوترهای متوسط و بزرگ هم باید بگویم که هنوز بر تولید شان کاملاً مسلط نیستیم. برای خودمان دو سال مهلت گذاشته ایم تا وسایل مربوط به اتوماسیون و شکل بندی (های تکنیکی را که همچنان برای پتان مطرح است حل کنیم. با وجود این، بناست تا آخر امسال (۱۹۸۸) کامپیوتری دریافت کنیم بسا قدرتی یک میلیارد عملیات در ثانیه.

دخالت فرهنگستان در پرورش پژوهشگر به چه شکل است. مسئله در این مورد هم بسیار پیچیده است. چون نظام آموزشی از فرهنگستان مستقل است و فرهنگستان هیچ دخالتی در پرورش کاد رها ندارد. تادیر زمانی اعضای فرهنگستان به موازات کار شان در دانشگاهها نیز تدریس میکنند. اما این وضع چنان آغوشی را از نظر تعداد مستعاضمیزان دستمزدها ایجاد کرده بود که خروشچف به آن پایان داد. البته برخی از اعضای آکادمی به تدریس ادامه دادند که خیلی خوب بود اما حق التدریس بودند امروزه خواست ما این است که دانشمندان بخشی از اوقاتشان را صرف تدریس کنند و در درجه اول بهترین دانشمندان. اما خوب مسئله این است که عجلاناً کار آموزشی تکمیل است و برای حل این مشکل دست کم ۵ سال وقت لازم است.

حدود ۵ درصد از کل پژوهشهایی که در اتحاد شوروی انجام می شود زیر نظر فرهنگستان است و این مقدار برای آنکه تلاشهای فرهنگستان برای بازسازی برکن نظام پژوهشی اثر گذارد، بسیار کم است. پس چطور است که این قدر مطمئن و امیدوار به نظر میرسید؟

اول اینکه باید به این نکته توجه داشته باشید که این ۵ درصد به کل پژوهش بنیادی مربوط می شود، و گرنه پژوهش بنیادی در عالی ترین سطح در آزمایشگاههای فرهنگستان ادامه دارد. پژوهش کاربردی، یعنی ۹۵ درصد مانده کار پژوهشی به شاخه های گوناگون اقتصاد ملی پیوند خورده است. بنا بر این فرهنگستان در اس تلاس پژوهشی برای پیشرفت در سطح ملی است. از همین روی اعضای فرهنگستان نیز باید پیوسته میان کارهای خودشان و کارهای کسانی که نتایج پژوهشها را عملاً ارزش می بخشند، ارتباط را حفظ کنند. از این گذشته نفوذ فرهنگستان علم همیشه در اتحاد شوروی بسیار بالا بوده است. نوزدهمین اجلاس حزب در ژوئن نیز بر نقش (( رهبری )) فسر - هنگستان صرح گذاشت.

باید فهمید که هدف ما از پرسترویکا چیست. اولین هدف ما تسویق مسوولیت فردی بر این گنگ به پیشرفت کشور، چه در فرهنگستان علم و چه تدریس و وسیعتر، در سرتا سرتا اتحاد شوروی است.





# مردی می میرد . . .

بقیه از صفحه (۷۹)

من یکسال را در جنگال آنوحشیا  
 بی رحم اسیر بودم. درین یکسال  
 آنقدر از پت و ستم را بر من روا -  
 داشتند که پیش از رسیدن  
 رستاخیز، رستاخیزهای را پشت  
 سرگذاشتم. در آن خانه کتیف  
 بود که داغ روسپیگری بر پیشانی ام  
 زده شد و نام دردیف شهر و -  
 ندان بدنامی ثبت گردید.  
 یکی از شیهای سیاه و تیره  
 زمستان بود سرما تا مغز استخوانم  
 را میسخت در لای یک پیروهن  
 کهنه و نازک از آنجا موفق به  
 فرار گردیدم، افتان و خیزان -  
 رهسپار خانه یکی از هممنفایم  
 گردیدم تا زشر اهریمنان در آن  
 جا پناهنده شوم.  
 ساعت ۸ شب زنجیر من را در  
 یکی از کرجه های شاه شهید به  
 صد ا در آوردم دوستم که در  
 را کشود از پد من خیلی خوش شد  
 و مرا باند روم برد، هرد و تا صبح  
 نخفتم و تمام نغمتهی هارا برایش  
 قهه کردم او که دلش به حال  
 سوخته بود آماده گردید که مرا  
 فردا نزد دوکتور (۰۰۰) ببرد  
 تا از نهانخانه شتم اثر بزرگ رو -  
 سیاهی را به دور انگشت  
 فردا به معاینه خانه اورفتم  
 همه قهه را برایش گفتم و دوکتور  
 اگر چه ظاهرا مرد مهربانی مینمود  
 اما متاسفانه من بولی نداشتم که  
 در کش میگذاشتم، وقتی برایش

گفتم که بول ندارم به فکر فرود  
 رفت سیمی گفتم: (فرق نمیکند  
 یک چاره میگیرم). آنگاه از من  
 خواست تا به خانه اش بروم زیرا  
 اجزای عملیات رانه در شفاخانه  
 ونه در معاینه خانه اش ممکن  
 میدانست، اما او مرا نه به خانه  
 خودش بلکه به خانه یکی از دو -  
 ستانش برد، در آنجا نه تنها  
 خود دوکتور بلکه دوستانش نیز  
 به من تجاوز کردند، ایمن  
 اهریمنان سیه کار نیز برای مدت  
 یکماه مرا ملعبه هوا و هوس خود  
 قرار دادند، مگر پس از مدتی  
 از پیرو مرد مهربانی که در آن خانه  
 مصروف خدمت بود شبی که جز  
 او هیچ کسی در خانه نبود  
 استنداد نمود او که تازه وضو  
 گرفته بود و میخواست نماز شام  
 را بخواند در برابرش زانو زدم سرم  
 را به پاهایش نهاد، پاهایش را  
 بوسیدم و زار زار گریستم دلش  
 به حال سوخت در را کشود، گفتم:  
 (برود ختم اگر کشته هم شوم  
 باک ندارم).  
 من آنشب مانند برنده از قفس  
 پریده ایمن و آنسو میرویدم، از  
 خوشی در لباس منی گنجیدم تازه  
 به سرک رسیده بودم که موتری  
 از کارم رد شد، وحشتزد، خودم را  
 به طرفی کشیدم، ولی ناگاه نور  
 چراغ موتردیگری از طرف مقابل  
 چشمانم را خیره ساخت قدمی به  
 عقب گذاشتم ولی موترد توقف کرد.

درین موتور فقط یک مرد و یک زن بود  
 از دیدن زن من دلم آرام گرفت  
 از من پرسیدند که کیستم و کجا  
 میروم، من پاسخ ندادم، زن  
 دروازه موترا باز کرد پایین آمد  
 با مهربانی دستی به سر کشید  
 احساس کردم که دستش گرمی  
 دست یک مادر را داشت از جام  
 بلند شدم و با او یکجا در سبیت  
 عقب موترد نشستم. تصور  
 میکردم که دستی از غیب به خاطر  
 نجاتم دراز شده است، بسا  
 خیال راحت بهلوی وی نشستم.  
 نارسیده به آن خانه تصور میکردم  
 که در آن سیاه روزی هایم با یان  
 یافته، موتروارد یکی از کرجه های  
 شهر شد کوجهی که در هر دو  
 ردیف آن خانه های کهنه و قدیمی  
 قرار داشت، ولی مثلی که قرعه  
 بد نامی و تن فروشی را فقط و -  
 فقط به نام من زده بودند، زیرا  
 همینکه قدم به داخل آن خانه  
 گذاشتم آنجا را کتیف تر، آلوده تر  
 و مسوم کننده تر از جای اولی و دومی  
 یافتیم.  
 . . . و من یکبار دیگر به طرف  
 جهنم فساد کشانیده شدم، اما  
 فرق این محل با خانه قبلی و  
 مشتریان آن این بود که در اینجا  
 به عوض بوی جرس، بوی الکول  
 در فضا می پیچید، در اینجا به  
 عوض چارپایی منجی و لحاف کهنه  
 روی چپرکت می خوابیدم، در اینجا  
 روحانی ها زود زود عوض میشدند.  
 در اینجا به عوض دود جرس دود  
 سنگرت درجه اول اتاق را پسر  
 میکرد، در اینجا چهره ها زود -  
 زود عوض میشدند.  
 یکروز احساس کردم چیزی  
 در شکم تکان می خورد وقتی ایمن  
 موضوع را به زنی که اداره کننده  
 آن خانه بود خیلی دوست داشت  
 گفتم: بروهایش را چند بار پایین  
 و بالا دوانید چشمانش با ناراضی  
 به شکم دوخته شد، در حالیکه  
 سرخود را چندین بار تکان داد  
 بدون ذکر کلمه ای از پیشم  
 رفت و مرا آنشب تا صبح خواب  
 نبرد.  
 تازه بعد از دو سال فهمیدم  
 که خارج از دنیا کتیف من  
 دنیا بدیگری هم وجود دارد.  
 ولی این وضع بدیروام نکرد  
 خیلی زود به کمک کورتاز طفلتم  
 را در نطفه خفه کردند و هیچ  
 سخنی از نزدم رفتند.

واه که چه شیهای سیاه و بد نام  
 داشتیم، تا آنکه یک شب بخت به  
 من روی آورد، در عوض شدن -  
 آدم ها با جوانی آشنا شدم که  
 براسستی عاشق من شده بود به  
 اتاق من آمد نزدیک باهام زانو  
 میزد و با چشمان سیاهش که  
 چون دو بحر بر تلام و طوفانی  
 بودند با عطر زده می سویم  
 میدید، هرگز به فکر کام گرفتن  
 از من نبود، او مرد هوس نبود  
 اگر قبلاً بود حالا چهره من  
 چنان اثر زنی را در او گذاشته  
 بود که فقط می آمد و نظاره ام -  
 میکرد، ما روزها با هم حرف زدیم  
 و بالاخره راضی اش کردم که مرا  
 از اینجا نجات دهد و او که روسته  
 کشور هندوستان بود و پاسپورت  
 تجارتی نیز در دست داشت به  
 بهانه رفتن به مغازه و خرید لباس  
 مرا از آنجا بیرون کرد.  
 اکنون هر دو می ما روانه کشور  
 هند استیم، وقتی قصه من در  
 مجله سپارون چاپ میشود من در  
 کابل نخواهم بود.  
 از قول من به مادرم بنویسید که  
 هزار نفرین بر ما در پی چون تو  
 با ذکر نام مادر سیل اشک -  
 دیدگانش سرازیر شد و  
 هیچ اولیوند و بلند تر گرد  
 آنچنان که گویی اشک سین  
 تا سرحد ترکیدن بر کرد.  
 بعد اشکهایش را پاک کرد  
 برخاست به آکراه گام بر میداشت و  
 من از عقب او را مینگریستم که آهسته  
 آهسته سایه وار از روی زمین بر -  
 جیده میشد و لحظه ای بعد از -  
 نظرم به کلی ناپدید شد.  
 شب همینکه به بستر رفتم یاد  
 او گرفته های او سرگشته شد در  
 آلود او هنوز با من بود و هنوز  
 شعله های آتشی را در ضمیرم  
 احساس میکردم که او را سوخته بود  
 آنوقت نشستم تا از کشتزار سوخته  
 دیگری، از شب زنده داری های  
 زنی از زنان اجتماع خود بنویسم.



# طبیعت استاد من است

بقیه از صفحه (۵۶)

خودم تابلویی است که بیانگر ظلم چنگیز در شهر بلخ است که من آنرا از روایات و حکایات تاریخ و روایاتی گذشته در آنسر کاملاً جا داده‌ام بنابراین بهترین اثر همین تابلو خواهد بود.

— در قسمت وضع عمومی هنر نقاشی فعلی در کشور نظر نشان چیست؟

— وضع هنر نقاشی در کشور فعلی کاملاً در حالت سقوط قرار دارد. زیرا در کشور که هنرمند قدر نشود و فرق بین هنرمند و غیر هنرمند باشد چگونه امید و آرزو خواهد بود وضع هنر بوده می‌توانم.

— برای رفع این نقیصه نظر شما چیست؟

— به عقیده من اتحادیه هنرمندان بحيث یک ارگان مسوول و متکلف به تنظیم جذب و یاروری.

هر چه بیشتر و هنر جوانانی که تازه به کار هنری رو آورده از جمله هنر نقاشی مسوولانه بپندیشد و هنرمندان را نظریه توانایی هنری شان تلاش و شکر آنها در هر صحنه های مختلف هنر بگمارند و قرار دهند زیرا هنرمند تشنه تشویق و قد رشناسی است در آن صورت هنرمند توانایی بیشتر و هنر هنری را کسب خواهد نمود و انسر آفریده شده او والا ترین خواهد بود.

لازم به تذکر است که اداره بجله سپارون با نظریات این هنر مند در بخش نقاشی جنوری بر سقوط کامل هنر نقاشی با ایشان موافق نیست و ضمناً تا جاییک اطلاع به دست است هنرمندان بدون توجه نموده اند البته ممکن است استثناً آتی وجود داشته باشد.

# پسر ششی کیور

بقیه از صفحه (۲۴)

اعضای خانواده لم مرا حرامی اولاد دهند و خطاب کردند. کاکا جگند اس که مردی خوش قلب و نیکو سرشتی بود، دلش به حال من سوخته، چاره دیگری ندیدم جز اینکه از سرار زنده گی، میپزد بردارم. من که در برابر او کاملاً گوش گردیده بودم، برای روشن سازی ذهنم بهرامون زویای تاریک زنده گیم خوشمیش را این گونه زبان داد:

سالها پیش به هند سفری انجام دادم. هنگام بازگشت به وطن با یک زن جوان و زیبای هندی برخوردیم که کودک نو زادی در آغوش داشت. پس از برقرارش در آشنایی میان ما همینکه دانست من روانه افغانستان استم بلا بلا به وزاری ازمین خواست تا به غرض نجات او از رسوایی اجتماعی، کودک را با خود به افغانستان بیاورم. نخست از پدش خواست او باور بدم، مگر وضع رفتار او مخصوصاً خشم شد نفس به پاهای مرا واداشت. تا دست یاری به سوش دراز نموده و کودک را به مصرف خودش به افغانستان بیاورم. وقتی کودک را از آغوش گرفتم، یک چوشک و یک جوهر لباس کودک راهم همراه با زهر جابه خودش که در آن نشانه های شب زفاف بی نکاح به نظر می رسید، با یک قطعه مگس پدر کودک، که در آن هنگام سنش به ۱۸ تا ۲۰ می رسید و تازه وارد جهان سینما گردیده بود و شش کیور مشهور امروز است، به من سپرد.

من از کاکا جگند اس خواستم تا آن یادگارهای دوره زنده گی کودکم را در اختیار بگذارد. پس از آن که یادگارها را کفم گذاشت، دیده به دیده لم دوخته گفتم:

مادرت نام اصلیت را (روکی کیور) گفته بود. مگر وقتی تورا به یک خانواده مسلمان سپردم آن هاینابرا ایجاب سنت مذہبی شان، علی مراسم خاص نام تورا با یک نام مسلمان افغانستانی تحویب نمودند. اکنون که آن ها بیرون شد شانرا بیرحمانه از تو بریدند، من حاضر که با تو بیرون بدری و سیری بینم.

دیری نگذشته بود که پدر خوانده ام به خانه کاکا جگند اس آمده پس از عرض بوزن سرا دوباره به خانه خود برد موازان جا به شهر کابل انتقال داد. آن جا مرا به خدمت پدر و مادر خود گماشت. در خانه جدیده در برتسو مواظبت و کمال دل سوژی پسر جوانی در مکتب رابه پایان رسانیدم. اکنون که خدمت سربازم نیز به روز هلی فرجامین تقرب میجوید، شبانه در یک مگس خانه میخوابم.

همینکه به سن لازم رسیدم ذوق بر قرار سازی تمام پسر اصلم (شش کیور) در دل ریشه دوانید. چه به من این اندیشه دست داد که پدر شاید از روی نشانی هاید اند که من پسر کیور از عشوقه های روزگاران جوانی اومیاشم و شاید در راه رفتن به هند از سعی و همکاری در سنج نوزد.

با این پنداره سفارت هند در کابل مراجعه کردم. آنها موضوع را رسماً به پدر نگاهشتم و منتظر پاسخ از جانب اومیاشم دیده شود که سر نوشت، دیگر با من چی بازی خواهد کرد؟

داعیه هنرمند شدن و ناگهیزه پسر یک هنر پیشه بودن بر تبار و پرود زنده گی اوستولی گردیده او را به سوی هنرمیکشانند. اومیخواهد که در آینده یک هنر پیشه تیاتر و سینما بیاراید تا از راه کسب شهرت بتواند ما در گذشته اش را پیدا کرده، پسر زخمهای دل هجران دیده او - مرهم وصال بگذارد.

نوشت: رهش

# مرگ من روزی فرا...

بقیه از صفحه (۲۱)

پاری هم در باره وی میگویند آهنگ هایش متعلق به قسمت های از زنده گی اش است. وقتی مادرش مرد، آمد به خانه و فریاد کرد:

«خدا یا مادر را بازه من ده»

و یا وقتی از خانمش جدا شد خواند:

«بوی تو خیزد هنوز بوی تو از پشتم»

بازی دیگر تنها شد تنها

روزانی هم یکی از استادان موسیقی های دستش که همان روز ملال بردل داشت پیشا احد ظاهر رفت احد ظاهر برای تملی دل - وی عقب ارگن رفت و خواند:

«تو زکی و در اینجه کوچک منم!»

حال که در حال بعد از مرگش احد ظاهر را یاد می کنم به یاد این ماد شش را بد آنم که چقدر لها سهای خوب را دوست داشت

همینکه بپراهنی را در جان بدو - ستایش می‌د تا آن را نمیگرفت دست بر نمیداشت ولی بعد از هوشی دو سه بپراهن دیگر به دستانش هدهد می‌کرد یعنی آن چیزیکه خوشی می‌آید در سنج نمیگردد.

بولی را که احد ظاهر از کسرت هایش به دست می‌آورد، بیشترین آنرا برای دوستان هنرمندش تقسیم میکرد، هیچوقت آنها را از خود آزرده نمی ساخت.

احمد ظاهر در سالهای اخیر در رقابت با احمد ولی قرار گرفته بود و بسیار افتاده میداد که احمد ولی را در برابر خود ورشکسته نشان دهد. اما احمد ظاهر دوست هنرمندان و هنردوستان بود کمتر کسی است که از او آزرده باشد.

احمد ظاهر با هزاران خاطره و هزاران سرود در میان ماست و همیشه با ما زنده گی خواهد کرد یادش همیشه گرامی باد!



**دعوا پر سر جو سده ...**

بقیه از صفحه (۴۸)

کنند و آن به طور لایبی به حکم محکم گردن نهادند و صحنه را از فلم حذف کردند.

ظاهراً تفسیر عقیده سیدی پوری از آنجانبانی شده که وقتی فلم تهیه می شد روابط او با من چکروتی دوستانه بود ولی حین آمادگی شدن و به نمایش گذاشتن فلم روابط آنها به هم خورده بود.

بقیه از صفحه (۴۸)

چه نقش هایی را ایفا کرده ایم؟  
 - در اوایل رول چام و پنجم را بر-  
 ام میدادند و چون در آنوقت زن  
 ها در تیاتر کار نمی کردند ما رول زنها  
 را نیز کار می کردیم به طور عمده رول مادر  
 و یا رول خدمه برایم داد میشد.  
 - آیا قرار گرفتن در نقش یک زن  
 برایتان دشوار نبود؟  
 - فقط راه رفتن بابوت های کوبی بلند  
 برایم مشکل بود و مرحوم استاد  
 برشنا ما را راهنمایی میکرد که چگونه  
 نقش خود را بازی کنیم و اندکی هم  
 کرشمه زنانه ما را با مشکل رو-  
 میساخت.

- آیا گاهی نقش های اول را هم  
 بازی کردید؟  
 - بلی بار اول در درام (دو کلاسی  
 ها) رول مرکزی را به عنوان مادر  
 بازی کردم گرچه نقش خیلی مسوولیت  
 بود ولی به من گفتند که  
 خیلی موفق بودم.

- استقبال مردم از شما چگونه  
 بود؟  
 - همیشه خوب استقبال شده ام  
 ولی یکبار در وقت هارد رنما پشنامه  
 نقش زن را بازی کردم ملاها  
 بالایی تیاتر حمله کردند و یکبار  
 دیگر هم یک دختر برویس تف  
 انداخت.

- پس خاطرات خوش هم باید  
 داشته باشید.



# راه رفتن بابوت های...

خاطره خوش هرگز از کار هنری ام  
 نداشته ام.  
 - چرا؟  
 - زیرا به هنر تمایل چندانی تو-  
 جهی نشده است.  
 - و از همین لحاظ شما به تلویزیون  
 آمدید؟  
 - من به تلویزیون نیامدم بلکه  
 مرا آوردند و در سال ۱۳۴۸ که  
 مرا به راد یو آوردند، استاد  
 مرحوم رفیق صادق زنده بود.  
 - بار اول نقش یک کلینر را در را-  
 دی بودم بازی کردم که در آن-  
 شکایت از وضع سرویس بود و بعد  
 در تلویزیون برایم وظیفه داده  
 شد اکنون مراد تلویزیون پس در  
 اسپات ها و اینکه هایم بودند زیرا  
 هیچ کس حاضر نمیشد نگاه ها را  
 کارگردان اولین کسی که حاضر شد  
 من را بیگان کاریکم.

در رابطه به کار هنری تا  
 چه اختیاراتی رانصیب شده  
 است؟  
 - یکبار در سال ۶۵ وقتی از-  
 تلویزیون به خانه میرفتم یک موتر  
 نزد یک ایستاد مردی از آن پایین  
 آمد برایم گفت (همان تک-  
 دو خانه) بعد از من قدرانی  
 کرد و رفت.  
 - با الفاظ و کلمات.  
 - بلی.  
 - و بار دیگر در موردی که به-  
 تازه می ها با سواد شده بودند  
 نزد من آمدند اما من را با یک قطعه  
 فوتوم گرفتند و رفتند و لوسی  
 استند دخترانی که زنده باشند  
 مرا همیشه تقدیر میکنند همینکه  
 مرا از دوری ببینند به همدیگر  
 نشان میدهند و میگویند: ببینید  
 تکرر و خانه آمد، و بعد از تکرر  
 دل میخندند.

# کودک و شمشیر

بقیه از صفحه ۲۳

- خوب نگاه کردی.  
 و میگردد و میگردد و مانع  
 کابوس زده ها همه جا را زیر و رو-  
 میکنند ...

مادر با صدای آهسته تکرار میکند:  
 (ای بی بر!) کجایی بیای!  
 وقتی مرد بی آن که بداند چی  
 میکند در ابار تان را باز کرد.  
 پسرش را دید که با چهره وحشت  
 زده و پسرک با دیدن پدرش با  
 غرور و جدیت آهسته گفت:  
 - پدر جان، عصبانی نشو، من  
 ببینی که منتظرش استم تا نگذارم  
 بیاید و برادرم را ببیند.  
 و زده نامری که از پله ها  
 بالا می آمد، لحظه بی درنگ  
 کرد ...

## یعقوب قاسمی

بقیه از صفحه (۳۱)

موسیقی به برخی بی له استاد  
 قاسم خخه زده کرده کوله.  
 یوولون کاله بی لوستا و  
 تحصیل وگر خود پوششیر مجبو-  
 رتو نوله کله بی تحصیل ته دوام  
 ورته کرای شواو به ۱۳۱۴ کال  
 له خپل هنرمند پلار سره یوهای  
 د هنرا موسیقی هیواد یعنی  
 هندوستان ته ولار او هلته پی  
 هم د موسیقی له پیوخیو او  
 مشهور و استاد ا نوخه موسیقی  
 زده که ۱۰ اوله خلوو کالو وروسته  
 بیرته خپل پلرنی هیواد افغا-  
 نستان ته راستون شواو حرفوی  
 هنرمند اوله دود سره سم پی د  
 شاگرد پی سند د استاد امید علی  
 خان په ورناندی کینون او پرسی  
 پول د هنرمند انوه جرگه کنا-  
 مل شو.

استاد یعقوب قاسمی به  
 ۱۳۲۲ کال د مرحوم استاد  
 نبی گل و استاد غلام نبی نثویه  
 ملگریا هند ته سفرو کړ او هلته پی  
 د پوششیر کسرتونوله ویرکولونه  
 سر پیره یوزیات شمیر ریکارڈونه  
 هم ثبت کړل چی نه یوازی له  
 توده استقبال سره مخامخ شو  
 بلکه د هند د موسیقی د صلاحیت  
 لرونکو مقاماتوله خوا ورته د پرو-  
 فیسوری افتخاری لقب هم ورکړ  
 شو.

په هیواد کی دننه هم هغه  
 زویز د وطن موسیقی ته نه  
 هیرید وکی خدمتونه وکړل د-  
 مثال په ډول استاد یعقوب قا-  
 سمی په ۱۳۲۵ کال په کابل-  
 راد یوکی د موسیقی د لومړنی  
 منتظم په حیث مقرر شواو و سوره  
 پنجاه ویش ت کاله له راد یو سره  
 فعاله مرسته وکړه.

استاد یعقوب قاسمی د کلاسیکو  
 شاعرانوله آثارو سره پیره مینغاو  
 علاقه درلوده تل به بی د هغوی  
 شعر ی دیوانونه لوستل او خونند  
 په بی تری اخیست، د خپلو  
 سند رو لپاره د شعرونو نه  
 انتخابولو کی پوښتگی-  
 سند رغاری و، ترخوبه بی شعر  
 خونونه شو کینوزی بی ورته نه  
 جوړاوه.

استاد یعقوب قاسمی سر پیره  
 پردی چی یونام توغزل، ډول  
 سند رغاری و، به کلاسیکو موسیقی  
 کی هم استاد و او پوششیر  
 شاگردان بی درلودل هغه  
 بهر نیو هیواد ونوته هم حتی هنری  
 سفرونه درلودل چی د هغو  
 په لړ کی بی ایران ته سفرو کړ  
 چی په هغه سفر کی بی د پوششیر  
 کسرتونوله اجرا کولو وروسته د  
 د تهران د پوهنتون اود ایران  
 د هنراو فرهنگ وزارت له خوا  
 ورته یوه تحسین نامه یوقا ب  
 طلا بی ساحت د جایزی په ډول  
 ورکړل شول استاد یعقوب قا-  
 سمی اود هغه هنرمند دننه په  
 هیواد کی او هم بهر د لمانحنی

## حاکم پوسیدید

بقیه از صفحه (۳۱)

ور تر اخیستل دی هغه به مو-  
 سیقی کی د استاد ی لقب د سرو  
 زوومد الونه او پوششیر هنری-  
 تحسین نامی درلودی چی هم  
 د هغه او هم د هیواد هنری  
 کورنی لپاره د همیشی ویاړ یاد-  
 کارونه او یادونه دی.

زویز د هیواد دغه مشهور  
 اوخو زوی غزل بول سند رغاری  
 د ۱۳۵۶ کال د جنگا نیو په  
 شپز ویشتمه نیته د شپه کلفی په  
 عبود وینی د فشار او مغزی سکتی په  
 نتیجه کی له ژوند سترگی پتس  
 کړی اوله سینی صفا و صداقت  
 خخه پک زړه بی ودرید زړه بی  
 ودرید خو زوی بی لاهانسی له سوز  
 او گدازه پک غوز ونوته رارسید ی  
 اود استاد یاد ژوندی ساتی اود یو  
 شاعر په قول: (( یوازی غز دی چی  
 یاتی کیزی )) دادی د هغه  
 غز بیاتی دی اویاتی به وی او د  
 راتلونکو نسلونو د زین وناو د وقو نو  
 بر دی به هم په اهتزاز اولی

آنان در جواب نوشتند باید یکبار  
 به کابل بنیام بعداً دوباره به  
 ایران بروی ولی وقتی به کابل آمد  
 دوباره بیکار ماندم منتظر شدم تا  
 دوباره برایم پست بیاید.  
 - د لاسرد شدم یکه مدتی کار  
 نکردم ولی در اواخر سال ۱۳۵۸  
 دوباره آغاز کردم و تا امروز ادامه  
 دادم.

- شما در فلم های سینمایی هم  
 کار کرده اید.  
 - بلی در فلم جنایتکاران نقش  
 پدر را داشتم.  
 - آئینده هنرا به خصوصی هنر  
 تمثیل را در افغانستان چگونه  
 ارزیابی میکنید؟  
 - آئینده هنر در افغانستان  
 روشن است قبلاً بازیگر تیاتر  
 بنام (سخره) یاد میشد حالا  
 بنام هنرمند یاد میشوند.  
 - آیا آرزو دارید از خوان شوید  
 زیرا شما در ارتباط نزدیک با  
 تلویزیون قرار دارید.  
 - آرزو دارم ولی هنوز صدایم  
 پخته نشده است.  
 ویک سوال آخری:  
 - در تیاتر آنوقت نقش زن (جنگره)  
 به چه کسی داده میشد.  
 - به نیک محمد قابل و صادق  
 داده میشد که خیلی هم موافق  
 بودند.

## رژیسور تیاتر

بقیه از صفحه (۴۸)

تآن به روی ستیزه نمایش  
 گذاشته شد از د ایرکت تان تراشی  
 بودید؟  
 - قبل از نمایش د لاسرد  
 و تشویب داشتم و نرازانیک طرف  
 اولین گان در کابل تیاتر بود  
 و از جانب دیگر آنروز بعد از ختم  
 نمایش کسرت موسیقی بود لهذا  
 در جمع بینندگان تعدادی حضور  
 داشتند که برای تماشای نما-  
 یاشنامه نه بلکه برای کسرت  
 موسیقی آمده بودند پس از  
 بهایت آن ها که مباد انمایش را  
 اغلال نمایند، در هر اس پیویم  
 ولی خلاف تصور وقتی نمایش  
 شروع شد هنرمندان توانستند  
 که همه حاضرین را تحت تاثیر  
 بیاورند و توجه و تحسین ایشان  
 را به خود معطوف داشته در  
 نتیجه تشویب من جایزه به  
 رضایت وا گذاشت.

## ماجرای شریک گل پوسوز

بقیه از صفحه (۳۱)

خنده کان باسخ میگوید:  
 - تا به حال نه، اما از عهد  
 عهد الله خواهش نمودم که د پسر  
 زیاد (سیاه مار) هم تگوید و-  
 متوجه دستهای خود هم باشد  
 ورته ...  
 پرسیدم:  
 - ورته چی؟  
 گفت: تو هم چی قدر پش-  
 تگ میگردی.  
 گفت:  
 - نمیگردم، بل که گپ میام  
 خوب بازی؟  
 - باز هیچ به کارمان یا فکر  
 آرام، ادامه میدهم.  
 - حالا آشتی کرده اید؟  
 - باخونسردی باسخ داد:  
 - آشتی جنگ ما روز دوسه  
 بار تکرار میشود ...

# دهرات تاریخی

ریخی مانیدو د بیاجور ولونه لری کی  
د اختیارالدین کلانته هم خاصه  
یا ملرنه وکه د اونه ۸۱۸ کال یی  
د دغی کلاد بیاجور ولو نقشه  
طرح اولمی کر ه . بدغه وخت  
کی د دیالود جبر ولو لپاره له  
تیز و خبتواچونی نخچه  
استفاده وشوه اود یوالونه یی په  
لم یو نفاست او طرافت په د پیرو  
بنگلکو اوریگنوگاشی گانورویتل  
د اختیارالدین کلاد خپل مو  
جودیت په توله موده کی دامیپ  
انسو او پساد نسا هانو  
د خرمسرای اود وسله تون او د  
شاهی ثروت د زیومه تون حیثیت  
درلود . دغی کلا همیشه د هرات  
د ینار نه د بقا په کارکی د پیوه  
کلکه اوبحکم سنگر رول هم لوبولی  
د ی .

خوله بد ه مرفه د وخت په  
تیریدوسره د دغی کلاد یوالونه  
اوبرجونه پیوه بل پیس نری د لسی  
اوتخریب شوی اولدی سره سره  
چی په برله پیس د ول بیرته  
تروم شوی دی خو هغه بخوانی  
پرم او برتم ورته نه دی باتی شوی  
اواوس نوموز په مسئولولوفرنگی  
نه یوازی د اختیارالدین کلابلکه  
د هیواد د بیلابیلو برخواتاریخی  
ارزینتاناکیاد کارونوته همیشه  
مسولانه پام ولری اوله نظری یی  
ونه غوړیوئی داعکه چی دغه  
یاد کارونه زموږ د تیر تاریخ اوفر  
هنگه ویار ونه اوویلاز ونه دی دغه  
ویار ونه باید وساتواوغلانوروینو  
اوراتلونکونسلونوته یی وسپارو .

آوښتی د روزی مخته تیره شوی  
د د روزی دنده هاخرانته  
د روزیو مقبره د د . په بی خواکسی  
په مرکزی ما هی پوله ودانی د ه  
د محبده مملحیح ته پراخه د روزی  
د د . په منع کی بی غنه ولاړ ه  
د د . چی د پیوه تازه خوړو د د ه  
اونیکلی چاپیریال یی بللی خواتیسه

## سماع خه ته وایی

د طرفت د لویانود یوه تن زیارت  
دی . هاخرانته یی د سیمو خلمو  
فواره د د . اود کوچنی په غیرسی  
ورته سمیت کر کی دی . اوپنځ خوا  
وړی یی له یاد یی پنی دی د پورشان  
هالته له ننواتیو څخه اود سوکوی . (۱۰۰)  
نوم یی لیکواله د سماع په بساط  
په تفصیل سره د لویانو په طرفت وایي

اولاس یی مجوی . اوروست د هر  
د روزی لاس چی له هغو تیره یی  
مجوی . روزی د پورشان پاتسی  
کیزی . چی د خیلو اوریونوسو  
لاوس چی کر کی دغه شیبه د پیوه  
بیکلی اونه تیره پوری د چی د  
محروبی سره د دورنور وصال شیبه  
د .

# د ایتینجا و زانجی

لازم است بد انیم  
معمولاً شنیده میشود که  
میکند : انسان در سن ۲۵ سالگی  
برای کارهای مهم آماده نمیشود  
یعنی هنوز به پخته کی نرسیده  
است . همه چیز در پیش روست و

- لهنده هم وسیع و درخشان  
ولی  
- سکندرقدرتی در ۲۵ سالگی  
اردوی بزرگ فارس را در هم  
میکند  
- ژوزفزه در ۲۵ سالگی اصرای  
شهید ((جهندگان مروا بد))  
را به پایمان رسانند  
- باسیرین شاعرانگلی در ۲۵  
سالگی منظومه شرقی ((کهار))  
را نوشت  
- کادل چوک در ۲۵ سالگی  
لقب داکتر نلسه را کلمی کرد  
- چارلز دیکنس ۲۵ ساله رومان  
((یاد داشت های پس از مرگ  
کلوب می کهک)) را ختم و طبع  
اثر جدیدش ((ماجراجرای  
البورتست)) را سخت  
- گوته در بیست و پنجم بهمار  
زندگی اثر رومان ((رنجهای  
ورترجوان)) را به تشریح کرد  
- ناپلین بنایارت در ۲۵ سالگی  
مطلب به جنرال لوانا گردید  
- الکساندر پوپسکین در ۲۵ سالگی  
نصل اول ((اوتزی اتی گن)) را  
به پایمان رسانند

د رسکو، د موزیم پوولتخنیک،  
انزهای د رفیر میکرومیناتور است  
های مشهور اتحاد شوروی اید  
وارد تیر کازاریان موسیقی دان  
ارمنستان ونیکولای سیدر  
یستی متخصص زراعت ازادکراین  
به نمایش گذاشته شده است  
برای بسیاری از کارهای  
آعاحتی مفهم ((پارکیرا ز  
موی انسان)) نیز قابل استعمال  
نی باشد ، آمارامیتوان تنها  
توسط میکروسکوپ مطالعه نمود  
بطور مثال تمام عناصر تجهمیز  
کننده کشتی ۳۲ ملی مشری را  
سیر کازاریان چهارصد بار  
باریکتر از موی ساخته است  
کایی دقیق ویلن ستراد پیواد  
را از ۵۶ بزوه چوبی ساخته  
است ، وزن آن ۰۰۳ ر گرام  
جده و در سوراخ سوزن جای داده

شده میتواند  
کارهای سیدرستی ،  
منجمله کتاب ((کیزار)) تاداسر  
شفنچکوحیرت آور است . این  
کتاب دوازده صفحه دارد که در  
هریک ان هشت سطر شعر تریه  
گردیده و بخلاف در عدد تصویر  
هم در آن وجود دارد  
با لای مقطع عرضا نی یک  
چوک گوگرد هفت جلد از سن  
نوع کتاب ها جا داده شده  
می تواند  
سیدرستی کوچترین  
تقل بالکلید ساخته کده در  
جهان مانند ندارد و در مقطع  
عرضانی یک تاریخی انسان  
جای داده شده می تواند  
میکرومیناتور اهمیت جدی  
هنری دارد . تیر کازاریان  
بطور مثال ، یک زمانی حلقه  
را ساخت که برای دوختن رگ ها  
حین عملیات قلب بکار می رود  
ولی امکانات استادان میناتور  
تا هنوز کمتر مورد استفاده قرار  
داده می شود .

مثلاً همه میخواهند اطرافیان  
از غیبت گیری ، تحقیر و توهین  
کردن و به قول زهره حبکی ازلیسه  
مرم از یک زاغ چهل زاغ ساختن  
خود کم کنند .  
وتاجاییکه دیده میشود ، آن  
قدر اعمال برخی از اطرافیان ،  
جوانان مارا نیت میکند که آنها  
در جواب توقع شان از شکایات  
حرف مینزند - یعنی هنوز  
نمیتوانند بالای اطرافیان حساب  
کنند و توقع داشته باشند ، و یا سخ  
های ازین قبیل که پشت سرگویی  
نیاشند ، حرف چینی نکنند ،  
دورزنه چی شخصی و خانهواد هکی  
کسی مداخله نکنند ، رانیز میباید  
شنیید .  
وجالب این که وسایل اطلا  
عات جمعی ماننواسته اند حد  
اقل یکی از جوانان تحت تست  
مرانیز از خود راضی داشتند  
و از پاسخهای شان به صورت  
عموم میشود یک حدی داشت وان  
این که جوانان ما خبرزده شده  
اند و از یک نواختی وسایل اطلا  
عات خسته و به صورت عموم مسایل  
دوقی ، تقریحی وکی هم ادبی و  
اجتماعی را پیشنهاد میکنند .

نظرات جوانان رادرسورد  
تحصیل میشود به چند دسته  
تقسیم کرد  
اول دختران مناطق تقریباً  
دور افتاده از شهر را که حد اکثر  
شان میخواهند تحصیل شان را  
ادامه بدهند و با عجز تقاضای  
اجازه از فامیل های شان میکنند  
دوم دختران وسران مناطق  
مرکزی مشهور که عموماً میخواهند  
در جریان تحصیل بعد از پایان  
یافتن صنف ۱۲ چند سالی را بولری  
تفریح در تحصیل وقفه داد شود  
مثلاً مژگان علم ازلیسه زرنونه  
میگوید :  
خوب است در سن ۱۸ سالگی  
حد اقل یکسال رخصت باشم چون  
کاملاً از تحصیل بیوسته تحصیل  
کردن ، خسته میگردیم . . .  
سوم آنانی که بنا بر مشکلات  
نتوانسته اند تحصیل کنند و بابه  
تحصیل شان ادامه دهند ، مانند  
جمعه مراد پاینده سر باز کسه  
میگفت :  
خوشبخت است کسی که چانس  
ادامه تحصیل دارد .  
و از نظر من نود درصد جوانان

من در جوان مدرسه ابوحنیفه یک  
دختر ازلیسه زرنونه و یک کارگر  
کارخانه های جنگلک بود ند که به  
نظر شان توانسته بودند در مقابل  
دین مستحکم باشند .  
در مقابل قانون و جزای قانونی ،  
عموماً نظر دارند که باید برای جوا  
نان استثنای وجود داشته باشد .



نود و هفت درصد جوانان ما  
در برابر دین ، خود را همکسا ر  
میشمارند مثلاً لینا ازلیسه ملاسی  
به خاطر این که نتوانسته مقررات  
دینی را مراعات کند ، خود را در  
مقابل خدا شرمسار و گناهکار میدانند  
برخی ها ، اجتماع ، وسایل  
اطلاعات جمعی و والدین را مقصر  
میدانند ، و سه درصد شامل تست  
وسیمینیم که درین زمینه همه

هم عقیده اند  
از جواب والاترین خواهش  
۱۸ ساله گان به صورت عموم  
میشود یک نتیجه گیری داشت :  
(همه برای من (( البته  
به استثنای د و نفر که میگفتند  
میخواهند برای تد اوی مردم  
خود داکتر شوند . همه خواهش  
جلال شکوه وانتخار دارند مثلاً

احمد شاه سر باز میخواهد بولد ار  
باشد . لونا از آمنه ندی میخواهد  
زیباترین و شکیباترین همه باشد و  
به همین ترتیب .  
اخلاق مورد پسند دختران  
تحت تست من اگر هم که خود شان  
بیحد محبوب و گوشه گیرا میتند ،  
اجتماعی بودن است و مسران  
نیز برای خود اجتماعی بودن نوکی

هم شوخی را ترجیح میدهند ، ولی  
برای جنس مخالف هیچ حقوقی  
ازین قبیل قابل نیستند .  
رنج جوانان مابه صورت  
عمومی از نابه سامانیهای اجتما  
عی و روان اجتماع ماست اکثر از  
تحقیر ، غربت ، تسخر ، توهین  
تقلید بیجا ، جابلوس و وعده مخالی  
د برابریشهاد من در مورد  
تدریس مسایل حاد جنسی در  
مکاتب به خاطر برون برآمدن از  
نابه سامانیهای روانی در سنین  
قبل از جوانی همه رای موافقی  
داشتند و یا تایید گفته های مثلاً  
لیلا ازلیسه عایشه درانی میگفت  
چه بسیار دخترانی که بدون آگا  
هی قبلی ، وقتی به مرضی ماهوار  
(عادتا ماهانه) زنان دچار  
میشوند با مشکلات روانی روبه رو  
میگردند ، پس خوب است در مک  
تب بحثی بیامون چنین موضوعاتی  
وجود داشته باشد .  
و آخرین پرسش مرا که (لعیا ر  
های انتخابی برای همسفر  
رنده چی)) بود ، مثل بعضی از  
سوالهای دیگر ، نه هزده ساله  
گان ، بل که اجتماع شان با سخ  
لباس پوشیدن جلف و آرایش

میداد . مثلاً برخی از دختران  
ساکن خیرخانه ، مسجد اتفاق و  
سید نورمحمد شاه مینه ، دست به  
د هان برده و گویی گپی دواز  
اخلاق شنیده باشند ، به سوی  
من خیره خیره میدیدند و اگر هم  
زیاد یافشاری میکرد ، دخترانسی  
(چون بلقیس) جمیله زهره از  
لیسه مرم ) میگفتند :  
هیچ تصمیم نداریم . اصلاً  
نمیخواهم ، هنوز وقت برای فکر  
کردن در همجو موارد نیافتده  
ایم . . . .  
و گروه دوم باخشنودی و صراحت  
کامل که گویی پرسشی مطابق  
خواهش خود یافته اند ، جواب  
میدادند . مثلاً حبیب از شیر شاه  
سوری ، همسفر آینه اثر را مقبول  
ترین ، کاکه ترین و باغزور تراز همه  
میخواهد .  
بریت بال سنگد کاند اوسن  
خواهد یک دخترخانه را بگیرد که  
رویشرا آفتاب و مهتاب ندید ه  
باشد .  
سلما ازلیسه ملالی میگوید :  
همسفر آینه من با یسه  
مردی مقبول ، کاکه با ثروت و تحصیل  
کرده باشد . . . .

## ۱۸ ساله گان

# گونا



بقیه از صفحه (۵۱)  
 در میان بازیگران فکرمیکم  
 (کمال حسن) به هنر خود  
 ایمان دارد. او کتر خود را چنان  
 می یابد مثل اینکه آب در بنه  
 جذب شود، سایر هنرپیشه ها  
 باید تکان بخورند و با ایشان کک  
 شود. مثل اینکه پوره را در پیاله  
 چای حل می کند، آنها را نیز باید  
 چنین کک کرد. اگر (کمال حسن)  
 در فلماهای هندی سرود ابرسا  
 نکرد، این دیگر تعصیبند -  
 گان است.

پروشن: شهادت رمورد خود چی  
 میگوید؟

پاسخ: من هنرپیشه توده ها  
 استم، تصمیم اتخاذ کردم که این  
 موضوع را در فلم ((هاتیا)) بسا  
 ابعاد لازم آن توسعه دم، اما  
 مشکل است که از این مسابقه  
 بیرونه در ششم، من در حال  
 کار کردن در سری فلم استم. بعضا  
 با عشق، بعضا با تلاش، ولی فکر  
 می کنم که این امکانات وجود  
 دارد که قدری کیفیت را به کیمت  
 علاوه کنم.

قصه آدمهای را شنیده ام که  
 در همین زبان عاشق سه یا چهار  
 دختر بوده اند و روابط ریاکارانه  
 نداشتند. هنرپیشه ها نیز باید به  
 همین صورت سرود اهای ممتسی  
 شان را بلند کنند. در میان هنر-  
 پیشه ها انیل کپور کوشش میکند که  
 سالانه اقلا در یک فلم با لاتراز  
 عادی کار کند. من فکرمیکم که  
 این مساله در آینده توسعه  
 می یابد. از همین جهت بود  
 که شش ماه قبل آمضای قرار داد  
 فلماهای کهنه را متوقف ساختم  
 فقط فلم ((هم)) را با امانت باه -  
 بچن فلم ((عزت دار)) را با  
 دلپه کار بند برفته ام. میخواستم  
 میتود شان را از نزد یک مشتاق  
 کم و از تجارب شان بیاموزم.

پروشن: از پنج سال به  
 این طرف شما چی آموخته اید؟  
 پاسخ: هرگاه آزادی چیزی  
 را داشته باشید حتما آن را به  
 دست می آورید. چنانچه  
 من خواستم در چندین فلم کار  
 کردم. من این فلما را چنان به  
 جنگ آوردم که یک گرسنه نان  
 را به جنگ می آورد. من در ک  
 کرده ام که صنایع فلسفای حقایق  
 را به آسانی میدیرد. این  
 هنرپیشه گان را که من انتخاب

کرده ام، اشتباهات خود را  
 خوب میدانند.

پروشن: شما چطور چنین  
 حرفها را میزنید. سینما گرا  
 مانند فلماهای شان در خیال  
 زنده می کنند، مثل راجیش-  
 کهنه که هنوز هم معتقد است که  
 ستاره درخشان سینما است؟

پاسخ: او خودش باید بهتر  
 آگاهی داشته باشد که امروز در  
 کجا قرار دارد. او باید در زمینه  
 اندیشه کند. اگر او در فلم  
 ((اند)) و ((سفر)) خوب  
 درخشید از آن جهت بود که  
 اوزحمت کشید. من فکر نمی کنم که  
 ما مردم در خیال زنده می کنیم.  
 شما خوب میدانید که ستاره ها  
 نیز گریان میکنند، اما آنها در  
 پیشگاه مردم نمیگریند.

پروشن: آیا گاهی هم سینما  
 شمارا به وحشت انداخته است؟

پاسخ: به وحشت نرفتید، ام  
 ولی تعجب کرده ام، وقتی که  
 فلم یک هنرپیشه بیوزی به  
 دست نیامد من میدانم چرا  
 مردم تکان میخورند و چرا متاثر  
 میشوند وقتی که بیوزی به هنر-  
 پیشه دست دهد، هیچ هنر-  
 پیشه بی، هنرپیشه بی دیگری  
 را ستایش نمی کند. اگر چنین  
 اتفاق می افتد حتما جهات -  
 سیاسی دارد. یقینا چطور شما  
 میتوانید که فلم خوب را بد بگویید؟  
 این همه به آن میباند که شما از  
 زیبای کشمیر انکار کنید.

پروشن: گاهی هم چنین  
 اتفاق افتیده که بازی خورده  
 باشید؟

پاسخ: بازی خوردن کلمه  
 خیلی ثقیل است؛ ولی مایوس

شده ام. در این او اخر طرز تفکر  
 در مورد فلم ((آسان س او نجا))

تضمیر کرد. من میدان رارها  
 نکردم؛ ولی مانند احقها نگاه  
 می کردم. در این میان با خود  
 فکر کردم که از یک آدم بیست  
 انتقام بگیرم؛ ولی باز هم در آخرین  
 مراحل فلم مذکور همه چیز  
 تضمیر کرد. وقتی که من اعتراض  
 کردم برای گفتند که بخش مربوط  
 به من در انتهای دینگ فلم خراب  
 شده بود برای اولین بار چنین  
 یک معذرت را شنیدم. این موضوع  
 مرا به آن فکر نو برد که دستهای  
 در کار است. در نظر آن صنایع  
 فلم همواره در برابر من گذشت  
 کرده است. فکر می کنم که هر کس  
 دوست و دشمن دارد، سنجیدت  
 فدیجی است که نومی شگفت  
 و به شتر و گن سنها خیلی احترام  
 دارم. او واقعا هنرپیشه است.

پروشن: آیا عروسی در زنده می  
 شما تغییر یوار کرده است؟

پاسخ: من بعد از عروسی  
 مکمل شدم. در زنده می دیوار  
 عاشق شده ام. اولین بار عشق  
 خود را افشان کردم. من در مورد  
 نیلم گپ نمی زنم. او از خود  
 زنده می جدا گانه دارد و ما فقط  
 در فلماها با هم کار می کردیم. اما  
 عشق باردیم من به عروسی  
 انجامید. مخصوصا عشق ما  
 زمانی پرشکوه گردید که دخترم  
 ((نوادا)) متولد شد. او مانند  
 یک گل دوست داشتی است.

من فکرمیکم که هر جوان باید مانند  
 من در سن بیست و چهار سالگی  
 ازدواج کند. در شیر آن عشق از  
 شدت خود میگذرد. هر قدر  
 سن انسان بالا میرود، آدم -  
 نمیتواند از زنده می لذت ببرد.

من فکر می کنم که مردم علاقه مند  
 اند که یک هنرپیشه بالای پرد  
 چگونه ظاهر میشوند. اگر مردم  
 یک هنرپیشه را دوست داشته  
 باشند، هنرپیشه هم سرانجام  
 خود را خوش میباید.  
 پروشن: در میان آنها کی که  
 نوبه طرف سینما را آوردند  
 چی فکرمیکند؟

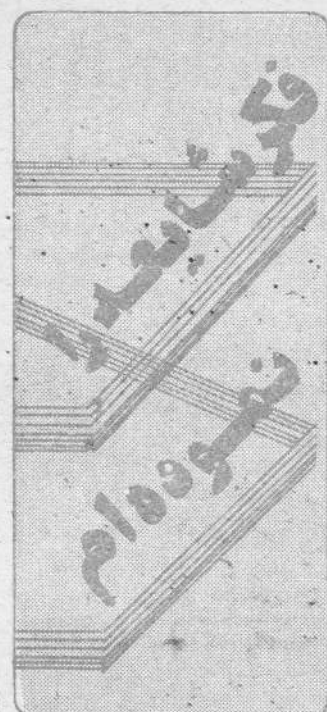
پاسخ: به نظر من در این  
 میان ((امرخان)) به جای  
 خواهد رسید، او یقینا  
 خواهد کرد. در مورد آنها کی که  
 نوبه آمدند، مشکل است آدم  
 حرف بزند. حتی من خودم به  
 اندازه ((امرخان)) خوب و  
 موه ب نوبه ام، من در زندگی  
 که آدم کتابی را مطالعه نکرده ام.  
 فقط در زبان فراغت خود به تا -  
 شای فلم نشسته ام. شاید فلم  
 های مانند: ((اجود پشمن))  
 و ((گنگا بی بی)) را هر که ام  
 بنجاه مرتبه تماشا کرده باشم.

پروشن: آیا پارفتای زمان کودکی  
 خود گاهی هم ملاقات کرده ای؟

پاسخ: زمانی مابین نفرودیم  
 دیگران هر که ام در رشته های  
 مختلف راه های خود را گرفتند.  
 از میان آنها فقط من هنرپیشه  
 شدم. در کالج از کانتین مانند  
 سته یوی شخصی ام استفاده  
 می کردم. در آنجا اکت می کردم  
 لاف می زدم و خود را یک آنپول -  
 دار معرفی می کردم. دیگران  
 همه با دیدن من میخندیدند.  
 امروز نیز زمانی که آنها سرا  
 می بینند، میخندند. آنها به  
 مشکل باور می کنند که خیالهای  
 من به حقیقت پیوسته است. در  
 اولین فلم من که ((گن بد))  
 نام داشت، پنج هزار روپیه  
 برایم معاش میدادند. اکنون  
 زنده می ام خوب است. زیاد  
 خرج نمی کم؛ زیرا ارزش پول را  
 دانم. به خاطری که در گذشته  
 هیچ گاه پول نداشتم، گذشته  
 از آن آنچه اتفاق می افتند،  
 بگذر بیفتد. فیل هم بایک  
 تب عادی میبرد.

پروشن: در اخیرا هر که ام  
 گفتنی داشته باشید؟

پاسخ: بلی در کاروباری که  
 من دام خیلی مشکلات در پیش  
 رواست. زنده می چنان است  
 که هنگام بردن بالای آدم گلی  
 میباشند.



— سینمای ما 'زاده' انقلاب است. سینمای دیروز را با سینمای امروز نمیتوان مقایسه کرد. 'زیرا سینمای پیشین، صرف یک وسیله تفریح بود. ولی اکنون فلمهای ما در ردیف فلم های جهانی قرار میگیرند.

— تاجایی که دیده میشود، رقابت های ناسالم، بدبینی ها و حسادت ها در محیط سینما وجود دارند؟

— این مساله ناشی از ضعف روحی یا یک گروه است رقابتی که سینما را بسازد و رشد و پختگی نرساند، حتماً آن را ضربه میزند.

— شما چند سال دارید؟

— ۲۲ سال.

— شما سن اصلی تاثیر گذارید؟

— بلی، به خاطری که مساله عسکری در بین نیست.

— چه ویژگی هایی دارید؟

— خود خواهی ندانم.

— وقتی به شهرت رسیدید، چی طور؟

— نه، زیاد آن صورت، پشتوانه مردم را از دست میدهم.

— ود یگر؟

— کم حرفم، از زمین صدا می براید، ازین نه، یعنی زیاد اجتماعی نیستم.

— هنرپیشه و کم حرف بودن؟

— گوش می کنم خوب شوم.

— ود یگر چی؟

— زود انحراف میگیرم.

— با مرد، یا با زن؟

— با هر دو!

— اگر همین لحظه یکی از آن دو هایتان برآورده شود، چی چیزی را آرزو میکنید؟

— بگذارد رکشور، صلح برقرار شود، آن وقت آرزویم را میگویم.

— در محیط کار نظر همکاران تان درباره هنرپیشه شدن شما چی گونه بود؟

— در محیط کار، مردم مختلف با مفکوره های مختلف و دید مختلف وجود دارند.

— وقتی اولین بار نقش شما فلیمبر داری شد چی قدر وجدند روزی آن فکر کردید؟

— فلیمبرداری که به پایان رسید، ساعت یک شب بود، آن قدر خسته بودم که غذا صرف نکرده، به خواب رفتم و فردا پیش هم در وظیفه اولام مصروف بودم و کسی فرداها نیز همچنان.

— در این فلم چقدر حق الزحمه گرفتید؟

— حق الزحمه، چهل هزار اتقانی بود که (نه هزار اتقانی) مالیه گشتانده شد.

— نظرتان درباره سینمای ما چیست؟

شد، نتیجه آن را از مردم میگیرم.

— محیط سینما را چی گونه یافته اید؟

— آنچه که در تصمیم بود، یعنی که خوب!

— یک صحنه را چند بار تمرین کردید؟

— تا کتون نقش من طوری بوده که نیازی به تمرین کردن نبود.

— در زنده گی هر کسی (به ویژه هنرپیشه سینما) همیشه شایعاتی بوده است آیا از آمدن تان به سینما پشیمان نیستید و از شایعاتی نمیترسید؟

— از آمدنم به سینما پشیمان نیستم و فکر شایعه راهم کرده ام.

— کار در سینما را مسلک اولی تان میدانید؟

— نه، مسلک اولی من خدمت به بیماران است و حاضر نیستم آن را از دست بدهم، زیرا من سخت به آن علاقه مند هستم.

پنجاه سئوال (۵۱)

— به کلی قطع رابطه نکردم ام، ولی کله مند استم. باید بیشتر ستار و برام گفته شود، نه اینکه بگویند نقش را اگر کار میکنی و بعد مبرا برقصانند!

— تا کتون برای فلم بعدی از شما دعوت شده یا نه؟

— دو صحنه از فلم نخستینمانده است.

— و سپس سینما را ترک میکنید؟

— نه.

— میخواستید در سینما چی چیز را به دست بیاورید؟

— مانده هر هنرپیشه دیگر، موفقیت، شهرت و آینه درخشان.

— ولی تا کتون فلم من تکمیل نگردیده، وقتی به ناپیش گذاشته

خواسته باشید در نعل تابستان از عطرهاي سنگین استفاده کنید. باید بفهمید که همه آن بوی تند عطرها و دست ندارند. هدف بوی عرق است نه عطردن.

بوی بدن را مانند عادت بسازد. باید در نطفه خنثی کرد. مراعات حفظ الصحه فردی و ترکیب از صابونی تالک، مواد ضد عفونی و عطرها برای برطرف ساختن بوی بدن سلاح مؤثر است. همیشه بکشید در اجتماع و در میان دوستان و همکاران بوی مطبوخ از شما به مشام برسد.

خود را باید جستجو کرد. روض جلد هر شخصی باید نوع بسیار بیشتر از آن تعامل گاملا متفاوتی دارد. باید وقت کرد که از نظر شخصیت ماده اضافی استفاده کرد نه آنکه به وسیله آن بوی بدن را بوشاند. جلد تازه و ناکو. معطر خیلی خوشایند است و لسی جلد ناپاک، توأم با عطرها خوش آیند است.

هر وقتیکه عطری را انتخاب میکنید، باید به خاطر داشته باشید که نوع تیزان نباشد. هرگاه

سرد و تازه نگه خواهد داشت. از تالک نباید تعاروی سینه و پشت بلکه روی شانه ها، زانو، بغل، شکم قسمت های داخلی را نهار کف با هانیز استفاده کرد.

**عطریات**

وقتی همراه با صابون، تالک ضد عفونی عطر هم یکجا شود کار است نهایت عالی، انتخاب عطر مناسب صرف بوی کردن محتویات چندین شیشه قشنگ گریستالی نیست، علم کبیا را نباید از نظر دور داشت. عطر مناسب حال.

بوی بدن را مطبوخ سازید

بقیه از صفحه (۳۱) تالک

بعد از استحمام استعمال اندکی تالک خیلی خوب است. تالک ضد عفونی شمارا محافظت

# اسرار خوردنی‌ها

## گل‌سریم

ارسالی شکیلا (نوید)

شاخه آن استفاده و روح را دود دهد. برای معالجه سرفه از خوردن برگ و سرشاخه های گلدار آن استفاده نمایید. برای معالجه پایین آمدن معده چند برگ آنرا جوشانده و مقدار آب به آن افزوده و در آن بنشینید جوشانده گل سریم برای التهاب و جربک بیوه ها مفید می باشد. برای رفع خارش اطراف اعضا تناسلی که در بین بمران دیده میشود مفید است. مالیدن شیوه بسیار محلول جوشانده یاد کرده برگ گل سریم در زنان نازائت نتیجه مثبت داده است. برای خشکاندن شیرستان مادرانیکه بچه بی خود را از شیر جدا میکنند میتوان از این گیاه استفاده کرده برای اینکار یک قاشق چایخوری از برگ خشک این گیاه را در یک گیلاب جوش میزند و در مرتبه در روز بنوشد. این دستور برای از بین بردن گاز معده و روده ها و روم کبد برای از بین بردن عوارض روماتیسم و مریض قند مفید است. خانم های که نسو عروس اند کمی از برگ تازه خشک این گیاه را با ادویه جات دیگر مخلوط کرده چاشنی غذاهای خود نمایند و افزودن مقدار کم آن به ترشی ها هم مفید است. در موقع تهیه کباب میتوانید کسی از برگ خشک یا تازه شاه اسپرم به گوشت بمالید تا طعم خوبی پیدا کند. افزودن آن به گوشت مرغ و ماهی سبب خوشمزگی آن ها خواهد شد. برای معالجه بوی دهان میتوان از جوشانده برگ گل سریم استفاده کرده دهان را به آن بشویید. شستنی زخم های جلدی و ضد عفونی کردن آنها با محلول جوشانده برگ این گیاه موثر است. در اروپا از برگ این گیاه چند نوع نوشابه الکلی درست میکنند و هدی بی از برگ آن به جای سیگار استفاده میکنند. برای معطر کردن سرکه نیز از آن استفاده مینمایند. خوردن این گیاه برای زنان حامله خوب نیست ولی برای یاز شدن عادت ماهانه و تنظیم آن میتوان از آن خوردن خونی برای از بین بردن عرق آنرا گرفته و در تداوی بیماریان از آن استفاده میکنند بنا بر این من به کلیه عطاران توصیه میکنم که برگ و سرشاخه های گلدار این گیاه را در ریه ها و خزان چیده و در سایه خشک کرده و به بیمار آن عرضه نمایند. در اینجا بد نیست یاد آوریم که انواع وحشی و خود روی این گیاه که در نواحی خشک و سنگلاخ ها می روید، بر انواع پرورش یافته برتری دارند. برگ این گیاه تلخ و اسانس زیاد است اسانس آنرا که بیشتر از نمونه های وحشی میگیرند بزرگ زرد با مایل به سبزی است. دارای چند عامل دارویی است که در طب جدید از آن استفاده میشود. گل سریم یا به عبارتی دیگر شاه اسپرم یکی از مفید ترین گیاهان خانواده ی نعنا است که منافع آن بسیار زیاد و قاطع است به علت داشتن مواد مازوی، مقوی معده بوده و به علت داشتن اسانس هم غذا کدک کرده و عمل هضم را آسان مینماید و معده را ضعیف نمیکند. و نفخ را از بین میبرد. تب برودت شلج بوده و قاعده آور است و همچنین عرق شبانه را از بین میبرد. ادرار را زیاد میکند. گردش خون را فعال کرده و پوست را تقویت میکند و اعصاب را تقویت کرده، خستگی عمومی، ریش و سر گیجه را از بین میبرد. و در معالجه فلج تاثیر به سزای دارد. دم کرده ی برگ و عرق شاه اسپرم قلب را تقویت کرده و اعمال بدن را فعال تر میکند و استفراغ های تشنجی را ادرار میکند. شیرو عرق را کم میکند. برای رفع سستی دندانها و خونریزی بیوه ها برای از آن استفاده دهند آن خود بمالید برای از بین بردن خونریزی رحم از دود برگ و

بیش از سبزی های معطر که چند نوع دارد. گل سریم است که در کتب سنتی به آن مریم و اهالی آذربایجان و ایران به آن شاه اسپرم گویند. اسپرم در زبان فارسی به هر سبزی معطر گفته میشود و شاه اسپرم در کتب سنتی لقب مخصوص ریحان است. ولی اهالی آذربایجان که گل سریم را از حالت وحشی و خود رود را آورده و در باغچه های منازل خود پرورش داده و از شیوه آن برای تقویت معده و درمان دانه اسهال استفاده میکنند. آنرا شاه راه تجربه به منافع آن بی برده اند اکثر کشورها آنرا آورده و در باغچه های خانه های خود کاشته اند. به طوریکه هم اکنون در بیشتر باغ ها و باغچه های تمام دنیا این گیاه دیده میشود. انواع وحشی و خود روی این گیاه در اماکن خشک و سنگلاخ ها و زمین های بایر می روید. ولی با انواع پرورش یافته فرق کلی دارند. ارتفاع این گیاه در بعضی از نواحی پر شست سانی متر میرسد. ریشه آنها به رنگی مایل به قهوه است و ساقه های متعدد و پر پشت دارند که مانند تمام گیاهان خانواده ی نعنا چهار گوش میباشد. این دمبرگ ها از قاعده ساقه رشد کرده و بالای آنها شکل ظاهری برگها بیضوی و نوک تیز بوده و دندانها دار میباشد. ولی برگهایی که در قسمت بالایی ساقه میرویند دارای دمبرگ کوتاه تر و پهن تر است. این گیاه از قدیم شناخته شده است و مورد استفاده آن در طب سنتی بوده است معده را جای تعجب است که عطاران سایر کشورها آنرا نمیشناسند و به عبارتی دیگر در قفسه عطاران دیده نمیشود. فقط چنانچه

# امید...

بقیه از صفحه (۱۰)

وقتی خدمت سربازی را به انجام رسانید به بارادرتولوزیون قرارداد خواهید کرد؟

من طرفدار آهنگ های قراردادی نیستم زیرا آنها کسی قرارداد میکنند، آنچه را که یک آهنگ خوب را میسازد کمتر مراعات میکنند. لذا من هرگز قرارداد نخواهم کرد.

شما با این آهنگ های خوبی که دارید آیا دیگران را هم راهنمایی میکنید؟

من هنوز خود ضرورتی به

رهنمایی دارم. ما استادان بسیار ورزیده داریم که باید کارکنند و ما را با هم سازند. مثلا موسیقی شرقی باید به اساس نویشن تهیه گردد.

همچنان در قسمت موسیقی غربی استادان لیسه موسیک چون سلیم سر مست، ننگیالی، ارمان و دیگران باید کارکنند. در تولوزیون یک ارکستر منظم آما تو وجود ندارد، جوانان با مشکلات زیاد بر میخورند اتاق مشق و تمرین نداریم، خلاصه ما وسایل موسیقی مدرن نداریم.

با آلات موسیقی هم آشنایی دارید یا نه؟

با ارپونیه، تپله، گیتار و اکوردیون آشنایی دارم. اما گیتار

را بیشتر دوست دارم. میخواهم زیاد روی آن کار کنم.

آیا معادرتین جوانان محبوبه دارید؟

چه بگویم نمیدانم. ولی در کسرت هایم زیاد استقبال شده ام. حتی در ختم کسرت از من امضا گرفته اند.

دخترها و پسرها؟

دخترها.

از روی سیم تیلیفون هم تشویق شده اید؟

باور کنید هر لحظه.

پس باید تاکنون از دواج کرده باشید؟

نه از دواج نکرده ام.

اگر خواهید از دواج کنید چگونه دختری را با کدام صفت می پسندید؟

حتما بگویم جدی میروید؟

آیا شوخی میکنم؟

دختر مورد علاقه من باید تحصیل کرده خوش تیپ، با اخلاق باشد.

نکته تحصیل اورد.

کدام رشته باشد؟

هر رشته و هر پوهنحسی که باشد فرق نمیکند.

شما خود در کدام رشته تحصیل کرده اید؟

من از پوهنحسی ادبیات در رشته انگلیسی فارغ شده ام.

آیا دختری با این صفات را شما یافته اید؟

اگر بگویم نیانتم باور نمیکند و اگر بگویم یافته ام خواهید پرسید که او کیست؟

و برخلاف من هیچ باشاری ندارم. آنکه راکه میخواهد امید وارم بیاید و به آن برسید.

اگر همین لحظه یک آرزوی تان برآورده میشد منحیت یک آوازخوان چه چیزی را میخواهستید؟

فقط فقط میخواستم در کشور صلح برقرار گردد تا آهنگهایم چون موجی از خوشی در رگهایم جان همه بدود و تعلق احساس آنها را بیاید.

و من میگویم که یک آوازخوان خوب و خوب به تعداد آوازخوان های خوب ما علاوه کرد.

امید که همینطور شود.

# زیبنوس

بقیه از صفحه (۵۰)

تلوزیون در برابر هنرمندان و مصارف لباس و آرایش و نمود ساخته است، شما در زمینه چه گفتی دارید؟

ج: علت دوری گرفتنم از رادیو و تلویزیون موضوعات پولی نبوده است. چنانچه من هیچگاهی در دیدن پول آهنگ ثبت نکرده و در آرایشگاه تلوزیون آرایش نکرده و حتی به پول خود دردیگرها آرایش کرده ام. زیرا از همان آغاز کار آوازخوانی، انگیزه اصلی من هنر دوستی و ذوق هنری بوده است. عوامل اساسی کناره گیریام را واقعا از یک طرف قرارگرفته محترم مسرور، بی تفاوتی نسویان رادیو و تلوزیون مخصوصا به برابر هنرمندان جوان، و از سوی دیگر خود خواهی ها، بی نزاکتی های شماری از هنرمندان تشکیل میدهد. سخنان پهلوی دار و حرکات توهمین آمیز عده یی مرا اندیشی کرد.

تصوره های اشخاص خارج محیط رادیو و تلوزیون و هلل ذکر شده در بالا دست بدست هم داده انسان را ناگزیر می سازد که از ادامه فعالیت های هنری دست

بقیه از صفحه (۵۰)

کشیده خاطر خود را از هر نگاه آرام بسازد.

س: آیا در شما هم از دواج و تان تاچه حدی حقیقت نهفته است، و اگر آنرا تایید کنید آیا همسر تان سه راه فعالیت های هنری تان نگردیده است؟

ج: این يك امر طبیعی است که هر جوان، مخصوصا جوان نامزد دار، به تمهیت از خواست زندگی اجتماعی، زود یا دیر بخانه بخت خود می رود. من نیز که قبلا نامزد شده بودم تسلیم قانون زنده گی اجتماعی گردیده زندگی جدیدی را آغاز کردم. اما همسر، چه در دوره نامزدی و چه در دوره پس از زوری هیچگاهی مانع فعالیت های هنری ام نشده و حتی بعضا اصرار میوزد که آنرا در زمینه راه نگذارم.

س: دورنگی آینده نما می بینید؟

ج: این موضوع به مسایل زیادی پیوند دارد که البته شرایط آینده در زمینه نقش اساسی خواهد داشت.

مباحثه: هنایت

بقیه از صفحه (۷۱)

امر را تایید کرد، خواهش نمود تا در این باره چیزی ننویسم و من هم ننوشتم.

و حالا (راجکار):

در هنگام کار فلم (با کیزه) بانحوه کار (راجکار) آشنا شدم، ولی در فلم (د هم کاتیا) او را خوب شناختم.

بسیاری از سینماگران در مورد این هنرمند حرفهایی دارند که او را پر نخوت و از خود راضی معرفی میکنند ولی به نظر من این حرف ها در مورد او صادق نیست.

راجکار، عادت کرده پیش از فلمبرداری یک فلم با کارگردان وارد گفتگو و بحث و محس شود و این مباحثه را تا زمانی ادامه دهد که در موضوع قناعت او فراهم شود و این يك جسارت اخلاقی اوست که شخصا از این نوع جسارت ها سخت پشتیبانی میکنم.

فلم (با کیزه) بنا بر معاد پری که پیش آمد برای شتر سال نسبتا تمام ماند. کمره سین فلم (استوروشنگ) از آلمان غربی بود که به انتظار آغاز دوباره فلم در هند ماندگار شد و همان کشورش گردید.

برای ادامه کار فلمبرداری آن فلم، هیچکس جرأت نمیکرد، ولی وقتی (کمال امرویی) از من تقاضا کرد، پذیرفتم و کارها هم مورد تمجید اهل هنر شد.

بقیه از صفحه (۷۱)

بخت و حجاب و مطابق ذوق و خواست مردم واقع شد.

امیتا به بچن:

این هنرمند رادرجیان فلم برداری فلم ((گنگا کی سوگند ه)) نیکوشناختم. او انسان خوش برخورد، بشاش و صمیمی است که همیشه بزرگترها را احترام میکند و از عنصر احترام گذاری به دیگران مایه فراوان دارد.

صحنه های هیجان انگیز فلم ها را دوست دارد و برای اجرایی این گونه صحنه ها همیشه خود را در مقابل بزرگترین خطرات قرار میدهد.

صحنه فراوان چنگال بولیسو عبور توسط اسب از باریکه یک پل در فلم ((گنگا کی سوگند ه)) به عقیده بسیاری از ناظران شوتنگ بسیار پر مخاطره بود که او خودش با مهارت و دلایری آنرا انجام داد. برای من کسه کارگردان و فلمبردار بودم، خیلی مسرت آور بود وقتی که او (دلسی کیت) را مسترد نمود. من در یک آن خودم را در آینه اودیدم و در دلم عزیز شد و تا امروز هم عزیز دوست داشتنی میباشد.

حرف هان یاد شد، چهل و شش سال است با فلم سینما و استودیو و هنرمندان سروکار دارم. در نهمین از رویداد ها و کارگردان های سینمای مطالب قراروان نقش یافته است که هرگاه معرفی کند بازم برایتان دنباله این واقعات را خواهم نوشت.



بخت و حجاب و مطابق ذوق و خواست مردم واقع شد.

امیتا به بچن:

این هنرمند رادرجیان فلم برداری فلم ((گنگا کی سوگند ه)) نیکوشناختم. او انسان خوش برخورد، بشاش و صمیمی است که همیشه بزرگترها را احترام میکند و از عنصر احترام گذاری به دیگران مایه فراوان دارد.

صحنه های هیجان انگیز فلم ها را دوست دارد و برای اجرایی این گونه صحنه ها همیشه خود را در مقابل بزرگترین خطرات قرار میدهد.

صحنه فراوان چنگال بولیسو عبور توسط اسب از باریکه یک پل در فلم ((گنگا کی سوگند ه)) به عقیده بسیاری از ناظران شوتنگ بسیار پر مخاطره بود که او خودش با مهارت و دلایری آنرا انجام داد. برای من کسه کارگردان و فلمبردار بودم، خیلی مسرت آور بود وقتی که او (دلسی کیت) را مسترد نمود. من در یک آن خودم را در آینه اودیدم و در دلم عزیز شد و تا امروز هم عزیز دوست داشتنی میباشد.

حرف هان یاد شد، چهل و شش سال است با فلم سینما و استودیو و هنرمندان سروکار دارم. در نهمین از رویداد ها و کارگردان های سینمای مطالب قراروان نقش یافته است که هرگاه معرفی کند بازم برایتان دنباله این واقعات را خواهم نوشت.

اماج هجوم قیام کنندگان در قندهار نخست رها شد گاه انکسای در سوزی بود. عساکر انگلیسی به دفاع از آن محل برخاستند ولی افغانها با جرات به هجوم خود ادامه میدادند.

در این هجوم در شب پیش سپاه افغان سکندر خان مشهور نایب امین الله خان و عبد الله خان اچکزای قرار داشتند. همینکه برونس در اقامتگاه خود خضر خان و عبد الله خان اچکزای را دیدند چشمانش را باد شمال بسته شد و با چار برادرش یکجا کشته شد. سر او، بر او درین صحنه انگلیس ها در چوک کابل آویخته شد. برادر فورته انگلیس دیگری در این هجوم زخمی گردیده و موهن لال فرار کرده و محکوم به اعدام شد.

گویند این هندو الاصل وقتی ضربات پیم مبارزان افغان را بدید در برابر نواب محمد زمان خان کله اسلام را خوانده و او موهن لال را به خان شیرین خان سپرد.

در هجوم جسورانه مبارزان افغان منازل انگلیسها آتش زده شد و مسکاتن از بالا حصار از میان رود به قتل رسیدند. محصور شدند انگلیسها به قیام جنرال کبیل برای سرکوب قیام شروع شد. هنگام عبور این کثک از کابل به سوی کابل برای سرکوب قیام شروع شد. هنگام عبور این کثک از کابل به سوی کابل برای سرکوب قیام شروع شد.

در این زمان مبارزان کوهستان و کوهده امن به یاری مبارزان کابل رسیدند. حلات بر قله سیاه سنگ وی به معروف آغاز یافت و بالا حصار در تمام جنگ مرکز توجه محسوب میگشت. انگلیسها با تشای روحیه قوی مبارزان آزاد یخواه افغان شکست خود را حتی می بیند داشتند. حلات جسورانه مورال آنها را ضعیف ساخته و تشدد و برانگیزگی را در صفوف آنها موجب گردید. انگلیسها هنگامی که نعلها می بیند مردم نوروزان بود، تلاش نمودند با استفاده از توپخانه انگلیس رهبران قیام مردم را به جان هم انداخته و از این وضع خود منفعتی بدست آوردند.

انها با شجاری از رهبران قیام تماسهای برقرار نموده و هدیه های گوناگونی میدادند. ولی این فعالیت هائیکه بی به بار نیامد. آنها به جز دوسه خاین ملی دیگر کسانه توانستند استفاده نمایند.

آخرین امید انگلیسها در مورد رسیدن قوای کنگی از غزنی، کندهار جلال آباد و پشاور به پاس سیدل شد. زیرا آنها در حرکت شان به سوی کابل زیر ضربات شدید افغانها قرار گرفته بودند. هر آن اطلاعاتی به بالا حصار مبنی بر رسیدن قوای انگلیس در چارنگار، محصور شدن آنها در غزنی، کندهار و پشاور شدن آنها در خیبر و سرکوب آنها در راه جلال آباد - کابل مواصلتی کرد.

انگلیسها برای قیام قریه و قلمه بی بی معروف را طرح کردند. در آنجا مخزن غله آنها قرار داشت. قوای از بالا حصار به سرگویی برویکه بر شلش به کمک خواسته شد ولی در تعرض اول که فقط پنجاه نفر مبارز کوهستانی از قلمه دفاع می کرد، توانستند آنها را تسخیر کنند. و نه وقتی که سرسجده خان با یک هزار نفر به کمک مبارزان کوهستانی رسید.

اخبار نگران کننده بی از نابودی قوت های انگلیس در ولایات مواصلتی کرد. آرامش انگلیسها مستقر در بالا حصار بود یگر نقاط مو قتی بود.

مبارزان افغان کابل را زیر پای انگلیسها آتش نموده و آنها را هر دو یکجا کشته جز اینکه به مدافعه تن دهند و معاهدت پیشنهادی افغانها را بپذیرند و افغانستان را ترک گویند.

نگاه ناعمه به قلعه محمود خان درخته شده بود و انگلیسها در چشم دوخته بودند. آنها هر یک که نگران سر نوشت خود بودند چنین می اندیشیدند که با امضای معاهده راه آمده را در پیش می گیرند و میروند و هرگز به افغانستان بر نمیگردند.

بلاخره روز ۲۲ سپتامبر ۱۸۴۱ فرار سپید در صبحگاهان این روز مسکاتن با کیتان تهری، کیتان اسر و کیتان میکسز با یک قطعه سواره از قله بی بی معروف جانب قلعه بل محمود خان جایی که برای تدویر اجلاس تعیین شده بود حرکت کرد.

انگلیسها با قیامت انراشته داخل کشور شده بود با سرانگنده کی آماده بیرون شدن گردیدند. او دو طلبانه به امضای معاهده تن در نداده بود و به رضای خود این امر را اجرا نمی کرد. او شهرت و آوازه و زیرکی انگلیس خود را بر باد رفته می دید.

این شجاعت و جسارت افغانها بود که برایش اعلان کرده بود زمان (( تهری و استراحتش )) در افغانستان به پایان رسیده و سر برابر داده ملت آزاد قرار گرفته است. او هنگام ورود سردار محمد اکبر خان، محمد شاه خان غلجایی، دوست محمد خان خدا بخش خان، محمدالدین خان و نایب مونس ظلمانی را در حالت انتظار یافت.

مسکاتن و کیتان او را بر

زیر اکبر خان و سلطان احمد خان و محمد شاه خان شمشند. مدافعه آغاز شد و وزیر محمد اکبر خان در مورد عهد شکنی انگلیسها بیایه ایراد کرده و اسناد انکارناپذیری را در این مورد در برابر مسکاتن قرار داد. وزیر اکبر خان پیشنهاد کرد برای اینکه ساله خروج انگلیسها از افغانستان در نیتانه اجراضد باید مسکاتن و انرا دعوتی این با آنها باشد و امر گرفتاری شان را صادر کرد. چون مسکاتن و تهری مقاومت نشان دادند و به حمله پرداختند و از طرف دیگر تپاده آتش میان گارد مسکاتن و محافظین افغان آغاز شد و از جانب دیگر قتلعه دشمن نیز نزدیک بود و امکان رعای گروگان می رفت بناچار وزیر محمد اکبر خان و سردار سلطان احمد خان مسکاتن و تهری را نابود کردند.

راه به خاطر عهد شکنی و کجای شدن قوای مذکور قوای جلال آباد مورد حملات افغانها قرار گرفتند که از ۱۷۵۰۰ انگلیس صرفاً یک نفر تپه جان به جلال آباد رسید و خیر شکست قشون راه جنرال سیل رسانید.

علی الرغم توپخانه ها و سیاه و استخدام امیر دوست محمد در برابر مبارزان افغان قیام مردم به پیروزی انجامید و انگلیسها از افغانستان اخراج گردیدند.

بالاحصار از میان ویرانه ها قیامت انراشت و شکست تاریخی را مشاهده کرد.

سی و پنج سال در متار که و آرامش سپیدی شد، اما انگلیسها با زهرم به افغانستان چشم طمع دوخته بودند و بعد از سه دهه و پنج در حالیکه سلاحهای

# بالا حصار کابل

از همین روز به بعد شهرت و آوازه شجاعت و شجاعت اکبر این جوان ۲۴ ساله در کوهها و وس کوهها های کابل پیچید و همه جای کشور را فراگرفت. روز ۲۴ شهریور ۱۲۶۰ شمسی مجلس شورایی قیام در منزل محمد نواب خان به تحمل اسرای انگلیس در این ضمیمه به عمل آمد که معاهده مرتبه افغانها به قتل انگلیسها رسانده شود. جلسه قشون انگلیس به قیامت جنرال الفستمن و اخبار تشکیل شد و پیشنهاد افغانها را پذیرفتند و روز تخلیه کابل را در شهریور ۱۸۴۲ تعیین کردند.

در هنگام خروج از کابل نیز عهد شکنی انگلیسها ادامه داشت. بالا حصار این مرکز آرزوی شهر کابل شاهد دور شدن انگلیسها از کابل بود. در سپتامبر

مدیر در اختیار یافتند و بخواب شدند در اسباب میانه پنج سواری کتند، باز راه افغانستان راه در پی گرفتند.

بالاحصار بار دیگر قیام قشون انگلیسها شاهد کتند انگلیسها از سه محاذ کندهار و کوه خیل و همچنین در اجتهادات مردم شهر شد. پنج سواری این قیام قریه به سه هزار نفر می رسید. ملامتک عالم که خود را از قیامت امیر یعقوب خان آزاد می دانست در غزنی علیه انگلیسها جهاد را اعلام کرد. گروه های داوطلب برای اشترک در قیام در تمامی نقاط کشور ایجاد شده بودند. کابل می شدند که گروه آنها سلاح های اندک و ابتدایی نداشتند ولی از اراده قوی برخوردار بودند.

با وجود خیانت های جاسوسان انگلیس و اطلاع آنها از یلان های قیام که سردار ولی محمد خان

لشکر کشی در انگلیسها به افغانستان و جنایات آنها در ولایات و کابل نمونه از توانایی و قدرت انگلیسها تبار داد می شد، اما صرفاً پنجاه و پنج روز از انامت آمدند کابل نگذشته بود و هنوز داع مغرورهایسی بالا حصار تازه بود که با زهرم قیام مردم آغاز یافت.

شهر بالا حصار که به ویرانه تبدیل شده بود اما حصار عایش و تاریخ باشکوه آن با بر جاسود و از میان ویرانه ها قیامت انراشته و قیام مردم را تشای کرد.

(( در کابل و کوهده امن و کوهستان به رهبری گرم خان انسر نظامی، غلام حیدر خان کابلسی سر برجه خان، کوهده امنی، میر غلام قادر خان لویجانی برادر وزیر شاه خان پغمانی در تگاو و نجرب به رهبری محمد عثمان خان صافی و برادرش محمد شاه خان در لنگر به رهبری غلام حیدر خان جرجی، محمد رخا و محمد حسن خان لوگری، در میدان ورود به رهبری جنرال محمد جان خان وردکی، در غزنی و بلستان به رهبری ملا عبد الغفور خان لنگری و گل محمد خان اندری، در هرات به رهبری نایب سالار حفیظ الله خان و سردار محمد ایوب خان و دیگرها به رهبری عصمت الله خان چهار خیل و همچنین در اجتهادات مردم شهر شد. پنج سواری این قیام قریه به سه هزار نفر می رسید. ملامتک عالم که خود را از قیامت امیر یعقوب خان آزاد می دانست در غزنی علیه انگلیسها جهاد را اعلام کرد. گروه های داوطلب برای اشترک در قیام در تمامی نقاط کشور ایجاد شده بودند. کابل می شدند که گروه آنها سلاح های اندک و ابتدایی نداشتند ولی از اراده قوی برخوردار بودند.

با وجود خیانت های جاسوسان انگلیس و اطلاع آنها از یلان های قیام که سردار ولی محمد خان

لاغر در جمله این جاسوسان قرار داشت قیامی که آغاز شده بود ادامه یافت جنگ در همه نقاط کابل برنده انگلیسها جریان داد. شت جنرال رابرتس که وضیعت را با دقت مورد تحلیل قرار داده بود خود به مقابله محمد جان خان رفت. آهنگ جنگ به اندازه ای شدید بود که جنگ تن به تن آغاز یافت مورای جنرال رابرتس نیز مجبور به دراز شده و از مجموع قشون انگلیس صرفاً چهل تن آنان زنده ماندند که همراه بار رابرتس فرار نموده و به شیر جوینک برنده رابرتس توپ کتی طلب نموده و جایی عساکر مقتول را بگردد.

بعد از جنگ روز چهارم هم در سمر انگلیسهای جدید دیگر مواضع خود را ترک می گفتند. این جنگ که در بالای آن اشاره شد جنرال رابرتس را متیقن ساخت که استیلای کشور افغانها کاری ساده و آسانی نیست. گرچه این جنگ از جانب کشور مقتدر و جهان (بریتانیا) علیه کشور عقب افتاده می پیش برده می شد. اما حب وطن و دفاع از استقلال و تصمصاحی بیرونی بزرگ معنوی به افغانها بخشیده بود. تداع جنگ با زهر رابرتس را به ایجاد مواضع سنگرها در بالا حصار و قلمه های کابل گردانید. آنها از این حملات بی وقار کنند بگان آتش می کشیدند.

ضربات مبارزان افغان در کابل که با تلفات فراوانی هم همراه بود و همچنان وارد کردن ضربات در ولایات و مسوراه های ترانسوکا بر انگلیس آنها را به تجدید نظر در سیاست شان واداشت و رابرتس جنرال انگلیس در جنوری ۱۸۸۰ اعلام کرد که سپاه انگلیس افغانستان را تخلیه می کند مردم باد شاه کشور خود را انتخاب کنند.

و بالا حصار با زهر شاهد زبونی استیلا گران انگلیس و اعتباری بین المللی آنها گردید. جنرال رابرتس در حالیکه نقشه

داین خود را برپا کرده می دید در ۱۸ اکتبر سال ۱۸۸۰ از افغانستان جانب هند وستان رفتند و شکست و ناگهی را با خود به همراه بردند.

بالاحصار میروند راستنود.

یک از حوادث مهم جنگ دوم همانا جنگ در میوند است. آوازه شکست انگلیسها در جنگ میوند کابل و از جمله بالا حصار را نیز فراگرفت. مبارزان افغان در این جنگ در نزدیکی میدان میوند با شجاعت در برابر انگلیسها صاف دادند. آنها در روزهای جنگ از جمله دوازده هزار قشون انگلیس کشته شدند و باقی گذاشته بودند و این نبرد جانانه بیست انگلیسها را در هند وستان و انگلستان به لرزه در آورد.

مبارزان افغان که در راه آنها سردار محمد ایوب خان قیام داشت در جنگ میوند حمله می آوردند که بالا حصار آنرا استنود و در روزی آن بخوابید. جنگ میوند از راه بیخشن و ضمیمه کسب افغانها حکایه دارد.

بعد ها امیر امیران الله خان غازی در بیست و سه قشون سلطنت خود را اعلام کرد. و قشون ۲۴ قشون مردم کابل و قشون پایتخت کشور اجتماع بزرگی تشکیل نمودند. امیران الله خان سواره و شکار میان جمعیت داخل شده و در همین جا بود که تعلق مشهور و تاریخی خود را برپا کرد. او استقلال افغانستان را اعلان کرد. از مساوراته برادر و آزادی ملت افغان سخن گفت و قشون از جمعیت برخاست و شاد باش های فراوانی نظار امیران الله خان گردید. او با حوصله کلم در محاذات مختلف جنگ را رهبری کرد و قشون مبارزان افغان را به پیروزی رسانید و در قشون افغانستان آزاده را برافراشت کابل روز اردوی کشور را در ۲۸ - اسد جشن گرفته و در میدان نیز بقیه در صفحه (۹۲)



# سینما باید...

بقیه از صفحه (۲۲)

د یگر این که با انکاب رسالت باید یک برابلم اجتمعی را همسراه باراهایی حلالش، مطرح میگردم. چشمها میبندد و گوشها میبندونند که در کتابهای برابلم ها، معضله ترانسپورت شهر به حیت بسک معضله، در لباس یک بدید مقابل توجه تبارز نموده و من با استفاده از یک نوع بیان دیگر ونهه طنزی کس به ارضای ظاهر برداختم و فلم آرزو را ساختم، با آن کنظر گروهی به آن بود که در این حالت با این همه برابلم ها تونباید از ترانسپورت آغاز میگردی. قبلاً هم کاری به چنین تم نشده بود. دل میزدم اما با یک باور و یک پشتکار فلم را طوری ساختم که د بالوگها تلم خلاهای صحنهها را و صحنهها تلم خلاهای تصادف هارا برگرداند. برای همیشه در غور توجه بوده و خواهد بود که جسی میخوام تحویل بدم و به چه شکل از انحداد در کارها خوشم نمی آید، من هنری را بسودن محدود پند و خلافت احساس میکنم...

سلام سنگی با تپید از مسرت میگوید:

من چنان کارگردانی را زیاد دوست دارم که تخفیک کارش پیوسته به هنر خدمت کند نه به آن اندازه که بالای خود پیش چهری نماید، هنرمند بیشتر ناگهانی است خطر جنبایش را دوستانه و امانتگاران تا آن جا که نسل دیگری می آید، ادامه داده باهمه صداقت سینمایی افغانی را داخل یک رده نیازمند اجتمعی نموده واقعا به خدمت مردم میگردم.

از شما میخوام تا بهر آسون سینمای امروزین و دیروزین رووند تکاملش (بلی باس) چیزهای بگوید به ویژه درباره این که میگویند (( سینمای نوبا )) و یا (( نوجوان و جوان افغانی )) ابراز نظر نمایید.

سنگی میگوید:

سینمای ما سخت نیازمند مردانه کنی است، سینمای ما بیشتر از بول و استند یو بهر کرکتر ها، فلنانه نویسهها و آنانی که آگاهانه نقش میسازند و نقش بازی میکنند نیاز دارد.

سنگی میافزاید:

تعجب نکند اگر میگویم سینمای مانوزاد و نوجوان و نوبا نیست آنچه سینمای مان کم از کم به اندازه نیم عمر سینمای جهان همردارد، چهل و پنج سال پیش نخستین فلم افغانی به نام (عشق و دوستی) ساخته شد، پس چرا آن را سینمای نوزاد بگویم؟

من میبوسم:

پس چرا تا حال ۲۰۰۰؟

سنگی پاسخ میدهد:

تکلیف سینمای ما همیشه در این بوده که خط سینمای ما پیوسته دیگرگون شده، تریه کاد ر هادراین عرصه محدود و منوعاپت محدود بوده و اما اگر ما افغانها هنرمند استم یا نیستم استعداد انتخاب آگاهانه معمول هارو به گونه برجسته دارم. شاید دروغ نگویم که برجسته تر از همه جهان و ضرب المثل ها و لندی ها و جزیره های مائا بیدی بر این حقیقت است. فقط با اندک تکان سینمای ما میتواند رشد عالی من جسی پیدا کند، چه در مائا سینما انتخاب معمول و زیبایی شناختی شرفس وجود دارد.

میگویم:

اکنون که حرف پسران انتخاب معمولها آمد و استعدادی که افغانها درین زمینه دارند، نظر شما در این مورد چیست که تیپ ها و کرکترها و پسوناز ها، هیرو- نیمن فلمهای ما جی طور یابند انتخاب شوند؟ انتخاب شوند یا ساخته شوند؟

با به بیان فشرده تره نظر

شما آیا نقش را برای شخص انتخاب باید کرد یا شخص را برای نقش؟

مروت پاسخ میدهد:

من حالا به خود حق میدهم منحیت یک کارگردان و فلنانه نویسنده بعد از تپید سنگی در مورد انتخاب معمولها و این که نقش باید برای شخص انتخاب شود یا برعکس نظرم را تقدیم کنم.

عینی ندارد اگر برای اجرای یک نقش، شخص را انتخاب کنیم و اگر ضرورت شود برای یک شخص نقشی را انتخاب کنیم کتر اتفاق میافتد تا سفاکی که در تهیه پورتیت امیر صوری در ( خواب طلائی ) افتاد در ضمیر

آن من طرح یاد استان فلنانه خودم را اساس قرار داده افتخار میکنم کرکتر مناسب هالی را در (مردی از شرق) پیدا کردم. البته این افتخار را مدیون سلام سنگی میباشم.

میبوسم:

چون از فلم (مردی از شرق) خبری نیست نمیتوانم تضارت کنم اما در مورد ( خواب طلائی ) لطفاً بگویند با آن که فلنانه پورتیت یک هنرمند بود و پیام کاملاً انسانی خود را داشته اما چرا کتر از معمول هاما به گرفته بود؟

پاسخ میدهد:

کاملاً برعکس ادعای تان، فلم از انکت سلامت د یواری تا پایان سرا یا معمول بود.

من میگویم:

حرف آخر صحبت ما جی خواهد بود ۲۰۰۰ مروت میگوید: من فلمهای مناسبی را دیده ام. سنگی میگوید:

من امیدواری به این جوان وهم دوره هایش دارم. من میگویم: خواهیم دید!

# بزرگبرد زمانه...



بقیه از صفحه (۱۱)

داشت ناد یگران را در جهت با لنده می و تعالی می که خودش به آن ایمان داشت بکشاند اما حیف که جامعه کتر تحویلش گرفت فقط به جرم آنکه زبان هنرش برای همه مفهم نبود. استاد تاسالیان اخیر حیانتش به این باور وفادار ماند اما در

# بهلوان نظام...

بقیه از صفحه (۷۲)

بروش که: با ورزش بهلوانی افزون بر هر کارهایی، کار آموزشی و نظری را هم لازم دارد و برای آنکه کسی یک بهلوان خوب باشد لازم است مطالعاتی نیز انجام بدهد و اندیشمندانه چنین پاسخ گفت:

بلی ابتدا شاکردان باید حرکات بهلوانی را به گونه نظری بیاموزند و سپس آن را عملی نمایند در مورد انجام برخی مطالعات در ورزش بهلوانی باید گفت که بلی هر قدر که یک شخص در رشته بهلوانی دانش بیشتر داشته باشد، و تکنیک استادان فن را فرا گیرد، به همان اندازه می

# وازيکه دودل ...

ميد ي بربانده بود وهر باشنده  
 کابل وهرانغان اين روزا روز -  
 گرامی زنده کی اش می بنداشت  
 هیدگاه این مکان یاد بود خاطره  
 هارترک می گوی و این سطور  
 رازان ودر باره آن نوشتم  
 به بالا حصار نگاه می کنم  
 به عمارت مجلل زرد رنگ اسروزی  
 اش که درفش سه رنگ ملی درضا  
 پیش در اهتزاز است یاد آنسرا  
 به حرکت در می آورد و در پای آن  
 درفش، سرزای زای بنم کسه  
 مصرف اجرائی وظیفه است  
 لحظه بعد قطاری سردان  
 مسلح از الاحصار حرکت می کنند  
 و چشم قطار را دنبال کرده و تا اینکه  
 کاملاً در کوچه های شهر ناپید  
 گردید .

عیدگاه مردم :

از لندنی های بالاحصار  
 راه شهر را در پیش می گیم و در  
 برابر مسجد عیدگاه می ایستیم  
 مکان مقدس که شاهد حوادث گوی  
 ناگون و زویدان بزرگ در تاریخ  
 سرزمین افغانستان بوده است  
 مسجد عیدگاه که در پایان  
 شهر کنه کابل موقعیت اغذ  
 کرده در ساحه وسیعی قرار دارد  
 که ساختمان آن در چنین موقعیت  
 مناسب کابل توجه همگان را به  
 خود جلب می کند .

در اینجا بود که برای اولین  
 بار شاه امان الله خان استقلال  
 افغانستان را اعلام نمود .  
 جنگ سم افغان - انگلیس  
 بارشاد ت مبارزان افغانی به پایان  
 رسید و سپهر انگلیس ها از افغانا -  
 نستان بر چیده شد . افغانان  
 با این جانبا زانه شان طلسم  
 شکست ناپذیری انگلیس را شکست  
 و در سن بزرگی به آنها آموختند  
 و آن اینکه : افغانستان در تسخیر  
 ناپذیر و شکست ناپذیر است .  
 هر چه بود گوی جاورگر ناپا  
 بهسارگران است هوس و پورا

شهری میسرود و اکثر تعمیری های  
 را که در رازگ های ( بهیومن و  
 بیلو پهای ) بود دوست  
 داشت . کموز فزلیا تشریح همیشه  
 خود شرمی ساخت . در اجرائی  
 غزل شویه کاملاً خاص خودش  
 را داشت . غزلیات استاد بیشتر  
 آمیزه بود از شویه های هندی و  
 افغانی که هرگز شنونده هابان  
 احساس بیگانه گی نمی کردند .  
 در کشور ما بیشتر به غزل های استاد  
 که بیشترین بخش بیت های پر  
 و تلویزیونی اش را احتوا میکند  
 علاقه داشتند . علاقه مندان -  
 هندی استاد بیشتر ( خیال  
 خوانی ) و ( ترانه خوانی ) اش  
 را دوست داشتند . و گاه گاهی  
 هم قوالی های شهرنی را استا -  
 نه اجرا میکرد که همیشه از جا -  
 نپه مود بدوش قرار میگرفت  
 ترانه های محلی و مردمی استا  
 و سیله شد تا استاد بیشتر از پیش  
 محبوب مردم شود . اما با وجود همه  
 محبت های که از مردم ندید و سیا  
 وجود همه این ها هرگز استا  
 سر اهنگ ، این خنیاگر آسانی -  
 ترین سازها و این فریاد های -  
 بهشتی ترین درد ها را چنانکه  
 حقیق بود نشناختند .  
 ستاره اقبال سرود ها و ترانه  
 های عاشقانه اش را تا جاودان در  
 سینما این بیکران هنر و قولند  
 بد بر آرزوی کم و بری آ را می  
 رخ بزرگ او در ما می گیم .

نشان میدهند و به سوی این  
 ورزش روی می آورند . اکنون هم  
 تم های از نوجوانان و جوانان  
 داریم و امیدواریم جدید الشولان  
 را بعد از یک دوره مسابقه جذب  
 نظام و انتخابات برای پهلوانی  
 همه ساله صورت میگردد که تعداد  
 نود نفر در سه گروه شامل میشوند  
 و بعد از انتخابات در تیم های  
 یاد شده ، تنظیم میگردد .  
 در فرجام ، پهلوان نظام در  
 مورد این که از چی زمانی بدینسو  
 از اجرائی مسابقات کاره گیری -  
 نموده و هلث آن چی میباشد ،  
 گفت :  
 اکنون نظریه تقاضای سن ، در  
 مسابقه شرکت نمی کنم و به جیت  
 سرتیتر گروه ها کار نموده و -  
 مصرف تربیه و پرورش شاگردان  
 میباشم .

هنگامت و رقم های فریبنده به  
 تدوین مکتب میسرود از اسما  
 استاد با تمهید سنی خود و مردمی  
 هنرمندانه ساخت و هرگز حاضر  
 نشد به خاطر امکان بیشتر مادی  
 در کشور بیگانه ای درواز مردمی  
 باشد .  
 استاد در میان فزولخوانان و  
 کلاسیک خوانان نمونه برتر و  
 پخته آشنایی با شعروادب کلا -  
 سیک بود چنانچه از خوانان  
 رنگین کلام حضرت ابوالعاصی  
 مرزا عبد القادر به دل تمام عمر  
 نفیض بود و مزه کرد .  
 بیشتر غزل های پیش از گری سخن  
 ابوالعاصی رنگ میگرد .  
 دوستان بیشتر از هر کسی د پزیر و  
 را گرامی داشته اند و استاد  
 نیز با آنان مهربانتر و آشناتر بود .  
 از انتخاب اشعارش بوی خوشی  
 ذوق بلند و آگاهی از ادبیات  
 غنی و پربار می آید . چنانچه  
 حتی باری هم از زبانش شعر  
 مبتذل ، بازاری و فریاد پیش شنیده  
 نشد و این امتیاز ، تمهیدش را به  
 فرهنگ کشورش شهادت میدهد .  
 استاد خاصه در ( خیال  
 خوانی ) و ( ترانه خوانی )  
 رقیب نداشته . راه های قید و  
 مشکل راه روانی یک سرود ساده  
 اجرا میکند . راه دیاری را در  
 نهایت عظمت و شکوه یک سرود  
 سنگین کلاسیک میخواند . گاهی  
 هم برای تنوع بخشیدن به محافل  
 دوستان و هنر زانش تعمیری های

روزگار نیک فقط چند نفسی پیش  
 به خاموشی چراغ صدایش نماند  
 بود نگرین و آرزو به تراز گذر شده  
 به دامن تجاری دست انداخت  
 که میخواست به کمک آن برای مردم  
 شش حالی کند که چه مقدار دست  
 شان دارد . و نتیجه اینبار  
 با مردم به زبان ساده و بی پرایی  
 خود شان گفتنی های دل آزرده  
 خود را سرود . چنانچه قسمت  
 اعظم سرود های سال های اخیر  
 عمر استاد را ترانه ها و تصانیف  
 شیرین و ساده مردمی احتوا  
 میکند که این خود گواه محبت و -  
 عشق استاد به مردمش بود و نشان  
 میدهد که چقدر در خاطر هنر زانش  
 رامیخواست . استاد با آرزو های  
 مادی زنده گی هرگز الفت و -  
 میانه خوبی نداشت و همانقدر که  
 آب و نانی ساده مهمانی بود -  
 گوین همه چیز را دارد و بری -  
 داشتن بیشترش چنین طلب  
 بود رفد رفتن آن و فرمود پگان  
 نمی سرود و هرگز حاضر نمیشد تا هنر  
 خود را در ایامه در بدل نواله  
 بفروشد با وجود یک عمرش همه  
 در تمهید سنی گذشت اما قصه  
 های عزت نفسی او را همیشه  
 شنیده و بزرگش داشته ام .  
 گرچه بار بار از استاد تقاضا  
 شد تا نمحبت آخرین چهره زنده  
 پیرو مکتب ( بیتاک ) موسیقی  
 کلاسیک هندی در پوهنتون های  
 معتبر کشور هند در بدل لیول های

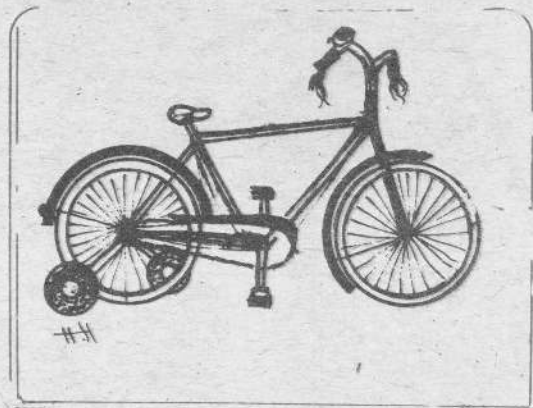
پهلوان نظام در مورد رشد و  
 انکشاف بیشتر این ورزش ابراز  
 نظر نموده ، میگوید :  
 باید کلب های متعدد در  
 رشته پهلوانی هم در کابل و هدر  
 ولایات تاسیس شود تا این ورزش را  
 بتوانیم در ولایات نیز انجام دهیم .  
 همچنان باید به تم های ولایات  
 موقع داده شود تا رسماً در مسابقات  
 داخلی و خارجی شرکت نمایند .  
 چنان چه اکنون هم در کده هار  
 و هرات این گونه مسابقات صورت  
 میگیرد .  
 نامبرده به پاسخ این پرسش  
 که چی گونه میتوان تعداد زیادی  
 از جوانان مستعد را به این ورزش  
 جلب نمود ، گفت :  
 خوشبختانه تعداد زیاد مردم  
 بدون آنکه جلب شوند خود به خود  
 به ورزش پهلوانی علاقه زسا د

تواند در مسابقات ، موفقیت های  
 بیشتر به دست آورد . او در مورد  
 این که آیا ورزش پهلوانی یک  
 صورت افغانیست و یا این که  
 ابتدا در کشور دیگری به میان  
 آمده و سپس در کشور ما سروج  
 گردیده است ، چنین معلومات  
 داد :  
 پهلوانی از مدت ها است که  
 در افغانستان به حیث یک ورزش  
 ملی افغانی مروج است . اینکه  
 برخی از استادان سابق می گفتند  
 که پهلوانی نخست در ایران  
 و سپس در افغانستان مروج گردید  
 به نظر من قابل قبول نیست  
 چه این ورزش از سده های  
 پیشین در افغانستان رایج  
 بوده ولی صرف ضربه میل از  
 ایران به کشور ما انتقال یافته و  
 مروج گردیده است .

# سواران

## اگر یک بایسکلک میداشتم

17.7.1



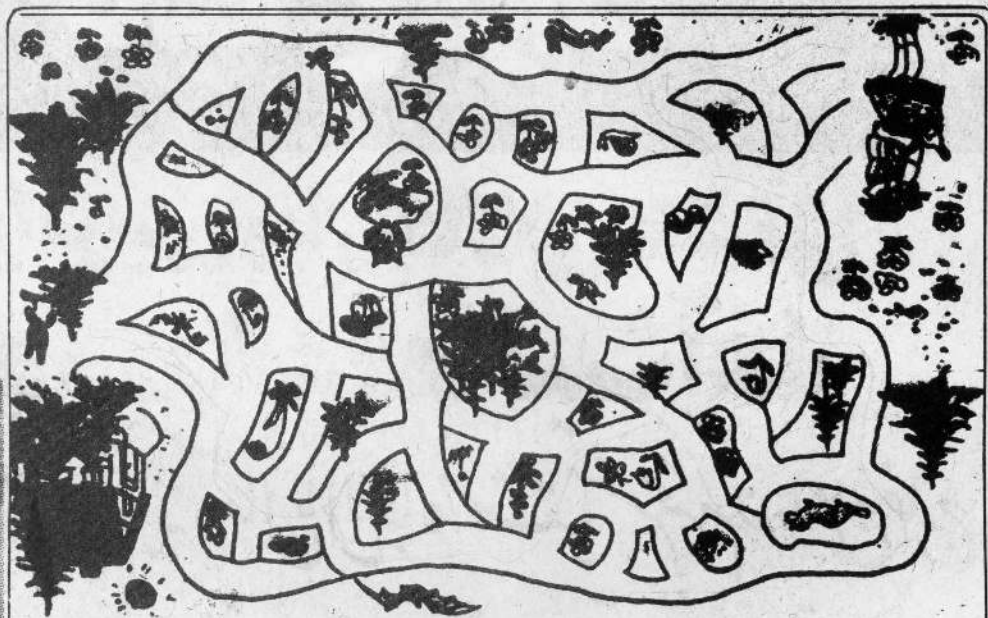
بخرد اما او قادر نبود و نمیتوانست  
از پول مصارف کرایه خانه و خرج  
خانه برای صرفه جویی کند و با  
یسکل بخورد ، مادر هم مرزبان  
دوست داشتند ، پتان وقت کسه  
میدید من چقدر آزوی بزرگ به  
خاطر داشتن بایسکل دان -  
دلش میخواست - کمک کنه اما  
مشکل بود « یکرور  
کوچه می ام باخوشحالی بوجه -  
تک تک نموده مراضد ازند و گفت :  
( بیا برویز که مه بایسکل خریدیم )  
از خوشحالی زیاد خیزد ، با او  
دیدم قریب که بایم شکسته بسود  
نمیدانم چطور تا خانه آنها رسیدم .

شوق بایسکل مثل یک خواب  
شیرین همیشه به همراه بود  
چقدر دوست داشتم بایسکلی  
داشته باشم تا در هنم خیال  
داشتن یک بایسکل کوچک و مقبول  
را مجسم می نمودم ولی در نعتاً  
بایسکلم تکر میکرد و خراب می شد یا  
اینکه پنجره می شد و من نمیتوانستم  
بایسکلک خود را سوار شوم .  
پیش خود حساب میکردم چقدر  
روزها باید پول جمع میکردم تا  
میتوانستم با آن یک بایسکل  
بخرم ، راستی پدر هم دلش  
میخواست برایم یک بایسکلک خوب

دیدم که صد یک بایسکل بسیار  
مقبول خرید اما هنوز سوار شدن  
آزادی نداشت ، من هم بلد  
نبودم ترسیدم که بایسکل  
از پیش ما چیه نشد و خراب نشود  
بسیار با احتیاط بایسکل را بیرون  
کشیدیم و در میدان پشت خانه  
رفتم ، صد بالای بایسکل سوار  
شدم اما به زودی افتادم ، من فکر  
کردم که میتوانم بایسکل را برانسم  
بالای بایسکل او سوار شدم و چشم  
خود را متوجه پیشرو ساختن اما به  
زودی به زمین خوردم باردیگر  
بالای بایسکل سوار شدم و دور را  
در نظر گرفتم آنجا توازن بایسکل  
در دست هایم درست شد و دیدم  
اینکه از آن بیفتم چند متر حرکت  
کردم اما دوباره به زمین خوردم  
بعد از ازم بالای بایسکل سوار  
شدم و فهمیدم که باید بالای  
بایسکل تسلط پیدا کنم تا چپه  
نشود و ضمناً فاصله دور را پیش  
چشم خود در نظر بگیرم . آنوقت  
برای اولین بار توانستم بایسکل  
برانسم به زودی از بایسکل پیاده  
شدم و برای دوستم صد نیوتو -  
صیه کردم که بایسکل را چطور  
باید براند آنروز تا بسیار ناوقت ها  
بایسکل راندم و هر دو ما خوب  
یاد گرفتیم اما شما نرسیدید که صد  
بایسکل از کجا کرد ، برای من هم  
سوال بود زبازنده می صد شان  
مثل زنده می ما بود ولی صد  
همیشه بعد از وقت مکتب همسرای  
مامای خود در روز کتاپ موتور کار  
میکرد و مامایم هفته وار به او مزد  
میداد اگر چه که بسیار کم بود اما  
او توانسته بود بایسکل از همان  
مزد کم پول خرید یک بایسکل را  
سد اکتد ، راستی این قصه او برای  
حالب بودن من هم تصمیم  
گرفتم نه بعد وقت مکتب که بیکار  
بودم با صد ... در کتاپ کار  
کم پدرم با من موافقت  
کردند ، در روز کتاپ موتور من  
تخنیک موتور را یاد گرفتم و سراز -

یک مدت توانستم نام بسیاری  
از برزه های موتور را یاد بگیرم و  
بدانم که چطور ترمز میشوند .  
مامای صد برایم هم در هفته  
پول میداد و من آنرا پیش مادرم -  
پس انداز میکردم تا اینکه بعد از  
دو سال توانستم پول خرید یک  
بایسکل کوچک راتعه کم آنروز  
پیش مادرم رفتم و گفتم مادر جان !  
( بیسه هایم را برایم بکن  
بایسکل میخرم ) مادرم با عجله  
بکن آهنی خود را که قفل بیجس  
داشت باز کرد و پول هایم را برایم  
شمار کرد ، یک هزار و پنجاه افغانی  
بود و در آن وقت میتوانستم با آن  
یک بایسکل بخرم ، درین وقت  
کوچه ما تک تک شد ، من با عجله  
دویدم رفتم و دروازه را باز کردم  
صاحب خانه آمده بود و کرایه  
را مطالبه می کرد ، بسیار عصبانی  
بود چون چند روز ماه گذشته  
بود ، من پیش خود فکر کردم که  
به جای خریدن بایسکل بهتر  
است کرایه خانه را بد هر دو بایدم  
کمی کم بدون آنکه به مادرم -  
چیزی بگویم بولهایم را برای صاحب  
خانه بردم و از آنجا رفتم با دستم  
صاف لحظه بی بایسکل سواری  
نمودم ، صد وقتی ازین قصه خبر  
شد بسیار متاثر شد و گفت : برویز  
توجه در چه خوب است ، اما لم  
میخواهد توهم بایسکل داشته  
باشی و با من یکجا بایسکل دوانس  
کسی ، مه یک مقدارتول دیگر هم  
ذخیره کرد ، ام آنرا برایت میدهم  
تو حالا یک بایسکل بخرا تا هر وقت  
که دوباره بولهایت را جمع کردی  
بیسه مرا بده ، فکر خوبی بود  
فردا من صد بدو یکجا رفتیم و  
بایسکل مورد نظر خود را خریدم  
حالا بسیار اصالهاست که آنروز ها  
گذشته و آن بایسکل کوچک از کار  
افتاده است اما هر وقت بچه ها  
را با بایسکل های شان می بینم  
یادم می آید که شوق بایسکل  
چقدر زیباست مثل یک خواب  
همیشه با انسان است .

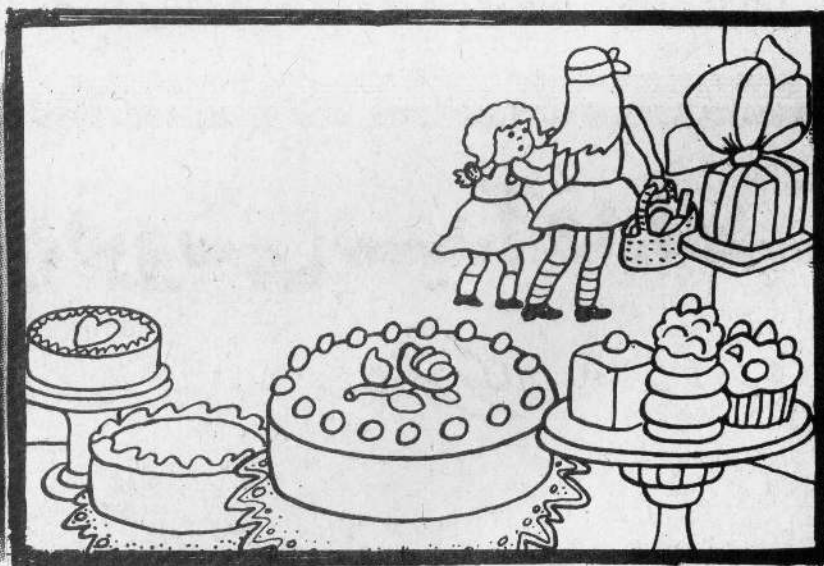
# کودکان



اورا راهنمایی کنید!  
دخترک برای رسیدن به خانه کدام راه را انتخاب می‌کند؟



برای این عکسها شرح  
بنویسید و ایمال ارسال دارید



رنگ آمیزی کنید

# شرکت ترانزیتی و بارچالانی کاشفی هرات

## شرکت ترانزیتی و بارچالانی کاشفی هرات جدیداً به فعالیت آغاز

### نموده

در زمینه انتقال مال التجاره مشتریان محترم از داخل به خارج  
کشور و از خارج بداخل با شرایط مناسب در خدمت تا جرات محترم قرار دازد

آدرس: شهر نو مقابر پارک، سرک نمبر ۷، مارکیت جاره عقیدتین تدارک  
تلفون: ۲۵۲۶۲

## قرطاسیه فروشی سید آقا امیر»

قرطاسیه و مبلات کوه نظر مشتریان را تهیه و به دسترس هر کس دازد  
فرومایشر مشتریان را در زمینه

تهیه نموده نشریه بار امر پذیرد

آدرس: چوک شهر کندی

# براسم فال گزینش اولم



## ماه حمل :

استقلال فكري تا نرا حفظ نماييد ، خويست که شما زيوار سخنان اين زمان نميرويد ، دخل و خرج تا نرا کنترل نماييد و به صحت خود متوجه باشيد .  
ديد ارتزديکی که در پيشرو داريد براي شما با اهميت خواهد بود ، سعی نکيد لجوج باشيد .

## ماه میزان :

از کارهایی که انجام داده ايد بشيمان نباشيد ، شما حسن نيست تا نرا ابراز کرده ايد بگذاريد که جانب مقابل درك نمايد که در فکسر سعادت و خوشبختی او استيد . مجرد هاسعی نبايند در انتخاب شريك زنده کی خود وقت به خرج بد هند ، کارهایی بيهوده راترك نماييد بهتر است ورزش نماييد تا خستگی های تان رفع گردد .

## ماه ثور :

همیشه اندیشه های عالی را نسبت به زنده کی در خود پرورش نماييد بد بينی کار خوبی نخواهد بود ، چرا براي آغاز هر کار دله و اضطراب داريد بهتر است برخی از کارها را با توکی آغاز نماييد اما مواظب باشيد که آنرا از کنترل خود رهاناسازيد ، نامه یی که به شما ميرسد حتماً پاسخ بايد بگيرد علاقمند نباشيد که همیشه ديگران منتظر شما باشد .

## ماه عقرب :

قدم به قدم اوشماست ، همه افکار شما را اندیشه های فراگرفته است که ميتواند براي زندگی تان درد سرهایی ايجاد نمايد ، صاف و ساده يا خود بنشينيد و تصميم بگيريد ، بهتر است در مورد تصميم نهایی مشوره خانواده تان را بگيريد به صحت تان توجه کيد ، ملاقاتی را که در پيشرو داريد رد کيد .

## ماه جوزا :

شما هم يك قدم بطرف مقابل برداريد ، آرزو های زيادي در دل داريد اما فكري کيد هراقدام شما خود خواهی و غرورتانرا صدمه ميزند در اين صورت مطمئن باشيد که چانس کم موفقيت داريد مجرد هما ديدارهاي عاشقانه خواهند داشت ، تصميم براي ازدواج عاقلانه است .

## ماه قوس :

وسوسه تا نرا دروسازيد ، روشن انديش شويد ، نگذاريد ازنم شما استفاده نمايند و شما را به پریشانی های زياد مبتلا سازند . آرزوهایمتان را بزودي برآورده شده خواهيد يافت ، بهتر است از هم سو و زيان روزگار خود را فاعل نماييد .

## ماه سرطان :

مسافري به خانه تان می آيد که بسيار سالهای آرزوي ديدار او را داشته شتيد تشويق شما کماکان ادامه خواهد يافت اما سرانجام آرامش تا نرا می يابيد و کارها به مراد دل تان انجام خواهد يافت ، دل تان را به عشقی که بند ساخته ايد علاقمند نخواهد بود شما براي زنده کی امکانات بهتر داريد .

## ماه جدی :

هم حالا هم هر وقت ديگر کار را که بايد انجام دهيد ممکن است به اصطلاح ماهی را هر وقت از آب بگيريد تازه است اما برخی از کارهایی است که بايد به موقع انجام يابيد و شما همیشه در زنده کی بازگوش بوده ايد لطفاً بخاطر آينده تان کار امروز را امروز و کار فردا را فردا انجام دهيد .

## ماه اسد :

شما بار و پاهازنده کی مينلید ، توصيه ما اين نيست که رويها را از خود دور سازيد چون بدون آن زنده کی زيایی اش را از دست ميدهد اما کسی اينطور فکر کيد که واقعيت های هم وجود دارد ، عصبانيت های بيهوده تان براي شما زيان بار خواهد بود ، اين هفته از خريد اين دست بگيريد .

## ماه دلو :

فصل گلهايی را که دوست داريد رسیده است ، انتظار شما به زودي پايان می يابد خود را خوشبخت احساس می کيد به طفل تان برسيد ، گشت و گذار زياد براي تان مفيد است ، نگذاريد آرزوهای تان را يگان از دست بريد .

## ماه سنبله :

بگذاريد هر کس درباره شما افکار خود را داشته باشد مهم اين است که شما در افکار عامه چهره خشن و زشت نداريد و بيشتر توجه کيد که ثبات فكري خود را حفظ نماييد ، براي ديدارها و ملاقات های دوستان اهميت قابل شويد و برغم خستگی و مصروفيت به آنها برسيد و با پيشانی بازار آنها استقبال کيد .

## ماه حوت :

دوستی را ازوش بد هيد و دوستان تا نرا آزرده نسايزد به زودي یکی از بزرگان های جدی شما بطرف ميگردد ، تمايل زياد به رنگ های روشن بيد کرده ايد ، صحت تان بهتر ميشود از غصه های پریشان نجات می يابيد و شريك خوب زنده کی براي تان پيدا خواهيد کرد .



# از نزد

چاپ می کنیم. رفقا همی های ار - مطالب شعری است به مسؤل سالی ات - رازد ارباشی را خند - صفحه شعریه شد .

اند موفق باشید . هر مطلب تازه و بشیر نزهت جوادی : جدول جالب که بغیرتید چاپ می شود . متقاطع ارباشی ات اقبال چاپ - تریبکی کمال یار هروی : اگر در لابلای مطالب اختصاصی مجله عکس از دوگان آشنا پان تسان + حسابی ارباشی ات آنقدر ر می بود ، حتما نقد برنامه عنوانی ( نزد یک بین ) و ( رازد ارباشی ) کاکا نزد یک بین میفرستادید - در سرگرم کرد که جواب به نامه ها قسمت دوم باید گفت که ( عاقلان فراموششان شد ، سرد اغ باشید . بی جزئیات نروند ) باحوصله - سایره شکیب از ولایت جوزجان دوست عزیز ، غوث جان زلمی از محمد هارون ( عمر ) : ( رازد ارباشی ) به حوصله شما صد آفرین ها پیش خوب خط نانویی جور می گوید واسم گل های راکه به ترتیب الفبا نوشته بودید ، دوباره نشر ذوق و سلیقه تان میکند ، انشاء الله ( نزد یک بین ) تان درد رس ها بیشتر به غوث زلمی علاقه داشته شمارا کدله میکند ، که اگر کامیاب نشدید ، مشروط که شوید .

سعیلا ( فرملی ) از پوهنخسی طب کابل : دوست عزیز ، ( نزد یک بین ) شما طرح شما راز ( نزد یک بین ) نمود و راز طرح شمارا بسا ( رازد ارباشی ) در میان گذاشت بالاخره منیحت کارهای نخستین شعری قبول دارند .

( ترا ) آری ترا ، ترا چون بهت با بهار کد ردل شفق نورس افشاند و ترا ، که آفتاب زندگی قلب بیمار من هستی آری ( ترا ) دوست دارم . . . . . ( رازد ارباشی ) و ارخطا شد که از قلب داکتری بیبار شود ، کی آنرا شفیه ( . . . . ) متعلم صنف

مطلب ( عجایب و غریب ) ارباشی - شمسیرد شد .

بشیر نزهت جوادی : جدول متقاطع ارباشی ات اقبال چاپ خواهد یافت .

غ - م - قادری و سرگرمی حسابی ارباشی ات آنقدر ر ( نزد یک بین ) و ( رازد ارباشی ) در سرگرم کرد که جواب به نامه ها فراموششان شد ، سرد اغ باشید .

سایره شکیب از ولایت جوزجان دوست عزیز ، غوث جان زلمی از او بیاید های نیست که از شاخه ها پیش خوب خط نانویی جور نطق مورد نظر تان صاحب شد .

بر کار باشید .

ندا : از لطفت تشکر مطیبت رسید ، ( رازد ارباشی ) برایست آرزوی موفقیت میکند .

قد سیه قاسمی مدید از صنف ( زیا ) به مسؤلین صفحه سپرد ( شری ) متعلم صنف ( ۱۲ ) لیسه آریانا .

شما با مطلب کوچک آنقدر بلند که حتی پانرخ ونسواي روز تعداد میکند ، آنرا به مسؤل شعری سپردیم ، تا بچاپد .

حمید الله حمیم سبحانی از صحت ها مه ولایت بلسخ : سلام های داغ تان ، مرق های ( رازد ارباشی ) را جاری ساخت ( نزد یک بین ) بکه کرده جان به جانش نماند جلوه هادات شما یعنی پیش نهادات شهادت نظر گرفته میشود . حوصله مند باشید ( لحظه دیدار ) نزد یک بین تکراری بود .

شفیه ( . . . . ) متعلم صنف

# یک واز دور



تنگاه می ( ترک بیگرت ) را نگه فرستاده بودی ( نزد یک بین ) را که تکلیف قبلی کرده هم ترا عیب گرد و کدک کرد و مسللا در شفاخانه خلدی تحت ته آوی است . انشا - الله چاپ میشود .

محمد طیب لومان افسر تو جسی فرقه جیل السراج پروان : خداوند درد ولایت را بر فرق ( نزد یک بین ) بزند که ده سال است قلمک میزند ولی هنوز نسبی تواند مطر شعری بنویسد شعر ارباشی ات عالی بود و به مسؤل - صفحه ( بوجی خنده ) مردم - منتظر چاپید نش باشید .

امیر حسین ( وحدت ) بحصل پوهنسی علم اجتماعی : نوشته ارباشی ات درباره ( پنج خصلت ) ، رازد ارباشی را آدم تر ساخت ( نزد یک بین ) آرزومند است که خدا کند همین بنسج خصلت به وجود مبارک شما تجلی داشته باشد تا بعد در وجود خود انده گان تا شکرکده من چاپیم .

برده یار باشید .

غلام رسول صمیم افسر قطعه قلمه جنگی د هداد میزارشرف : جان برادر ، همین موضوع که نما رانج میدهد ، ( رازد ارباشی ) راهم روزی رنج میداد ، ولی بالاخره کمرم هارا شکست وزندگی را آسان گرفت و فعلا نه تنه خود را مظلوم فکرمی کند بلکه ظلم را بر علیه ( نزد یک بین ) بیچاره روا هم میدارد و فعلا خوش بین ترین ( رازد ارباشی ) دنیا است .

صبر باشید .

طغیان ( گوارا ) از صنف ( ۱۲ )

آلاتیرین همین رازد و میرساند ریاست تشکیلات : آگاشیرین جان و مطالب ( انتخاب تیپ ) و ( نکته ها ) به دل ( نزد یک بین ) جنگ زد و امید و ام که به دل مسؤل صفحه جنگال نزند . تشکر - عبد الاحد ثابت :

( رازد ارباشی ) صدقه نظریه ات شود ، برای اینکه ( نزد یک بین ) ماه یکسال میشود کسه پشت یک حمام جایانه چشم در میگردد . مخصوصا بنا بر مطلب - ارباشی تان ( حمام آفتاب ) خوش صفت و صجانی است . ولی دوست عزیز ، احمام آفتاب گرفته نمیتوانیم برای اینکه جهت خرید سود ای عید ، همین چند روز پیش ما هرد و بویست انداختیم و کباب شدیم . پس فعلا تا مدتی مقاله شما تا صحت یابی جلد ( رازد ارباشی ) و ( نزد یک بین ) از چاپ بازمی ماند . سالم باشید .

سعیلا صدی از وزارت تحصیل عالی و مسلکی :

جان نزد یک بین : مجله زوندون هنوز ( ژوندی ) است و راه خدا نیست حق زنده ای را - مجله د یگر نوش جان کند و شما روا داری نداشته باشید که مجله ژوندون از قانقوزتک ( رازد ارباشی ) میگیرد و مطلب قبلا چاپ شده آنرا از حلقوش بکشید - تروتازه باشید - کارتون های ارباشی تان را می چاپیم .

عزت الله همدرد محصل انستیتوت تعلیمات متوسطه طب بلخ :

لیسه انصاری : کارتون ارباشی تان مثل پهنسی کولا های بدل گوارای گوارا بسو د ولی چاپیدن و بچاپیدنش فعلا معلوم نیست - زیاد نویسی باشید - زمر تعیم ( آهنگ ) سر بازار - بگرام :

بادیدن مطلب ارباشی ات به نام ( البالو ) دهن ( نزد یک بین ) به آب گشت ولی خانه بریلو همین حالا بدون نشر نویسد و خوبی های البالو قیمت نمی کیلوی آن بر فرق سر آفتاب تاسر کند .

مفید باشید .

شایسته صافی بحصل انستیتوت دولتی طب و شینا عزیز از انستیتوت یولی تخنیک :

خبرنگار نامه نوشته برده یارید ( نزد یک بین ) و ( رازد ارباشی ) هم مشترکا آنرا مطالعه کردند و مشترکا تشکر گفتند . و مشترکا چاپ خواهد شد - مشترک باشید .

جلیله سعادت تسلیمی ( از صنف دهم لیسف ولایت بدخشان :

جان نزد یک بین : ما را از بودینه بدش می آید به دهن فارش سیزمیکند . خواهی گفت که ( نزد یک بین ) یا ( رازد ارباشی ) ما راست که از بودینه بدش می آید . بخیرولی اسامال سال ما راست خوش هضم باشید .



حبیبه صدیقی



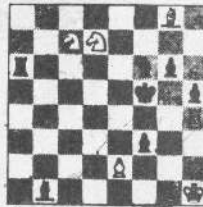
عبد انعم



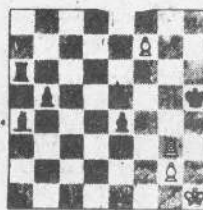
شکیلا نوید

# پرسش‌ها

## شطرنج



مات در حرکت



مات در سه حرکت

## جدول

افقی :

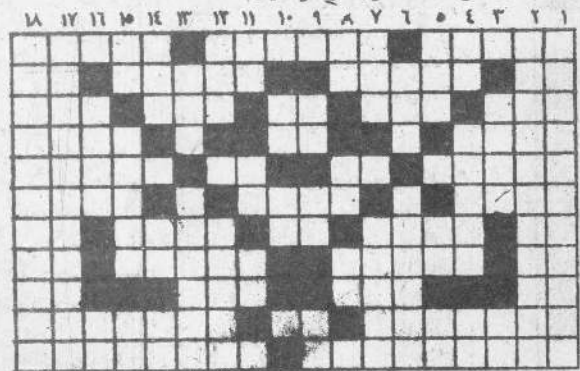
- ۱- کابل زاد - یکی از شاعران خوب کشور - خواب ترسناک
- ۲- واحد قیاسی حیوانات بدون سر - تصغیر بلیل - نازی یکی زاروه شتند ویست و هفت بر ۱ ضرب یک تقسیم دو صد و سه
- ۳- جزالبسه مردانه - اگر حرف اخیر را به اول افزود کسی جمع ادیب میشود - عضو برسد
- همان نزادی است - ده دوه
- ۴- قصد با حرف اضافه - شبیه
- از انیسو بولداری
- ۵- سریشی است - خواهند ر شکر - صورت اگر (ت) علاوه گردد بعداً میشود
- ۶- حرف تکرار - سحر - رنگ
- ۷- طایفه که مورد غضب خداوند قرار گرفت ولی میان تهن - تابان و درخشان - قله بدن - دراز ترین شب سال - از آن طرف به اصطلاح خود را بخاریدن
- ۸- بعد از صفر - معیار سنجش زمین - کاکابو - از آن طرف اول خورده شده

- ۹- جایگاه معز - امربخواب شدن - مذهب حیوان خیالی است ولی بی سر
- ۱۰- جمع تداخل - انگور - حیوان صفتان
- ۱۱- از آن طرف نویسنده کتاب طلا در سر - حیات - عمودی :
- ۱- کشور سرمای داری
- ۲- نتیجه
- ۳- شاهری سر - کلمه انوسوس
- ۴- جای بوسه - آنچه از ترا - شیدن چیزی به زمین بریزد - خان بی با
- ۵- از آن طرف برهان بی بسا همان ات است - لژی بی پایان
- ۶- حیوان در بند - منسوب به قرب (از انسو)
- ۷- غم و اندوه - از آن طرف حادثه
- ۸- آجری بر - صف و قطار - اگر (ق) افزود شود به شستن معنی میدهد
- ۹- معیار وزن محلی ولی میان - تهن - غلات را با آن آرد میکنند

- حرف تکرار
- ۱۰- اندازه از سرانگشت میانه دست تا ارنج - سروارید
- ۱۱- خاکیمت که از آن برای ساختن انبیا استفاده میشود - چهره - جماعت بی پایان
- ۱۲- جزکان امامت لاس - همدم و همصحب با حرف اضافه (از آن طرف)
- ۱۳- نقش به انگلیسی - فریفته شده باشد
- ۱۴- طبل - دروازه - بزرگ
- ۱۵- اشاره بدور - از آن طرف بی پایان است - از انسو گنج بی پایان
- ۱۶- واحد پول در عهد شاه
- امان الله - از آن طرف نوع غذا
- ۱۷- مخربین
- ۱۸- یکن از فاتحان نامدار ایران - یونانی (پاستان)

## تکمیل کنید

دوست بروی می بیند  
موت زنده بهتر از  
هر قدر بی بلند بسازی  
در بازگشت کاروان لنگه اخیری  
هر باد بارانی دهر بازی  
چمچه دراز دست را  
زیبایی کوه در سنگ زیبایی  
سگرت کن - هم بول وهم دل  
کسی که سیاه را ندیده سفید  
کسی که سیر نکرده از  
آنکه از نبرد گریزد -  
قت قوت مرغ هر کجا باشد  
عالم بودن آسان است  
در وقت سویی سرده را  
از زندگی بی آبرو







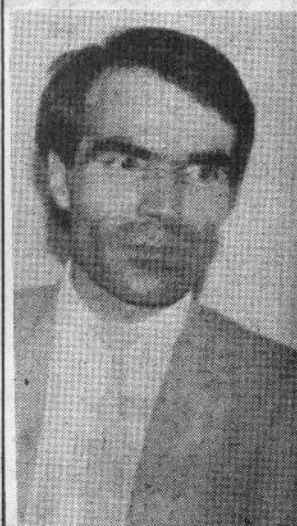
داشته اید . گیلاس را غوری به طرف پایین دورید . دید که مجرای گیلاس (دهن گیلاس) عمود بطرف پایین قرار گیرد . پس از این عملیه میتوانید دستتان را از بست کارت به راحتی دور کنید . شما خواهید دید که آب از گیلاس بیرون نمی ریزد . درین جا هیچ سحر و جادوی در کار نبود . زیرا فشار هوا از پایین بزرگتر از فشار ما بیخ داخل گیلاس است و باعث میگردد تا آب از گیلاس خارج نشود .

## تجربه دلچسپ

ایاچی تصویرس نمایید : آب در هر صورت ازین گیلاس سرچبه شده بیرون می ریزد . خوب درین جا میتواند دستتان را با تجربه' ذیل غرق حیرت سازید . درین تجربه شما فقط به یک گیلاس آب - غوری و یک بست کارت ضرورت دارید . گیلاس را تالیه' ان بسا آب ملو نموده و انرا با بست کارت دست داشته' تان ببوشانید . با یک حرکت سریع . در حالیکه بایک دست بست کارت روی گیلاس را نگه



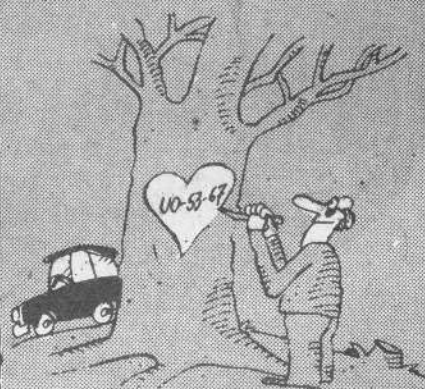
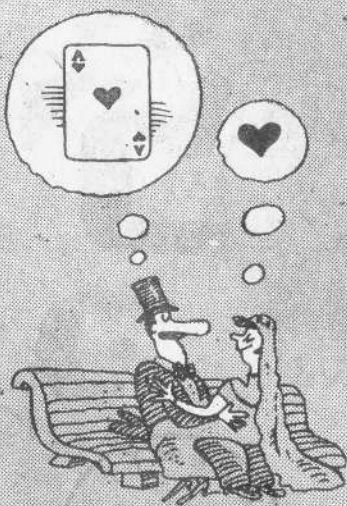
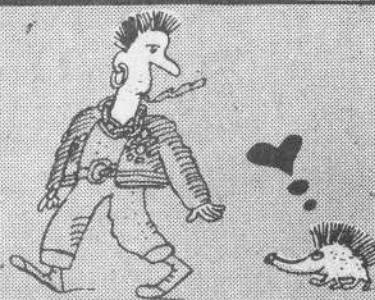
مطلب مربوط به این عکس را در کدام شماره خواننده اید



د عکسها که ما را تشخیص میتوانید با منو سیّد .

برای این کارتون ها شرح جالب

نوشتی ، به ما ارسال دارید  
به بهترین آن جایزه داده میشود



# سرگرمی ها

صحت  
طفل  
تانا  
تضمين  
ميكند



آدرس:

بصورت پرچون از نزد بكتريه  
دكانهاي منزلشان، وطسور  
مسد و از ظاهر نميتد دركوجي  
ماركيت د شتياب نماييد.



صحت طفل تانا تضمين ميكند

# فروشگاه نوار



اجناس مورد نیازتان را ازین فروشگاه به

قیمت های نازل بدست آورید

النوار همیشه در خدمت شماست

آدرس: معائن زینب ننداری

## قرطاسیه فروشی وحیدالله

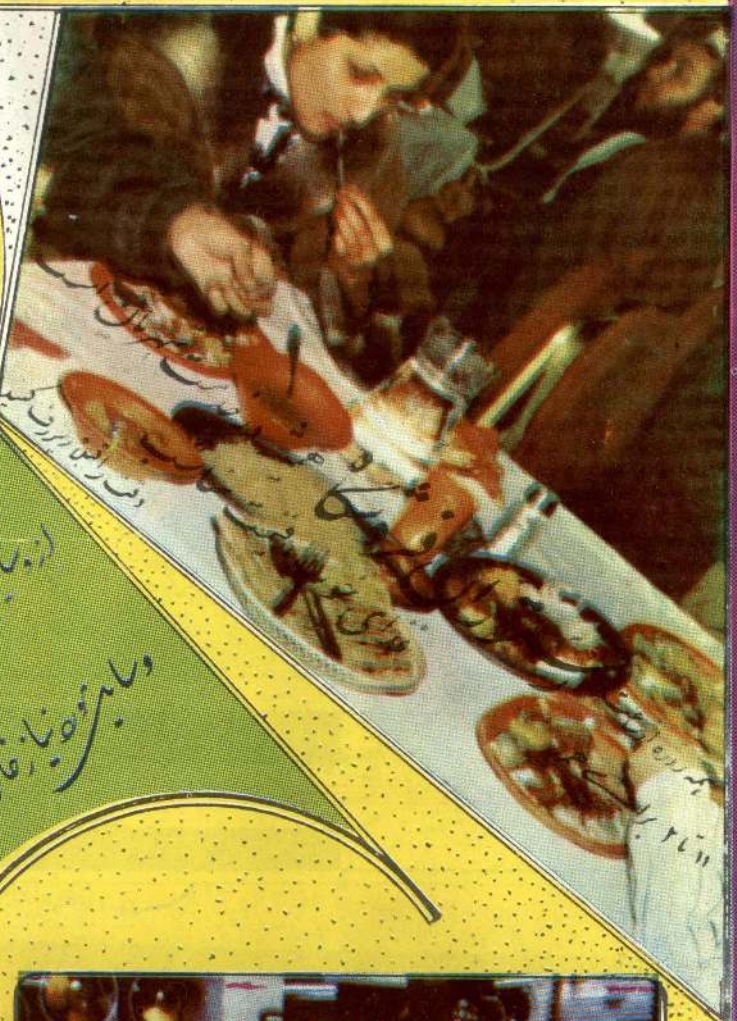
انواع قرطاسیه مورد نیاز موسسات و شاگردان مکاتیب به قیمت تازی بدسترس مشتریان و مراجعین محترم قرار میدهد. قرطاسیه فروشی وحیدالله علاوه از قرطاسیه، مجله میاوی، مجله جوانان امروز، نشرات اخبار هفته، نگاه، پیام و سایر نشریه هارا نیز برای مشتریان عرضه میکند.

وحیدالله پلاستیک که تازه به فعالیت آغاز نموده هر نوع اسناد از قبیل ترخیص، تذکره و کارتهای شمارا ذریعه ماشین پرس مینماید.

آدرس: میر و میر سید اشرف تقابرتانگه تبریز

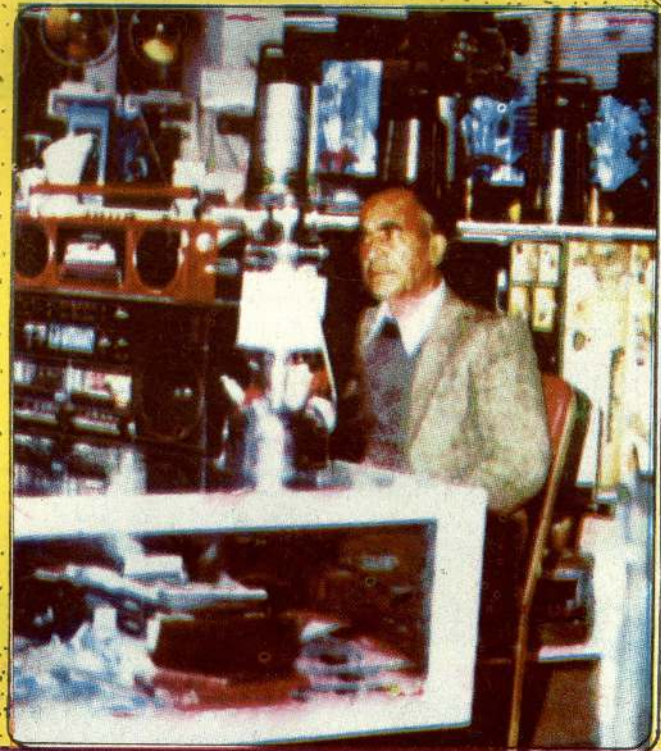
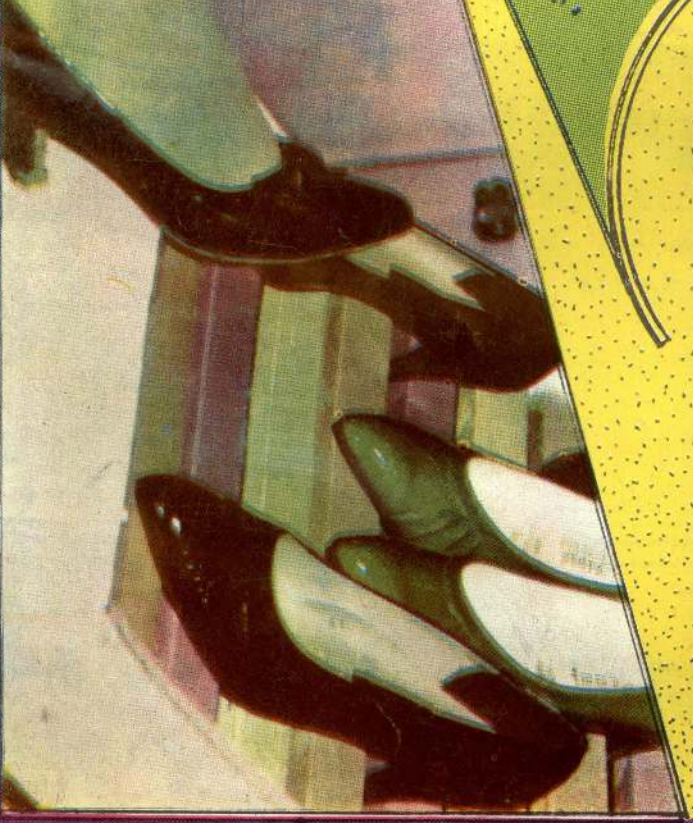
## قرطاسیه فروشی شمیریز

نشرات مورد نظر شما: سپادوس، جوانمرد روز، اخبار مجله، قرطاسیه و کارتهای ترکیبی همه را به قیمت مناسب ازین قرطاسیه فروشی آدرس: متصل بازار امید



زرگترین مارکت فروش  
بوکها ساخت وطن

از سال ۱۳۴۱ خورشیدی تا کنون  
باید توجه نیاز خانواده ما را درسیه



قیمت ۳۰۰۰ تومان

**Get more e-books from [www.ketabton.com](http://www.ketabton.com)  
Ketabton.com: The Digital Library**